

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

با محوریت کتب اربعه

اسرار و علل غیبت امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ (۲)

(شبهات غیبت انبیا: یوسف، موسی، داوود، سلیمان، دانیال، عزیز، عیسی، محمد، اسماعیل، شعیب، الیاس)

آیت الله طوسی (دامت برکاته)

جلسات ۲ تا ۳۷

سال تحصیلی ۹۸-۱۳۹۷

اسرار و علل غیبت امام زمان علیه السلام

شباهت غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت حضرت یوسف علیه السلام

مرحوم صدوق می‌فرماید:

و أما غيبة يوسف عليه السلام فإنها كانت عشرين سنة لم يدهن فيها و لم يكتحل و لم يتطيب و لم يمس النساء حتى جمع الله ليعقوب شمله و جمع بين يوسف و إخوته و أبيه و خالته كان منها ثلاثة أيام في الحب و في السجن بضع سنين و في الملك باقى سنیه و كان هو بمصر و يعقوب بفلسطين و كان بينهما مسيرة تسعة أيام فاختلفت عليه الأحوال في غيبته من إجماع إخوته على قتله ثم إلقائهم إياه في غيابة الحب ثم بيعهم إياه بثمن بخس دراهم معدودة ثم بلواه بفتنة امرأة العزيز ثم بالسجن بضع سنين ثم صار إليه بعد ذلك ملك مصر و جمع الله تعالى ذكره شمله و أراه تأويل رؤياه.^۲

اما غیبت یوسف علیه السلام بیست سال به طول انجامید و در این مدت یعقوب علیه السلام روغن بر گیسوان نزده و سرمه نکشیده و عطر استعمال نکرده و به زنان نزدیک نشده بود تا آنکه خدای تعالی پریشانی یعقوب را برطرف کرد و یوسف و برادرانش و پدر و مادر و خاله‌اش را به گرد یک دیگر جمع کرد. سه روز این غیبت را در چاه و چند سال آن را در زندان و باقی سنوات را در امارت بود. یوسف در مصر بود و یعقوب در فلسطین و بین آنها نه روز مسافت بود و در دوران غیبتش احوال مختلفی بر وی عارض شد. برادرانش اتفاق کردند او را بکشند، سپس او را به چاه عمیقی انداختند، آنگاه او را به بهای اندکی^۳ که چند درهم معدود بود فروختند، بعد از آن گرفتاری زن عزیز مصر و چندین سال در زندان به سر بردن پیش آمد و سپس امیر مصر گردید و خدای تعالی اوضاع پریشان او را سامان داد و تأویل خوابش را به وی نمایاند.

سپس مرحوم صدوق روایاتی در مورد غیبت حضرت یوسف علیه السلام نقل می‌کند:

۱ چون موضوع درس جلسه اول ادامه بحث غیبت حضرت ابراهیم علیه السلام در ادامه مطالب سال تحصیلی گذشته بود، به جزوه سال تحصیلی قبل ملحق گردید.

۲ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۴۱

۳ غزالی در کتاب سر العالمین عبارتی دارد و ذهبی هم در شرح حال غزالی آن عبارت را آورده است و آن عبارت این است: آن‌ها در غدیر شرکت کردند و آن دو به علی علیه السلام گفتند: بخ بخ لک لقد أصبحت مولا کل مؤمن و مؤمنة سپس هوای نفس بر آنان غلبه کرد و ریاست آنان را گول زد پس پشت گوش انداختند و غدیر را به ثمن بخشی فروختند و چه کار بدی کردند سپس ذهبی گوید: این کلام پوچ که رافضی‌ها ادعا می‌کنند را زد، نمی‌دانم عذر او چیست و گفته شده او رجوع کرد بدرستی که او از دریاهای علم بود.

حدیث اول غیبت حضرت یوسف علیہ السلام

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرمَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ عَنِ الْحَسَنِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَدِمَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى يُوسُفَ لِيَشْتَرِيَ مِنْهُ طَعَامًا فَبَاعَهُ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ لَهُ يُوسُفُ أَيْنَ مَنْزِلُكَ - قَالَ لَهُ بِمَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا قَالَ فَقَالَ لَهُ فَإِذَا مَرَرْتَ بِوَادِي كَذَا وَ كَذَا فَقِفْ فَنَادِ يَا يَعْقُوبُ يَا يَعْقُوبُ فَإِنَّهُ سَيَخْرُجُ إِلَيْكَ رَجُلٌ عَظِيمٌ جَمِيلٌ جَسِيمٌ وَسَيَمُوتُ فَقُلْ لَهُ لَقِيتُ رَجُلًا بِمِصْرَ وَ هُوَ يُفَرِّقُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ إِنَّ وَدِيعَتَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَنْ تَضِيعَ قَالَ فَمَضَى الْأَعْرَابِيُّ حَتَّى أَنْتَهَى إِلَى الْمَوْضِعِ فَقَالَ لِغُلَامَيْهِ احْفَظُوا عَلَيَّ اللَّيْلَ ثُمَّ نَادَى يَا يَعْقُوبُ يَا يَعْقُوبُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ رَجُلٌ أَعْمَى طَوِيلٌ جَسِيمٌ جَمِيلٌ يَتَّقِي الْحَائِطَ بِيَدِهِ حَتَّى أَقْبَلَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَنْتَ يَعْقُوبُ قَالَ نَعَمْ فَأَبْلَغَهُ مَا قَالَ لَهُ يُوسُفُ قَالَ فَسَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ يَا أَعْرَابِيُّ أ لَكَ حَاجَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ إِنِّي رَجُلٌ كَثِيرُ الْمَالِ وَ لِي ابْنَةٌ عَمَّ لَيْسَ يُوَلَّدُ لِي مِنْهَا وَ أَحِبُّ أَنْ تَدْعُوَ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَلَدًا قَالَ فَتَوَضَّأَ يَعْقُوبُ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَارْزُقْ أَرْبَعَةَ أَبْطُنٍ أَوْ قَالَ سِتَّةَ أَبْطُنٍ فِي كُلِّ بَطْنٍ اثْنَانِ فَكَانَ يَعْقُوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْلَمُ أَنَّ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ وَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ سَيُظْهِرُهُ لَهُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ وَ كَانَ يَقُولُ لِبَنِيهِ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ^١ وَ كَانَ أَهْلُهُ وَ أَقْرَبَاؤُهُ يُفَنِّدُونَهُ عَلَى ذِكْرِهِ لِيُوسُفَ حَتَّى أَنَّهُ لَمَّا وَجَدَ رِيحَ يُوسُفَ قَالَ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنُفَنِّدُونَ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ وَ هُوَ يَهُودَا ابْنُهُ وَ أَلْقَى قَمِيصَ يُوسُفَ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ^٢ ٣

«هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: یک اعرابی به نزد یوسف آمد تا از او طعامی بخرد و یوسف هم به او فروخت و چون از آن کار فارغ شد یوسف به او گفت: منزلت کجاست؟ او گفت: در فلان مکان، فرمود: یوسف به او گفت: چون به فلان وادی رسیدی بایست و فریاد کن: ای یعقوب! ای یعقوب! مرد بزرگوار نیکو منظر و تنومند و خوش چهره‌ای خواهد آمد و به او بگو: من در مصر مردی را ملاقات کردم که به شما سلام رسانید و گفت: امانت تو نزد خدای تعالی ضایع نشده است. فرمود: اعرابی رفت و بدان موضع رسید و به غلامانش گفت: شترها را نگه دارید، سپس فریاد زد: ای یعقوب! ای یعقوب! مرد نابینای بلند قامت و نیکو منظری در حالی که دستش به دیوار بود پیش آمد، مرد به او گفت: آیا تو یعقوبی؟ گفت: آری، آنگاه پیام یوسف را به او رسانید.

فرمود: یعقوب بیهوش بر زمین افتاد و چون به هوش آمد گفت: ای اعرابی! آیا از خدای تعالی حاجتی داری؟ گفت: آری، من مردی ثروتمندم و زنم دختر عموی من است و تا کنون فرزندی برایم نزائیده است، دوست دارم

١ یوسف: ٩٨.

٢ یوسف: ٩٥-٩٨.

٣ کمال الدین و تمام النعمه، ج ١، ص ١٤١

دعا کنی تا خداوند فرزندی به من عطا کند. فرمود: یعقوب وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارد سپس به درگاه خدای تعالی دعا کرد و زنش چهار شکم یا فرمود شش شکم حامله شد و هر بار نیز دو قلو زائید.

پس یعقوب می دانست که یوسف نمرده و زنده است و خدای تعالی پس از یک دوره غیبت او را به زودی ظاهر می سازد و به فرزندانش می گفت: من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید و خاندان و خویشانش به واسطه آنکه از یوسف یاد می کرد او را خرفت می شمردند تا آنگاه که بوی یوسف را استشمام کرد و گفت: من بوی یوسف را می یابم اگر مرا کم عقل و نادان ندانید، گفتند: به خدا سوگند که تو در بیراهه قدیم خود هستی و چون بشیر آمد که همان پسرش، یهودا بود و پیراهن یوسف را به رویش انداخت و دو مرتبه بینا گردید، گفت: آیا به شما نگفتم که من از جانب خدا چیزی را می دانم که شما نمی دانید؟»

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت حضرت یوسف علیه السلام

بررسی سند روایت اول:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ عَنِ الْحَسَنِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

محمد بن علی ماجیلویه:

مرحوم خوئی می‌فرماید: اکثر الصدوق الروایة عنه فی الفقیه و غیره، مترضیا علیه.^۱

«مرحوم صدوق در کتاب فقیه و غیر آن از او روایات بسیاری نقل می‌کند؛ و "رضی الله عنه" می‌گوید.»

مرحوم خوئی ترضی را غیر از توثیق شخص می‌دانند. حتی ترحم امام برای کسی را نیز دلیل بر وثاقت نمی‌دانند. اما مرحوم مامقانی ترضی را به شرط عدم معارض لا اقل علامت حسن می‌دانند و به نظر ما اکثر حدیث از ایشان و ترضی بر او علامت حسن او می‌باشد.

محمد بن یحیی عطار:

مرحوم خوئی از مرحوم نجاشی نقل می‌کند: محمد بن یحیی أبو جعفر العطار القمی، شیخ أصحابنا فی زمانه، ثقة، عین، کثیر الحدیث، له کتب، منها کتاب مقتل الحسین.^۲

حسین بن حسن بن ابان:

مرحوم خوئی می‌فرماید:

ذکره الشيخ فی رجاله فی أصحاب العسکری عليه السلام و قال: أدركه و لم نعلم أنه روى عنه. ثم قال: و ذکر ابن قولویه أنه قرابة الصفار و سعد بن عبد الله، و هو أقدم منهما لأنه روى عن الحسين بن سعيد، و هما لم يرويا عنه. و عده فی من لم يرو عنهم عليهم السلام قائلا: «روى عن الحسين بن سعيد كتبه كلها، و روى عنه ابن الوليد». روى عن الحسين بن سعيد، و روى عنه محمد بن قولویه. کامل الزیارات: الباب ۲ فی ثواب زیارة رسول الله صلی الله علیه و آله، الحدیث

۱ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۵۹

۲ معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۳۳

۱۸. أقول: ذكروا لإثبات وثاقة الرجل وجوها، منها: اعتماد ابن الوليد عليه و هو نقاد الرجال. و منها: أن ابن داود وثّقه في ترجمة محمد بن أورمة. و منها: أن العلامة صحيح طريق الصدوق إلى الحسين بن سعيد، و فيه الحسين بن الحسن بن أبان. و منها: غير ذلك. و لكن قد مر أنه لا اعتداد بشيء من ذلك.^۱

«مرحوم شیخ او را از اصحاب امام عسکری علیه السلام ذکر کردند، و گفت: او امام را درک کرده است ولی نمی‌دانیم که از امام حدیثی نقل کرده باشد. سپس گوید: او از نزدیکان صفار و سعد بن عبد الله است، و او جلوتر از آن دو است زیرا از حسین بن سعید روایت نقل کرده است، و آن دو از او روایت نقل نکردند. و او در جمله کسانی که از ائمه علیهم السلام روایت نکرده، شمرده است در حالی که قائل است: او همه کتب حسین بن سعید را روایت کرده است و ابن ولید از او روایت کرده است» او از حسین سعید روایت کرده و محمد بن قولویه هم از او روایت کرده است در کامل الزیارات باب دوم در ثواب زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث هجدهم. گویم: وجوهی را برای اثبات وثاقت ایشان بیان کردند: از آن جمله:

۱. اعتماد ابن ولید بر او در حالی که ابن ولید نقاد علم رجال است.
۲. ابن داود او را در شرح حال محمد بن اورمه توثیق کرده است.
۳. علامه طریق مرحوم صدوق به حسین بن سعید را تصحیح کرده و حال آنکه حسین بن حسن بن أبان در طریق آن وجود دارد.

به تحقیق گذشت که این موارد راه توثیق نمی‌باشد.»

ولی دلیل عمده‌ی ما در توثیق ایشان، قرار گرفتن او در اسناد کامل الزیارات است و مرحوم ابن قولویه هم شهادت بر وثاقت تمام راویان آن داده است، البته مرحوم خوئی از این مبنا برگشتند. اما به نظر ما ایشان حسن بلکه موثق می‌باشد زیرا از او بیش از ۲۲۰ روایت در کتب اربعه نقل شده است و اعتماد ابن ولید نیز دلیلی دیگر بر وثاقت او می‌باشد.

محمد بن اورمه:

مرحوم خوئی نقل می‌کند:

قال النجاشی: «محمد بن أورمة [أرومة] أبو جعفر القمي: ذكره القميون و غمزوا عليه، و رموه بالغلو، حتى دس عليه من يفتك به، فوجدوه يصلی من أول الليل إلى آخره، فتوقفوا عنه، و حكى جماعة من شیوخ القميين، عن ابن الوليد أنه قال: محمد بن أورمة، طعن عليه بالغلو، و كل ما كان في كتبه مما وجد في كتب الحسين بن سعيد و غيره، فقل به، و ما تفرد به فلا تعتمده، و قال بعض أصحابنا: إنه رأى توقيعاً من أبي الحسن الثالث عليه السلام، إلى

۱ معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۲۳۱

أهل قم في معنى محمد بن أورمه و براءته مما قذف به، و كتبه صحاح، إلا كتابا ينسب إليه ترجمته تفسير الباطن فإنه مختلط.^۱

«نجاشی گفت: قمی‌ها «محمد بن ارومه ابو جعفر قمی» را تضعیف و رمی به غلو کردند، تا جایی که شخصی مأمور به ترور او شد؛ پس دیدند که از اول شب تا آخر شب نماز می‌خواند و از این کار منصرف شدند. جماعتی از شیوخ قم از ابن ولید حکایت کردند که: به محمد بن ارومه نسبت غلو داده‌اند؛ پس آنچه از او در کتب حسین بن سعید و غیر او باشد معتبر است، ولی به آنچه متفرد در نقلش باشد اعتمادی نیست. و بعضی از اصحاب ما گفتند: ما توقیعی از امام حسن عسگری علیه السلام به اهل قم در مورد محمد بن ارومه دیدیم که امام او را از این اتهام تبرئه کرده است، و کتب او صحیح است؛ مگر کتاب تفسیر باطن که به او نسبت داده شده؛ در آن اضافاتی وارد کرده‌اند (و قابل اعتماد نیست).»

مرحوم خوئی در ادامه می‌فرماید:

بقی هنا أمران: الأول: في الكلام على غلو الرجل و عدمه، و قد عرفت نسبة القميين الغلو إليه حتى إنهم بعثوا إليه من يقتله، فلما رأوا أنه يصلى كفوا عنه، و لكن الظاهر أن هذه النسبة غير ثابتة، و كتاب تفسير الباطن لم تثبت نسبته إليه، و مر عن ابن الغضائري، إنكار ذلك و أن مشايخه كانوا يقولون إن محمد بن أورمه لا طعن عليه بالغلو، و يدلنا على ذلك - مضافا إلى ما عرفت - ما روى عنه من الروايات المنافية للقول بالغلو،^۲

«دو نکته: اول بهت غالی بودن یا نبودن او است. که دیدید به علمای قم دستور ترور او نسبت داده شد؛ ولی این مطلب ثابت نیست و کتاب تفسیر باطن که به او نسبت می‌دهند هم ثابت نیست و قبلا گفتیم که ابن غضائری آن را منکر شده و مشایخ او می‌گفتند: محمد بن ارومه متهم به غلو نیست و اتفاقا روایاتی که از او نقل شده غلو را رد می‌کند:»

و منها: ما رواه علي بن عيسى الإربلي، قال: روى ابن أورمه، قال: خرجت إلى سرمن رأي أيام المتوكل، فدخلت إلى سعيد الحاجب و دفع المتوكل أبا الحسن عليه السلام إليه ليقتله، فقال لي: أ تحب أن تنظر إلى إلهك، فقلت: سبحان الله! إلهي لا تدرکه الأبصار، (الحديث). كشف الغمّة: الجزء ۳، في ذكر الإمام العاشر، في معجزاته عليه السلام.^۳

«از آن جمله: اربلی می‌نویسد: ابن ارومه گفت: در ایام متوکل به سرمن‌رأی رفتم، پس بر سعید دربان متوکل وارد شدم هنگامی که متوکل دستور قتل امام حسن علیه السلام را داده بود، پس سعید حاجب به من گفت: آیا دوست داری بروی خدایت را ببینی؟ پس گفتم: سبحان الله! چشم‌ها خداوند را درک نمی‌کند،»

۱ معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۲۴

۲ معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص: ۱۲۶

۳ معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۲۶

و منها: ما رواه الشيخ الصدوق، عن محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد (رحمه الله)، قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن محمد بن أورمه، عن إبراهيم بن الحكم بن زهير، عن عبد الله بن جرير العبدی، عن أبي عبد الله عليه السلام، أنه كان يقول: الحمد لله الذي لا يحس، و لا يجس، و لا يمس، و لا يدرك بالحواس الخمس، و لا يقع عليه الوهم، و لا تصفه الألسن، و كل شيء حسته الحواس، أو لمستته الأيدي فهو مخلوق، (الحديث). التوحيد: باب التوحيد و نفى التشبيه ٢، الحديث ٢٩.^١

«محمد بن اورمه از ابراهيم بن حكم بن زهير از عبد الله بن جرير عبدی از امام صادق عليه السلام كه می فرماید:

حمد از برای خدایی است كه به حس در نمی آید و جسته نمیشود و او را لمس نمیتوان نمود و بحواس پنجگانه او را در نتوان یافت و خیال بر او واقع نشود و زبانه او را وصف نتوانند كرد پس هر چیزی كه حواس آن را بیابند و جویندگان آن را بجویند یا دستها آن را لمس نمایند مخلوق و آفریده است.»

سپس مرحوم خوئی می فرماید:

نعم قد ورد هنا روايات عنه تكشف عن قوة إيمانه، و حسن عقيدته، و لعل بعض ما ذكر في هذه الروايات كان من الغلو عند بعض القميين، فمنها:^٢ «بله به تحقیق روایاتی از او نقل شده كه كاشف از قوت ایمان و حسن اعتقاد او است، و شاید بعضی از این روایات نزد بعضی قمی ها غلو بوده است، از جمله روایات:»

ما رواه الكليني - قدس سره -، عن الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمه، عن علي بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام، في قوله تعالى: "هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ"، قال: أمير المؤمنين عليه السلام، و الأئمة (إلى أن قال): و الراسخون في العلم أمير المؤمنين عليه السلام، و الأئمة عليهم السلام.

«محمد بن اورمه از علی بن حسان از عبد الرحمن بن كثير از امام صادق عليه السلام در مورد قول خداوند "هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ"، نقل می كند كه امام عليه السلام فرمود: امیر المومنین عليه السلام و ائمه عليهم السلام تا آنجا كه فرمودند: راسخون در علم امیر المومنین عليه السلام و ائمه عليهم السلام هستند.»

و ما رواه بهذا السند عن عبد الله بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام، في قوله تعالى: "عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ"، قال: النبأ العظيم الولاية، و سألته عن قوله: "هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ" قال: ولاية أمير المؤمنين عليه السلام. الكافي: الجزء ١، باب فيه نكت و نتف من التنزيل في الولاية ١٠٨، الحديث ١٤ و ٣٤، و منها غير ذلك.

١ معجم رجال الحديث، ج ١٦، ص ١٢٦

٢ معجم رجال الحديث، ج ١٦، ص ١٢٦

«و به همان سند از عبد الله بن كثير از امام صادق عليه السلام در مورد قول خداوند متعال "عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ"، نقل می کند که امام فرمود: نبأ عظيم ولايت است و از امام سوال شد از قول خداوند "هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ"، فرمود: ولايت امير المومنين عليه السلام»

الأمر الثاني: أنك قد عرفت، عن النجاشي، أن كتبه صحاح إلا ما ينسب إليه من ترجمة تفسير الباطن و عن ابن الغضائري أن حديثه نقى لا فساد فيه، و لا شيء هنا ما يعارض ذلك إلا قول الشيخ في الرجال إنه ضعيف، و غير بعيد أن يريد الشيخ بذلك ضعفه في نفسه لما نسب إليه من الغلو، أو باعتبار أن في رواياته تخليطاً، على ما ذكره في الفهرست، و يؤكد ذلك أن الموجود في الرجال على ما في نسخة ابن داود (٤١٧) من القسم الثاني، و القهبائي كلمة (و هو ثقة) بعد جملة (روى عنه الحسين بن الحسن بن أبان)، إذا فما كان من رواياته ليس فيه تخليط أو غلو، و قد رواها الشيخ بطريقه المتقدم، لا مانع من العمل به، و الاعتماد عليه، و الله العالم و طريق الشيخ إليه صحيح و إن كان فيه ابن أبي جيد.

«امر دوم: به تحقیق که شناختی از نجاشی اینکه کتب او صحیح است مگر آنچه که به او منسوب است از ترجمه تفسیر باطن و از ابن غضائری اینکه حدیث او صحیح است و فسادى در آن نیست، و چیزی هم که معارض آن باشد نیست مگر قول شیخ در رجال که قائل به ضعف او شده است، و بعید نیست که شیخ ضعف در خود او را اراده کرده باشد به اینکه غلو به او نسبت داده می شد یا به اعتبار اینکه در روایات او تخلیط می باشد بنابر آنچه در فهرست است، و این مطلب را تأکید می کند آنچه در رجال ابن داود در قسم دوم و رجال قهبائی است که کلمه (و هو ثقة) بعد از جمله (روى عنه الحسين بن الحسن بن أبان)، پس آن روایاتی که در آن تخلیط یا غلو نیست و شیخ به طریق متقدم روایت کرده است، مانعی از عمل به آنها و اعتماد بر آن نیست و طریق شیخ به آن صحیح است اگرچه در آن طریق ابن ابی جيد وجود دارد.»

شبهات غیبت امام زمان (عج) با غیبت انبیاء (علیهم السلام)

غیبت حضرت یوسف (علیه السلام)

حدیث دوم غیبت حضرت یوسف (علیه السلام)

مُحَمَّدٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَاجِ عَنْ بَشْرِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أ تَذَرِي مَا كَانَ قَمِيصُ يُوسُفَ (ع) قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ (ع) لَمَّا أَوْقَدَتْ لَهُ النَّارُ أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ (ع) بِثَوْبٍ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّةِ فَأَلْبَسَهُ إِيَّاهُ فَلَمْ يَضُرَّهُ مَعَهُ حَرٌّ وَلَا بَرْدٌ فَلَمَّا حَضَرَ إِبْرَاهِيمَ الْمَوْتَ جَعَلَهُ فِي تَمِيمَةٍ وَ عَلَّقَهُ عَلَى إِسْحَاقَ وَ عَلَّقَهُ إِسْحَاقُ عَلَى يَعْقُوبَ فَلَمَّا وُلِدَ يُوسُفَ (ع) عَلَّقَهُ عَلَيْهِ فَكَانَ فِي عَضْدِهِ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ فَلَمَّا أَخْرَجَهُ يُوسُفَ بِمِصْرَ مِنَ التَّمِيمَةِ وَجَدَ يَعْقُوبَ رِيحَهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ - إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ فَهُوَ ذَلِكَ الْقَمِيصُ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَإِلَى مَنْ صَارَ ذَلِكَ الْقَمِيصُ قَالَ إِلَى أَهْلِهِ ثُمَّ قَالَ كُلُّ نَبِيٍّ وَرِثَ عِلْماً أَوْ غَيْرَهُ فَقَدْ انْتَهَى إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ (ص)

فَرَوَى أَنَّ الْقَائِمَ (ع) إِذَا خَرَجَ يَكُونُ عَلَيْهِ قَمِيصُ يُوسُفَ وَ مَعَهُ عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ (ع) ... وَ الدليل على أن يعقوب (ع) علم بحياة يوسف (ع) و أنه إنما غيب عنه لبلوى و اختبار أنه لَمَّا رَجَعَ إِلَيْهِ بَنُوهُ يَبْكُونَ قَالَ لَهُمْ يَا بُنَيَّ لِمَ تَبْكُونَ وَ تَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَ مَا لِي مَا أَرَى فِيكُمْ حَبِيبِي يُوسُفَ "قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذَّنْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ" ^۱ وَ هَذَا قَمِيصُهُ قَدْ أَتَيْنَاكَ بِهِ قَالَ الْقَوَّةُ إِلَى الْقَوَّةِ إِلَيْهِ وَ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَخَرَّ مَغْشِيّاً عَلَيْهِ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ لَهُمْ يَا بُنَيَّ أ لَسْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ الذَّنْبَ قَدْ أَكَلَ حَبِيبِي يُوسُفَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ مَا لِي لَا أَشْمُ رِيحَ لَحْمِهِ وَ مَا لِي أَرَى قَمِيصَهُ صَحِيحاً هَبُوا أَنَّ الْقَمِيصَ انْكَشَفَ مِنْ أَسْفَلِهِ أ رَأَيْتُمْ مَا كَانَ فِي مَنْكِبَيْهِ وَ عُنُقِهِ كَيْفَ خَلَصَ إِلَيْهِ الذَّنْبُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَخْرِقَهُ إِنَّ هَذَا الذَّنْبَ لَمَكْذُوبٌ عَلَيْهِ وَ إِنَّ ابْنِي لَمَظْلُومٌ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ لَيْلَتَهُمْ تِلْكَ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَ أَقْبَلَ يَرَى يُوسُفَ وَ يَقُولُ حَبِيبِي يُوسُفُ الَّذِي كُنْتُ أُوْثِرُهُ عَلَى جَمِيعِ أَوْلَادِي فَاخْتَلَسَ مِنِّي حَبِيبِي يُوسُفُ الَّذِي كُنْتُ أَرْجُوهُ مِنْ بَيْنِ أَوْلَادِي فَاخْتَلَسَ مِنِّي حَبِيبِي يُوسُفُ الَّذِي أَوْسَدَهُ يَمِينِي وَ أَدْبَرَهُ بِشِمَالِي فَاخْتَلَسَ مِنِّي حَبِيبِي يُوسُفُ الَّذِي كُنْتُ أَوْسُسُ بِهِ وَ خَدَتِي فَاخْتَلَسَ مِنِّي حَبِيبِي يُوسُفُ لَيْتَ شِعْرِي فِي أَى الْجِبَالِ طَرَحُوكَ أَمْ فِي أَى الْبَحَارِ غَرَّقُوكَ حَبِيبِي يُوسُفُ لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكَ فَيُصِيبَنِي الَّذِي أَصَابَكَ ..

و من الدليل على أن يعقوب (ع) علم بحياة يوسف (ع) و أنه في الغيبة قوله "عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً" ^۲ و قوله لبنيه "يَا بُنَيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا

۱. يوسف: ۱۸.

۲. يوسف: ۸۴.

الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ" ^۱ وَ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِمَلِكِ الْمَوْتِ أَخْبِرْنِي عَنِ الْأَرْوَاحِ تَقْبِضُهَا مُجْتَمِعَةً أَوْ مُتَفَرِّقَةً قَالَ بَلْ مُتَفَرِّقَةً قَالَ فَهَلْ قَبِضَتْ رُوحَ يُوسُفَ فِي جُمْلَةٍ مَا قَبِضَتْ مِنَ الْأَرْوَاحِ قَالَ لَا فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ لِبَنِيهِ يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ.

فحال العارفين في وقتنا هذا بصاحب زماننا الغائب عَلَيْهِ السَّلَامُ حال يعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ في معرفته بيوسف و غيبته و حال الجاهلين به و بغيبته و المعاندين في أمره حال أهله و أقربائه الذين بلغ من جهلهم بأمر يوسف و غيبته حتى قالوا لأبيهم يعقوب "تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ" و قول يعقوب لما ألقى البشير قميص يوسف على وجهه فارتد بصيرا "أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ" دليل على أنه قد كان علم أن يوسف حي و أنه إنما غيب عنه للبلوى و الامتحان.^۲

«مفضل از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده که فرمود: آیا می‌دانید که پیراهن یوسف چه بود؟ گفتم: خیر، فرمود: چون آتش برای ابراهیم افروخته شد، جبرئیل برایش یک جامه بهشتی آورد و بر او پوشانید و به واسطه آن سرما و گرما بر وی زیان نمی‌رسانید و چون مرگ ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ فرا رسید آن را در بازوبندی نهاد و بر اسحاق آویخت، اسحاق نیز آن را بر یعقوب آویخت و هنگامی که یوسف به دنیا آمد، یعقوب آن را بر یوسف آویخت و آن در بازوی وی بسته بود تا کارش بدان جا کشیده شد و چون یوسف آن پیراهن را از میان آن بازوبند بیرون کشید، یعقوب رانحه آن را استشمام کرد و این همان قول خدای تعالی است که "إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تُفَنِّدُونِ" ^۳ و آن این پیراهن بود که از بهشت آمده بود. راوی گوید: گفتم فدای شما آن پیراهن به که رسید؟ فرمود: به اهلش و سپس فرمود: هر پیامبری که علمی یا چیز دیگری را به ارث برد همه به محمد ﷺ و یا آل محمد ﷺ رسید. و روایت شده است که چون قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ ظهور کند پیراهن یوسف در بر اوست و عصای موسی و خاتم سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ همراه اوست.

دلیل آنکه یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌دانست که یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ زنده است و برای ابتلاء و آزمایش از او غائب شده است این است که وقتی فرزندان او گریان به نزد او آمدند به ایشان گفت: ای فرزندانم! چرا گریه می‌کنید و وا ویلا براه انداخته‌اید و چرا عزیزم یوسف را در میان شما نمی‌بینیم؟ گفتند: ای پدر! ما رفتیم مسابقه بدهیم و یوسف را بر سر کالای خود گذاشتیم و گرگ او را خورد و تو حرف ما را باور نمی‌کنی گر چه راستگو باشیم و این پیراهن اوست که برایت آورده‌ایم. گفت: آن را به من دهید و بدو دادند و آن را بر صورت خود نهاد و بیهوش بر زمین افتاد، وقتی به هوش آمد به آنها گفت: ای پسران من! آیا شما نمی‌پندارید که عزیزم یوسف را گرگ دریده است؟ گفتند: چرا، گفت: پس چرا بوی گوشت او به مشام نمی‌رسد و چرا پیراهن او را صحیح و سالم می‌بینم؟ فرض

۱ یوسف: ۸۸

۲ الکافی، ج ۱، ص ۲۳۲

۳ یوسف: ۹۵

کنید پیراهن از طرف پائین از تنش بیرون آمده باشد، چگونه گریبان و سر شانه‌هایش پاره نشده است و چگونه گرگ می‌تواند او را بدرد و پیراهنش پاره نشده باشد؟ این گرگ دروغ است و فرزندم مظلوم است. نفس سرکشتان شما را فریفته است، من صبر جمیل پیشه می‌کنم و خدا بر آنچه وصف می‌کنید یاری‌کننده است. آن شب از آنها روی گردان شد و با آنها سخن نگفت و بر یوسف مرثیه‌سرایی می‌کرد و می‌گفت: حبیبم ای یوسفی که ترا بر جمیع فرزندانم برگزیدم و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسفی که در بین فرزندانم به تو امیدوار بودم و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسفی که دست راستم را زیر سرش می‌نهادم و دست چپم او را نوازش می‌کرد و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسفی که در تنهایی انیس من بود و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسف! ای کاش می‌دانستم که تو را در کدام کوه رها کرده‌اند! یا در کدام دریا غرق کرده‌اند! حبیبم یوسف! ای کاش با تو بودم و بلایی که به تو رسیده به من نیز می‌رسید!

و دلیل دیگر بر آنکه یعقوب علیه السلام می‌دانست که یوسف علیه السلام زنده و در غیبت است این سخن اوست که گفت: امید است که خداوند همه را به من برساند، و سخن دیگر او که به فرزنداناش گفت: ای فرزندانم بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا ناامید نباشید که از رحمت خدا جز قوم کافر ناامید نباشند.

و امام صادق علیه السلام فرمود: یعقوب علیه السلام به ملک الموت گفت: به من بگو که مردم را مجتمعا قبض روح می‌کنی و یا جدا جدا؟ گفت: جدا جدا، گفت: در زمره کسانی که قبض روح کردی آیا روح یوسف بود؟ گفت: خیر، اینجا بود که به فرزنداناش گفت: بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید.

پس حال کسانی که امروزه عارف به امام زمان غائب علیه السلام هستند، مانند حال یعقوب است که به یوسف و غیبتش عارف بود و حال جاهلان به او و به غیبتش و دشمنان امر او، حال خاندان و خویشان اوست که کار جهالت آنها در باره یوسف و غیبت وی به جایی رسید که به پدرشان یعقوب گفتند: به خدا سوگند که تو در گمراهی دیرین خود هستی. و سخن یعقوب آنگاه که بشیر پیراهن یوسف را بر روی یعقوب انداخت و او بینا شد و گفت: آیا به شما نگفتم که من از جانب خداوند چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید، دلیلی است بر آنکه او می‌دانست یوسف زنده است و برای گرفتاری و آزمایش غایب شده است.»

شبهات غیبت امام زمان (عج) با غیبت انبیاء (علیهم‌السلام)

حضرت یوسف (علیه‌السلام)

حدیث سوم غیبت حضرت یوسف (علیه‌السلام)

عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَدِيرِ الصَّيرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبَهاً مِنْ يُوسُفَ (ع) قَالَ قُلْتُ لَهُ كَأَنَّكَ تَذْكُرُهُ حَيَاتِهِ أَوْ غَيْبَتَهُ قَالَ فَقَالَ لِي وَ مَا يُنْكِرُ مِنْ ذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ - إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ (ع) كَانُوا أَسْبَاطاً أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ تَاجَرُوا يُوسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ - فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ إِنَّ يُوسُفَ (ع) كَانَ إِلَيْهِ مُلْكُ مِصْرَ وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةَ ثَمَانِيَةِ عَشَرَ يَوْماً فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعْلِمَهُ لَقَدَرَ عَلَى ذَلِكَ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ (ع) وَ وَلَدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَأَ بُسْطَهُمْ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ كَمَا أْذِنَ لِيُوسُفَ قَالُوا - أ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ.^۱

«سدیر از امام صادق (علیه‌السلام) روایت کند که فرمود: در قائم سنتی از یوسف است، گفتم: گویا خبر او یا غیبت او را ذکر می‌کنید؟ فرمود: این مردم خوک صفت منکر نیستند که برادران یوسف اسباط و اولاد پیامبران بودند، با یوسف که برادرشان بود و آنها هم برادر وی بودند تجارت کرده و داد و ستد نمودند و وی را نشناختند تا آنگاه که گفت: من یوسفم و این هم برادر من است! پس چرا منکر می‌شوند که خدای تعالی در روزگاری بخواهد حجتش را از آنها پنهان کند؟ یوسف روزی پادشاه مصر بود و بین او و پدرش هجده روز فاصله بود و اگر خدای تعالی می‌خواست که مکان وی را به او بنمایاند می‌توانست، به خدا سوگند وقتی به یعقوب و فرزندانش مژده رسید، نه روزه خودشان را به مصر رسانیدند، چرا این مردم منکرند که خدای تعالی با حجت خود همان کند که با یوسف کرد؟ در بین ایشان گردش کند و در بازارهای آنها راه رود و بر بساط آنها پا نهد و آنها او را نشناسند تا آنگاه که خدای تعالی به او اذن دهد که خود را به آنها معرفی سازد همان گونه که به یوسف اذن داد آنگاه که به ایشان گفت: آیا می‌دانید آنگاه که نادان بودید چه بر سر یوسف و برادرش آوردید؟ گفتند: آیا تو خودت یوسف نیستی؟ گفت: من یوسفم و این هم برادر من است!»

منابع روایت:

١. الكافي، ج ١ ص ٣٣٦-٣٣٧
٢. علل الأشياء، لمحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم: علي ما في إثبات الهداء.
٣. غيبة النعماني، ص ١٦٦-١٦٧ ب ١٠ ح ٤ و ص ١٦٦ ب ١٠- مثله، عن الكليني.
٤. كمال الدين، ج ١ ص ١٤٤ ب ٥ ح ١١- كما في الكافي بتفاوت، بسنده عن سدير. وفيه: «إن في القائم سنة من يوسف، قلت: كأنك تذكر خبره».
- و ص ٣٤١ ب ٣٣ ح ٢١
٥. علل الشرائع، ج ١ ص ٢٤٤ ب ١٧٩ ح ٣
٦. دلائل الإمامة، ص ٢٩٠ (ص ٥٣١ ح ٥١٠ ط. ج همان نص كافي
٧. تقريب المعارف، ص ٤٣٠- كما في الكافي بتفاوت يسير، مرسل، عن حنان بن سدير.
٨. إعلام الوری، ص ٤٠٥ ب ٢ ف ٢
٩. الخرائج و الجرائع، ج ٢ ص ٩٣٤ ب ١٧- مرسل، عن الصادق: «و في القائم عليه السلام منا سنة من موسى بن عمران، و هو خفاء مولده و غيبته عن قومه، و فيه سنة من يوسف، قيل: كأنك تذكر خبره و غيبته. قال: و ما ينكر هؤلاء أشباه الخنازير من ذلك. إن إخوته و هم أسباط لم يعرفوه حتى قال لهم: أنا يوسف، فما تنكرون أن يسير القائم في أسواقهم و يطأ بسطهم، و هم لا يعرفونه حتى يأذن الله أن يعرفهم نفسه».
١٠. إثبات الهداء، ج ٣ ص ٤٤٢-٤٤٣ ب ٣٢ ح ١٧- عن الكافي إلى قوله: «كما فعل بيوسف» و فيه: «و خاطبهم و خاطبوه»، و قال: «و رواه الصدوق في كتاب كمال الدين مثله».
- و ص ٤٧٢ ب ٣٢ ف ٥ ح ١٤٨- أوله، عن كمال الدين، و قال: «و رواه في كتاب العلل بهذا السند مثله».
- و ص ٥٧٦ ب ٣٢ ف ٥١ ح ٧٣١- كما في الكافي بتفاوت يسير، أوله عن علل الأشياء لمحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم، و قال: «و قال: حدثني أبي، عن جدی، عن حنان بن سدير، عن أبيه قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:».

۱۱. بحار الانوار، ج ۱۲ ص ۲۸۳ ب ۹ ح ۶۱- عن کمال الدین، و علل الشرائع.

و ج ۵۱ ص ۱۴۲ ب ۶ ح ۱- عن کمال الدین، و علل الشرائع.

و فی: ج ۵۲ ص ۱۵۴ ب ۲۳ ح ۹- عن روایتی غیبه النعمانی، و أشار إلى مثله عن دلائل الإمامة.

۱۲. نور الثقلین، ج ۲ ص ۴۵۹- ۴۶۰ ح ۱۷۷- عن کمال الدین.

۱۳. منتخب الأثر، ص ۲۵۵ ف ۲ ب ۲۷ ح ۴- عن کمال الدین.

۱۴. معجم الأحادیث الإمام المهدی عليه السلام، ج ۵، ص ۶۵

این روایت مورد توجه قرار گرفته است. مرحوم مجلسی می فرماید: روایت حسن است.

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

حضرت یوسف علیه السلام

بررسی سند روایت سوم:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَدِيرِ الصِّيرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ

مرحوم مجلسی می‌فرماید: این روایت حسن است.

علی بن ابراهیم: در وثاقت ایشان شکی نیست.

محمد بن حسین بن ابی الخطاب:

مرحوم نجاشی می‌فرماید: جلیل من أصحابنا، عظیم القدر، کثیر الروایه، ثقة، عین، حسن التصانيف.^۱

ابن ابی نجران:

ابن ابی نجران همان عبد الرحمن بن ابی نجران است که مرحوم نجاشی می‌فرماید: ثقة ثقة معتمد علی ما یروی؛^۲ از ایشان بیش از ۲۴۰ روایت در کتب اربعه ذکر شده است.

فضالة بن ایوب:

مرحوم نجاشی می‌فرماید: ثقة فی حدیثه، مستقیم فی دینه.^۳

سدير صيرفي:

در مورد ایشان اختلاف است. از ایشان در کتب اربعه قریب صد روایت نقل شده است. روایات در مورد ایشان هم دو دسته می‌باشد، بعضی در مدح او و بعضی در ذم او می‌باشد. اگر چه مرحوم خوئی ایشان را توثیق می‌کند اما باید دید از چه طریقی او را توثیق می‌کند. ظاهراً سدير صيرفي توثیقی ندارد، مرحوم شیخ طوسی در رجال،

۱ معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۲۹۲

۲ معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۱۹

۳ معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۲۷۱

اسم و کنیه او را می‌آورد و می‌فرماید: او از اصحاب امام سجاد علیه السلام بود، همچنین نام او را در اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌آورد. مرحوم برقی گفته است: او از اصحاب امام صادق علیه السلام است.

مرحوم خوئی می‌فرماید: از ایشان در کامل الزیارات در باب ثواب پیاده رفتن و سواره رفتن به زیارت امام حسین علیه السلام روایاتی نقل شده است، طبق مبنای مرحوم خوئی بودن راوی در کامل الزیارات توثیق عام است.

ابن شهر آشوب می‌فرماید: سدید صیرفی از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام می‌باشد، به نظر ما این مطلب کمی نیست و ابن شهر آشوب هم متخصص این فن می‌باشد و از کسانی است که اهل سنت هم به او توجه دارند.

مرحوم خوئی می‌فرماید: ثم إن الروایات هنا علی طائفتین: مادحة و قادحة، أما المادحة: فمنها:

روایات مادحه در مورد سدید صیرفی:

۱. ما رواه الكلینی، عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أحمد بن عبيد، عن الحسين بن علوان، عن أبي عبد الله عليه السلام، أنه قال - و عنده سدير -: إن الله إذا أحب عبدا غته بالبلاء غتا و إنا و إياكم یا سدير نصبح به و نمسی، الكافي: الجزء ۲، كتاب الإيمان و الكفر ۱، باب شدة ابتلاء المؤمن ۱۰۶، الحديث ۶.

أقول: الروایة و إن وصفها بعضهم بالصحة إلا أنها ضعيفة بعدم توثيق أحمد بن عبيد. و منها:

۲. ما رواه الكشي (۸۶ و ۸۷) عن علی بن محمد القتيبي، قال: حدثنا الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن بكر بن محمد الأزدي، قال و زعم لی زيد الشحام، قال: إني لأطوف حول الكعبة، و كفي فی كف أبي عبد الله عليه السلام، فقال و دموعه تجری علی خديه، فقال: یا شحام، ما رأيت ما صنع ربی إلی، ثم بكی و دعا، ثم قال لی: یا شحام إني طلبت إلی إلهی فی سدير، و عبد السلام بن عبد الرحمن - و كانا فی السجن - فوهبهما لی و خلی سبيلهما.

أقول: هذه الروایة و إن وصفها العلامة بالمعتبرة، إلا أنها ضعيفة فإن علی بن محمد القتيبي، و إن كان من مشايخ الكشي، إلا أنه لم يرد فيه توثيق، و علی تقدير تسليم اعتبارها فلا تدل الروایة علی وثاقه سدير، و لا علی حسنه، بل غاية ما تدل علیه أن الإمام عليه السلام كان يحبه و يعطف عليه، و يكفي فی ذلك كونه شيعيا و مواليا لأهل البيت عليهم السلام و منها:

۳. ما رواه الصدوق بسنده الصحيح عن حنان بن سدير، عن أبيه قال: دخلت أنا و أبي و جدی و عمی حماما فی المدينة، و إذا رجل فی بيت المسلخ فقال لنا: ممن القوم؟ فقلنا: من أهل العراق، فقال: أى العراق؟ فقلنا: الكوفيون، فقال: مرحبا بكم یا أهل الكوفة، و أهلا، أنتم الشعار دون الدثار، ثم قال: و ما يمنعكم من

الإزار؟ فإن رسول الله ﷺ قال: عورة المؤمن على المؤمن حرام .. فلما خرجنا من الحمام، سألنا عن الرجل في المسلخ فإذا هو علي بن الحسين عليه السلام، و معه ابنه محمد بن علي عليه السلام. الفقيه: الجزء ١، باب غسل يوم الجمعة و دخول الحمام و آدابه، الحديث ٢٥٢.

أقول: مع الغض عن أن الرواية راويها سدير نفسه، لا دلالة فيها إلا على مدح أهل الكوفة لكثرة الشيعة فيهم و ليس فيها أي مدح لسدير، و أبيه و جده بأشخاصهم، بل إنها صريحة في أنهم كانوا مكشوفى العورة فأمرهم الإمام عليه السلام بالاتزار^١

«روایات درباره این شخص دو طائفه هستند: مادحه و قاده، از جمله روایات مادحه:

حسین بن علوان از امام صادق عليه السلام نقل کرد که امام در حالی که سدير نزد او بود، فرمود: بدرستی که خداوند هنگامی که بنده‌ای را دوست بدارد، او را غرق بلیات می‌کند و ما و شما ای سدير به آن صبح و شام می‌کنیم.

البته این روایت را گر چه بعضی صحیح دانسته‌اند، اما به جهت عدم توثیق احمد بن عبید ضعیف است.

و از جمله روایات: زید شحام گفت: من دور کعبه طواف می‌کردم و دستم در دست امام صادق عليه السلام بود، پس ایشان در حالی که اشک‌های‌شان بر گونه‌هایشان جاری بود فرمود: ای شحام دیدی خداوند نسبت به من چه لطفی فرمود؟! سپس امام عليه السلام گریه کرد و دعا کرد، سپس فرمود: ای شحام من از خداوند در مورد سدير و عبد السلام بن عبد الرحمن در حالی که در زندان بودند، آزادی آن دو را مسئلت نمودم پس آن دو را به من بخشید و آزادشان کرد.

گر چه علامه حلی این روایت را معتبر دانسته، ولی ضعیف است، علی بن محمد قتیبی با اینکه از مشایخ کشی است در موردش توثیقی وارد نشده است، و بر فرض پذیرش اعتبار آن، روایت بر وثاقت یا حسن سدير دلالت ندارد بلکه نهایت چیزی که بر آن دلالت دارد اینکه امام نسبت به او محبت و عطوفت دارد و شیعه و از موالی است.

اشکال به مرحوم خوئی: این کلام قابل قبول نیست زیرا موالیان و شیعیان فراوان بودند اما اظهار محبت امام نسبت به یک فرد نشان از این دارد که آن شخص از خواص امام عليه السلام می‌باشد.

و از جمله روایات: روایتی که مرحوم صدوق به سند صحیح از حنان بن سدير از پدرش نقل کرده که گفت: من و پدرم و جدم و عمویم داخل حمامی در مدینه شدیم، و در این هنگام مردی در مسلخ بود پس به ما گفت: از کدام قوم هستید؟ پس گفتیم: از اهل عراق، گفت: کدام عراق؟ گفتیم: کوفه، گفت: آفرین به شما اهل کوفه،

خوش آمدید، شما شیعه واقعی هستید، سپس گفت: چه چیز شما را منع می‌کند از اینکه لنگ استفاده کنید؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: عورت مومن بر مومن حرام است..... پس چون از حمام خارج شدیم، از مردی که در مسلخ بود سوال کردیم، پس او علی بن حسین علیه السلام بود و همراه او فرزندش محمد بن علی علیه السلام بود.

گوییم: با چشم‌پوشی از اینکه راوی روایت خود سدید است، روایت دلالتی ندارد مگر بر مدح اهل کوفه به جهت کثرت شیعه در آن‌ها و در روایت مدح سدید و پدرش و جد او نمی‌باشد بلکه روایت صراحت دارد در اینکه آن‌ها عورت خود را نپوشیده پس امام علیه السلام آنان را امر به استفاده از لنگ کردند.»

توضیح:

مرحوم خوئی روایاتی که شامل مدح خود راوی می‌باشد را قبول نمی‌کنند و مرحوم امام خمینی چنین روایاتی را موجب سوء ظن به راوی می‌دانند البته اینطور هم نیست که هر روایتی که شامل مدح راوی باشد، قابل قبول نباشد بلکه باید بررسی شود. ولی روایت اخیر اگر مذمت او نباشد، مدح هم نیست.

روایات قاده در مورد سدید صیرفی:

و أما الروایات القاده فمناها:

۱. ما رواه الکشی، عن محمد بن مسعود، قال: حدثنا علی بن محمد بن فیروزان، قال: حدثنی محمد بن أحمد بن یحیی، عن إبراهیم بن هاشم، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن عذافر، عن أبي عبد الله علیه السلام، قال: ذکر عنده سدید فقال: سدید عصیده بکل لون.

أقول: الروایة ضعیفة لأن علی بن محمد لم یوثق، علی أنه لا دلالة فیها علی الذم بل یحتمل دلالتها علی المدح لاحتمال أن یراد بهذه الجملة: أن سدیداً لا تتغیر حقیقته بأی لون کان فهو عصیده علی کل حال، و إن اختلفت ألوانه. و منها:

۲. ما رواه الکلبینی، عن حمید بن زیاد، عن أبي العباس عبید الله بن أحمد الدهقان، عن علی بن الحسن الطاطری، عن محمد بن زیاد بیاع السابری، عن أبان، عن صباح بن سیابة، عن المعلى بن خنیس، قال: ذهب بکتاب عبد السلام بن نعیم، و سدید، و کتب غیر واحد إلى أبي عبد الله علیه السلام، حین ظهرت المسودة قبل أن یظهر ولد العباس بأنا قد قدرنا أن یئول هذا الأمر إلیک فما تری؟ قال: فضرِب بالکتب الأرض ثم قال: أف أف ما أنا لهؤلاء بإمام أما یعلمون أنه إنما یقتل السفیانی. الروضة: الحدیث ۵۰۹.

أقول: الرواية ضعيفة و لا أقل من جهة صباح بن سيابة، على أنه لا دلالة فيها على قدح في سدير، و من كتب مثل كتابه إلى أبي عبد الله عليه السلام غير أنهم قدروا أن يثول هذا الأمر (الخلافة) إلى الصادق عليه السلام من جهة جهلهم بأن من ينتهي الأمر إليه هو قاتل السفيناني، و قد بين سلام الله عليه لهم ذلك و عرفهم به.^۱

«اما روايات قاده پس از جمله آن روايات: محمد بن عذافر از امام صادق عليه السلام نقل می کند، گفت: نزد امام ذکر سدير شد پس امام عليه السلام فرمود: سدير حلوائی است به هر رنگی باشد.

گویم: روايت ضعيف است چون علی بن محمد توثيق نشد، و دلالتی هم بر ذم ندارد بلکه دلالت بر مدح دارد به جهت اینکه احتمال دارد امام عليه السلام به این جمله اراده کرده باشد: اینکه حقیقت سدير تغییر نمی کند به هر رنگی باشد پس او حلوائی است در هر حال و اگر چه رنگ او مختلف باشد.

و از جمله روايات قاده: معلى بن خنيس گوید: در آن هنگامی که سیاه جامگان (طرفداران ابو مسلم خراسانی) ظهور کردند پیش از ظهور بنی عباس من نامه‌هایی از عبد السلام بن نعیم و سدير و جمع دیگری برای امام صادق عليه السلام بردم که در آن نامه‌ها به آن حضرت نوشته بودند که ما پیش‌بینی می‌کنیم که امر خلافت به شما خواهد رسید. آیا شما خود چه نظر داری؟ حضرت آن نامه‌ها را بر زمین زد و فرمود: اف، اف، من امام اینان نخواهم بود، آیا اینها نمی‌دانند که باید (برای رسیدن خلافت به ما خاندان) سفینانی کشته شود؟ (و پیش از ظهور سفینانی این امر محقق نمی‌شود).

این روايت لا اقل از جهت صباح بن سیابه ضعيف است، علاوه بر این دلالتی بر ذم سدير و کسانی که نامه به امام صادق عليه السلام نوشتند، ندارد، آنان گمان می‌کردند که اوضاع طوری پیش می‌رود که خلافت به امام صادق عليه السلام می‌رسد به جهت جهل‌شان به اینکه این امر به قاتل سفینانی منتهی می‌شود و به تحقیق امام برای آنان این مطلب را تبیین کردند و به آنان شناساندند.»

شباهت غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

حضرت یوسف علیه السلام

ادامه بررسی سند روایت سوم: (سدير صيرفي)

مرحوم خوئی می‌فرماید:

فقد روى الكليني، عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى، عن بكر بن محمد، عن سدير، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: يا سدير الزم بيتك وكن حلسا من أحلاسك و اسكن ما سكن الليل و النهار، فإذا بلغك أن السفيناني قد خرج فارحل إلينا و لو على رجلك، الروضة: الحديث ۳۸۳. فتحصل مما مر أنه لا يمكن الاستدلال بشيء من الروايات على مدح سدير، و لا على قدحه، لكنه مع ذلك يحكم بأنه ثقة من جهة شهادة على بن إبراهيم في تفسيره بوثاقته على ما يأتي. و لا يعارض ذلك بما رواه العلامة من قوله: و قال السيد على بن أحمد العقيلي: سدير [بن] الصيرفي، و كان اسمه سلمة كان مخطئا. الخلاصة (۳)، من الباب (۱۰)، من فصل السين، من القسم الأول. و ذكر ابن داود نحوه في (۶۶۳) من القسم الأول. فإن العقيلي لم تثبت وثاقته، على أن التخليط بمعنى رواية المعروف و المنكر، و هذا لا ينافي وثاقه الراوي. ثم إن ما نقله العلامة، عن العقيلي من أن اسم سدير سلمة لا محصل له، فإن سديرا من الأسماء و لا معنى لأن يقال اسمه سلمة، و لعل في العبارة تحريفا، و الله العالم.^۱

«پس از آنچه گذشت، حاصل شد که ممکن نیست به چیزی از روایات بر مدح سدير يا بر قدح سدير استدلال کرد لکن با این وجود حکم می‌شود به اینکه او ثقة است به جهت شهادت علی بن ابراهیم در تفسیرش به وثاقت او. و آنچه علامه حلی روایت کرده که سید علی بن احمد عقیقی گفت: سدير صيرفي مخطط بود، معارض نمی‌باشد. چون وثاقت عقیقی ثابت نشده است، علاوه بر این تخلیط به معنای روایت معروف و منکر منافاتی با وثاقت راوی ندارد.»

پس نظر مرحوم خوئی در مورد سدير این است که او ثقة است و طریق ایشان هم برای توثیق سدير توثیق عام علی بن ابراهیم می‌باشد البته مرحوم علامه هم ایشان را توثیق می‌کنند لکن مرحوم خوئی توثیقات متأخرین را قبول ندارند چون توثیق باید از روی حس باشد لذا باید توثیق‌کننده معاصر توثیق‌شونده باشد.

و طریق الصدوق علیه أبوه - رضی الله عنه -، عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين، عن عمرو بن أبي نصر الأنماطي، عن سدير بن حكيم بن صهيب الصيرفي، و یکنی أبا الفضل. و الطريق ضعيف فإن فيه الحكم بن مسكين و لم يرد فيه توثيقه.

«طریق شیخ صدوق ضعیف است چون در طریق ایشان حکم بن مسکین است که توثیقی در مورد او وارد نشده است.»

مرحوم کلینی نقل می‌کند:

سدیر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای سدیر ملازم خانهات باش مثل پلاس، تا شب و روز آرام است آرام بگیر، آن روز که شنیدی سفیانی به سوی مکه حرکت کرد تو هم کوچ کن گرچه با پای پیاده باشد.^۱

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

فتلخص من ذلك: أنَّ سدیرا إمامی ممدوح، محبوب لله تعالى، محبّ لأهل البيت عليهم السلام قلبا و قالبا، و من بطانتهم، و العارف [فی] فهم کلماتهم و ألحانهم، كما يكشف عن ذلك خبره الآتی فی ترجمة: سفیان الثوری فی خصوص خطبة النبی صلی الله علیه و آله فی مسجد الخیف، حیث فهم سفیانا معنی کلام الصادق علیه السلام .. فحدیثه إن لم یعد من الصحیح فلا أقلّ من کونه حسنا كالصحیح. و قد عدّ الرجل فی الوجیزة، و البلغة حسنا. و کذا فی الحاوی.^۲

«سدیر امامی، ممدوح و محبوب خداوند است. او در ظاهر و باطن محب اهل بیت علیهم السلام و از اصحاب خاص آنان است، و عارف در فهم کلمات و اشارات آنها بود همچنانی که روایتی که او نقل می‌کند کاشف از این مطلب است: روایت در ترجمه سفیان ثوری در خصوص خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد خیف، از آن جهت که به سفیان معنای کلام امام صادق علیه السلام را می‌فهماند... پس حدیث سدیر اگر صحیح شمرده نشود لااقل حسن مانند صحیح است.»

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

إنَّ عدّ المعنون ثقةً فی محلّه، و الحكم علیه بکونه حسنا غمط لحقه، و مع التنزل فلا بدّ من عدّه حسنا كالصحیح، و الله العالم.^۳ «جا دارد او را از ثقات بدانیم و حسن دانستن او، کوچک شمردن حقش است. حداقل باید او را حسن نزدیک به صحیح بدانیم. البته خداوند بهتر می‌داند.»

۱ این روایت را به عنوان یکی از دلائل حرمت قیام قبل از ظهور امام زمان علیه السلام مطرح می‌کنند و ما این روایت را هم از جهت سند و هم از جهت دلالت بررسی کردیم. این یک قضیه شخصی و نسبت به خود سدیر می‌باشد، یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام دید که مؤمن طاق کنار قبر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مخالفین مشغول بحث است لذا ناراحت شد و به او گفت: مگر امام نفرمودند بحث نکنید، گفت: امام به که فرمودند گفت: به من، گفت: خوب به تو فرمودند. او ناراحت شد و به شکایت نزد امام صادق علیه السلام آمد، امام علیه السلام تبسم کردند و فرمودند: تو با او فرق می‌کنی، من به تو گفتم چون در بحث شکست می‌خوری. لذا چنین تکالیفی از سوی ائمه علیهم السلام کلی نمی‌باشد.

۲ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳۰، ص ۱۶۵

۳ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳۰، ص ۱۶۸

پس سند این روایت که در کتاب شریف کافی ذکر شده بدون اشکال است. اما در سند دیگر این روایت احمد بن هلال عبرتائی است.

احمد بن هلال عبرتائی:

ایشان شخصیت بزرگی بود و ظهور خوبی داشت اما پایان بدی داشت به حدی که لعن از ائمه علیهم السلام در مورد او صادر شد. ایشان مورد توجه بود و روایات زیادی را نقل می کرد لذا برخی در مورد او تفصیل می دهند بین روایات او در حال صحت عقیده و روایات او در حال انحراف و این روایتی که مرحوم صدوق از او نقل کرده از جمله روایات او در حال صحت عقیده است. ما کلیت این تفصیل را می پذیریم اما مشکل در تشخیص است که کدام روایت در حال صحت عقیده نقل شده و کدام روات در حال انحراف نقل شده است.

مرحوم نجاشی می فرماید:

صالح الروایة، يعرف منها و ينكر، و قد روى فيه ذموم من سيدنا أبي محمد العسكري عليه السلام. و لا أعرف له إلا كتاب يوم و ليلة، و كتاب النوادر.^۱ «او صالح الروایه است، بعضی از روایات او معروف و بعضی غیر معروف است، و مذمت هائی از امام حسن عسگری علیه السلام در مورد او روایت شده است و برای او غیر کتاب یوم و لیل و کتاب نوادر نمی شناسم.»

مرحوم شیخ طوسی می فرماید:

أحمد بن هلال العبرتائی - و عبرتا قرية بنو احي بلد إسكاف - و هو من بني جنيد - ولد سنة ١٨٠، و مات سنة ٢٦٧، و كان غالیا، متهما في دينه، و قد روى أكثر أصول أصحابنا». و ذكره في رجاله، في أصحاب الهادي عليه السلام (٢٠)، و قال: «بغدادی، غال»، و عده في أصحاب العسكري عليه السلام، أيضا (١٤). و ذكر في التهذيب: في باب الوصية لأهل الضلال، ذیل الحديث (٨١٢) من الجزء (٩): أن أحمد بن هلال، مشهور بالغلو و اللعنة و ما يختص بروايته لا نعمل عليه، انتهى. و قال في الاستبصار: في باب ما يجوز شهادة النساء فيه و ما لا يجوز ذیل الحديث (٩٠) من الجزء (٣): أحمد بن هلال، ضعيف، فاسد المذهب لا يلتفت إلى حديثه، فيما يختص بنقله.^۲

«احمد بن هلال عبرتائی از بنی جنید است، او در سال ۱۸۰ به دنیا آمد و در سال ۲۶۷ از دنیا رفت، و او غالی و در دینش متهم بود، و اکثر اصول اصحاب ما را روایت کرده است. و مرحوم شیخ طوسی در تهذیب می فرماید: احمد بن هلال مشهور به غلو و لعن بود و به روایاتی که تنها او روایت کرده عمل نمی کنیم. و در استبصار گفت: احمد بن هلال ضعیف و مذهب او فاسد است و به احادیثی که او در نقلش منفرد است توجه نمی شود.»

۱ رجال النجاشی، ص ۸۳

۲ معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۱۴۹

و ذکر النجاشی فی ترجمه محمد بن أحمد بن یحیی: أن محمد بن الحسن بن الولید استثنی فی جمله ما استثناءه مما یرویه محمد بن أحمد بن یحیی، ما یرویه عن أحمد بن هلال، و تبعه علی ذلك: أبو جعفر ابن بابویه، (الصدوق)، و أبو العباس ابن نوح. و ذکر الشیخ ایضا هذا الاستثناء عن أبي جعفر ابن بابویه، فی ترجمه محمد بن أحمد بن یحیی.^۱

«محمد بن حسن بن ولید یکی از کسانی که استثنا کرده احمد بن هلال است و مرحوم صدوق هم تبعیت کرده است. پس از نظر ابن ولید و مرحوم صدوق ایشان مستثنی است یعنی روایاتش قبول نیست.»

مرحوم کشی نقل می‌کند:

قال: و قد کان رواه أصحابنا بالعراق لقوه، و كتبوا منه فأنكروا ما ورد فی مذمته، فحملوا القاسم بن العلاء علی أن یراجع فی أمره فخرج إلیه: قد کان أمرنا نفذ إلیه فی المتصنع، ابن هلال - لا رحمه الله - بما قد علمت و لم یزل - لا غفر الله له ذنبه، و لا أقاله عثرته - یداخل فی أمرنا، بلا إذن منا و لا رضا یستبد برأیه، فیتحامی من دیوننا (من ذنوبه) لا یمضی من أمرنا إیاه، إلا بما یهواه، و یریده أراد الله بذلك فی نار جهنم، فصبرنا علیه، حتی بتر الله بدعوتنا عمره، و کنا قد عرفنا خبره قوما من موالینا فی آیامه - لا رحمه الله - و أمرناهم بالقاء ذلك إلی الخاص من موالینا، و نحن نبرأ إلی الله، من ابن هلال - لا رحمه الله و لا من لا یرأ منه - و أعلم الإسحاقی - سلمه الله - و أهل بیته، مما أعلمناک من حال هذا الفاجر. و جمیع من کان سألک، و یسألک عنه، من أهل بلده و الخارجین، و من کان یستحق أن یطلع علی ذلك، فإنه لا عذر لأحد من موالینا فی التشکیک فیما روى عنا ثقاتنا، قد عرفوا بأننا نفاوضهم بسرنا و نحمله إیاه إلیهم، و عرفنا ما یکون من ذلك إن شاء الله تعالی، قال: و قال أبو حامد: فثبت قوم علی إنکار ما خرج فیهم، فعاودوه فیهم، فخرج «لا أشکر الله قدره، لم یدع المرء ربه بأن لا یزیغ قلبه، بعد أن هداه، و أن یجعل ما من به علیه مستقرا، و لا یجعله مستودعا، و قد علمتم ما کان من أمر الدهقان، - علیه لعنة الله - و خدمته و طول صحبته، فأبدله الله بالإیمان کفرا حین فعل ما فعل، فعاجله الله بالنقمه، و لم یمهله. و الحمد لله لا شریک له، و صلی الله علی محمد، و آله و سلم».^۲

«احمد بن ابراهیم مراغی گفت نسخه‌ای از لعن ابن هلال رسید بقاسم بن علا در اول امر امام علیه السلام به کار داران عراقی خود نوشت از این صوفی متظاهر بیرهیزید. احمد بن هلال پنجاه و چهار مرتبه حج گزارده بود و بیست مرتبه آن را پیاده انجام داده بود. راویان اصحاب با او ملاقات می‌کردند و از او حدیث می‌گرفتند. به همین جهت دستوری که راجع به لعن و سرزنش او رسیده بود قبول نمی‌کردند قاسم بن علا را وادار کردند در مورد او دو مرتبه با امام مکاتبه کند در جواب نامه او چنین نوشت. دستور ما در مورد متظاهر فریبکار ابن هلال صادر شد برای تو خدا او را نیامرزد و هرگز از گناه او نگذرد. و خطایش را چشم پوشی نکند بدون اینکه ما بپذیریم خود را

۱ معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۱۵۰

۲ معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۱۵۰

بما بست با خود رأیی از تعهدات ما سرباز می‌زند هر دستور ما را به آن طور که خودش می‌خواهد انجام می‌دهد خدا او را با صورت در جهنم اندازد خیلی صبر کردیم تا بالاخره خداوند عمرش را به دعای ما قطع کرد. حال و وضع او را در زمانی که زنده بود برای دوستان خود توضیح دادم و دستور دادم که به ارادتمندان ما گوشزد کنند ما از او بیزاریم و هم از کسی که از او بیزاری نجوید. به اسحاقی سلمه الله و خانواده‌اش اطلاع بده از آنچه بتو نوشتیم راجع بکار این تبه‌کار و هر کس از تو سؤال کرده و خواهد کرد از همشهری‌های او و دیگران و کسانی که باید اطلاع داشته باشند از این جریان هرگز بهانه‌ای باقی نمی‌ماند برای دوستان ما که شک کنند در مورد اطلاعاتی که اشخاص مورد اعتماد از جانب ما به آنها می‌دهند می‌دانند که ما اسرار خود را در اختیار آنها می‌گذاریم و بدیشان می‌سپاریم توجه داریم که در این مورد چه می‌شود انشا الله.

ابو حامد گفت باز گروهی قبول نکردند و منکر لعن او شدند برای مرتبه سوم در این باره مراجعه کردند نامه دیگر رسید باین مضمون: خدا او را بی‌ارزش کند بدبختی او را فرا گرفت و بعد از هدایت گمراه گردید و نتوانست نعمت خدا را نگه دارد بزودی از دست داد شما فهمیدید جریان دهقان را با خدمت طولانی و ملازمت زیادی که با او داشت خداوند ایمان او را تبدیل به کفر کرد وقتی آن کارها را انجام داد با تمام فوریت خداوند کیفرش کرد و به او مهلت نداد.»

مرحوم خوئی می‌فرماید:

لا ینبغی الإشکال فی فساد الرجل من جهة عقیدته، بل لا یبعد استفادة أنه لم یکن یتدین بشيء، و من ثم کان یظهر الغلو مرة، و النصب أخرى، و مع ذلك لا یهمنا إثبات ذلك، إذ لا أثر لفساد العقیده، أو العمل فی سقوط الروایة عن الحجیة، بعد وثاقة الراوی، و الذی یظهر من کلام النجاشی: (صالح الروایة) أنه فی نفسه ثقة، و لا ینافیة قوله: یعرف منها و ینکر، إذ لا تنافی بین وثاقة الراوی و روایتة أمورا منکره من جهة کذب من حدته بها بل إن وقوعه فی إسناد تفسیر القمی یدل علی توثیقه إیاه و روی عن محمد بن أبی عمیر، و روی عنه الحسن بن علی الزیتونی و غیره. کامل الزیارات: الباب ۷۲، فی ثواب زیارة الحسین علیه السلام فی النصف من شعبان، الحدیث ۲. و مما یؤید ذلك، تفصیل الشیخ: بین ما رواه حال الاستقامة، و ما رواه بعدها، فإنه لا یبعد أن یكون فیہ شهادة بوثاقته، فإنه إن لم یکن ثقة لم یجز العمل بروایاته حال الاستقامة أيضا. و أما تفصیل ابن الغضائری، فالظاهر أنه یرجع إلى تفصیل الشیخ - قدس سره - و إلا فلو کان الرجل ثقة أو غیر ثقة، فکیف یفرق بین روایاته عن کتاب ابن محبوب و نوادر ابن أبی عمیر، و بین غیرها. فالمتحصل: أن الظاهر أن أحمد بن هلال ثقة، غایة الأمر أنه کان فاسد العقیده، و فساد العقیده لا یضر بصحة روایاته، علی ما نراه من حجة خبر الثقة مطلقا. و کیف کان، فطریق الصدوق إلیه، أبوه، و محمد بن الحسن - رضی الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن هلال، و الطریق صحیح.^۱

«و از چیزهائی که آن را تأکید می‌کند، تفصیل شیخ است که بین حالت استقامت و حالت انحراف او فرق گذاشته و بعید نمی‌باشد که در این تفصیل شهادت بر وثاقت او باشد چون اگر ثقة نبود، عمل به روایات او در

حال استقامت هم جایز نبود. اما تفصیل ابن غضائری ظاهرا به تفصیل شیخ برمی گردد مگر نه اگر رجل ثقه یا غیر ثقه بود پس چطور بین روایات او از کتاب ابن محبوب و نوادر ابن ابی عمیر فرق گذاشته شود پس نتیجه اینکه ظاهرا احمد بن هلال ثقه است نهایتا عقیده‌ی او فاسد بوده و فساد عقیده به صحت روایات او ضرر نمی‌زند بنابر آنچه ما حجیت خبر ثقه می‌دانیم. و طریق مرحوم صدوق به او صحیح است.»

البته در مورد ایشان مذمت‌های از ائمه علیهم‌السلام رسیده لذا نمی‌توان گفت که احمد بن هلال ثقه است اما روایتی که از او در باب غیبت انبیاء بیان شد را قبول داریم. شایسته نیست اشکال در فساد او از جهت عقیده‌اش بلکه بعید نیست استفاده اینکه او تدین به چیزی نداشته است، و از همین جهت است که گاهی تظاهر به غلو می‌کرد و گاهی تظاهر به نصب می‌کرد، و با این وجود اثبات آن برای ما مهم نیست، زیرا اثری برای فساد عقیده یا عمل در سقوط روایت از حجیت بعد از وثاقت راوی، نیست.

و آنچه از کلام مرحوم نجاشی (او صالح الروایه است) ظاهر می‌شود اینکه او ثقه است و قول او که گفت: بعضی از روایات او معروف و بعضی غیر معروف منافاتی با وثاقت او ندارد زیرا منافاتی بین وثاقت راوی و روایت کردن بعضی از امور غیر معروف وجود ندارد بلکه وقوع او در اسناد تفسیر قمی دلالت بر توثیق او دارد.

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلامغیبت حضرت موسی علیه السلامحدیث اول غیبت حضرت موسی علیه السلام

وَأَمَّا غَيْبَةُ مُوسَى النَّبِيِّ عليه السلام فَإِنَّهُ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ النَّسَائِيُّ^١ عَنْ أَبِيهِ آدَمَ بْنِ أَبِي إِيَّاسٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ فَضَالَةَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمَّا حَضَرَتْ يُونُسُ عليه السلام الْوَفَاءُ جَمَعَ شِيعَتَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَاشْتَنَى عَلَيْهِ ثُمَّ حَدَّثَهُمْ بِشِدَّةٍ تَنَالَهُمْ يُقْتَلُ فِيهَا الرِّجَالُ وَتُشَقُّ بَطُونُ الْحَبَالِي وَتُدْبَحُ الْأَطْفَالُ حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ الْحَقَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ وَلَدِ لَأْوَى بْنِ يَعْقُوبَ وَهُوَ رَجُلٌ أَسْمَرُ طَوَالٌ وَنَعْتُهُ لَهُمْ بِنَعْتِهِ فَتَمَسَّكُوا بِذَلِكَ وَوَقَعَتِ الْغَيْبَةُ وَالشَّدَّةُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَهُمْ مُنْتَظِرُونَ قِيَامَ الْقَائِمِ أَرْبَعَ مِائَةِ سَنَةٍ حَتَّى إِذَا بَشَرُوا بِوِلَادَتِهِ وَرَأَوْا عَلَامَاتِ ظُهُورِهِ وَاشْتَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْبَلَوَى وَحُمِلَ عَلَيْهِمُ بِالْخَشَبِ وَالْحِجَارَةِ وَطُلِبَ الْفَقِيهَ الَّذِي كَانُوا يَسْتَرْيَحُونَ إِلَى أَحَادِيثِهِ فَاسْتَتَرَ وَرَأَسُوهُ فَقَالُوا كُنَّا مَعَ الشَّدَّةِ نَسْتَرْيَحُ إِلَى حَدِيثِكَ فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى بَعْضِ الصَّحَارَى وَجَلَسَ يُحَدِّثُهُمْ حَدِيثَ الْقَائِمِ وَنَعْتَهُ وَقُرْبَ الْأَمْرِ وَكَانَتْ لَيْلَةٌ قَمَرَاءَ فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمُ مُوسَى عليه السلام وَكَانَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ حَدِيثُ السَّنِّ وَقَدْ خَرَجَ مِنْ دَارِ فِرْعَوْنَ يُظْهِرُ النَّزْهَةَ فَعَدَلَ عَنْ مَوْكِهِ وَأَقْبَلَ إِلَيْهِمْ وَتَحْتَهُ بَغْلَةٌ وَعَلَيْهِ طِيلَسَانٌ خَزٌّ فَلَمَّا رَأَاهُ الْفَقِيهَ عَرَفَهُ بِالنَّعْتِ فَقَامَ إِلَيْهِ وَانْكَبَّ عَلَى قَدَمَيْهِ فَقَبَّلَهُمَا ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمِتْنِي حَتَّى أَرَانِيكَ فَلَمَّا رَأَى الشَّيْعَةَ ذَلِكَ عَلِمُوا أَنَّهُ صَاحِبُهُمْ فَأَكْبَوْا عَلَى الْأَرْضِ شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَمْ يَزِدْهُمْ عَلَى أَنْ قَالَ أَرْجُوا أَنْ يُعْجَلَ اللَّهُ فَرَجَكُمْ ثُمَّ غَابَ بَعْدَ ذَلِكَ وَخَرَجَ إِلَى مَدِينَةِ مَدْيَنَ فَقَامَ عِنْدَ شَعِيبٍ مَا أَقَامَ فَكَانَتْ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةَ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأُولَى وَكَانَتْ نِيْفًا وَخَمْسِينَ سَنَةً وَاشْتَدَّتْ الْبَلَوَى عَلَيْهِمْ وَاسْتَتَرَ الْفَقِيهَ فَبَعَثُوا إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا صَبْرَ لَنَا عَلَى اسْتِتَارِكَ عَنَّا فَخَرَجَ إِلَى بَعْضِ الصَّحَارَى وَاسْتَدْعَاهُمْ وَطَيَّبَ نَفُوسَهُمْ وَأَعْلَمَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنَّهُ مُفَرِّجٌ عَنْهُمْ بَعْدَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ قَدْ جَعَلْتُهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً لِقَوْلِهِمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَالُوا كُلُّ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ قَدْ جَعَلْتُهَا عِشْرِينَ سَنَةً فَقَالُوا لَا يَأْتِي بِالْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ قَدْ جَعَلْتُهَا عَشْرًا فَقَالُوا لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا اللَّهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ لَا تَبْرَحُوا فَقَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فِي فَرَجِكُمْ فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ مُوسَى عليه السلام رَاكِبًا حِمَارًا فَأَرَادَ الْفَقِيهَ أَنْ يُعَرِّفَ الشَّيْعَةَ مَا يَسْتَبْصِرُونَ بِهِ فِيهِ وَجَاءَ مُوسَى حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ لَهُ الْفَقِيهَ مَا اسْمُكَ فَقَالَ مُوسَى قَالَ ابْنُ مَنْ قَالَ ابْنُ عِمْرَانَ قَالَ ابْنُ مَنْ قَالَ ابْنُ قَاهِثِ بْنِ لَأْوَى بْنِ

١ كذا و الظاهر أنه عبيد بن آدم بن إياس العسقلاني فصحف و ليس هو محمد بن آدم بن سليمان الجهني المصيصي الذي روى عن سعيد بن جبيرة.

يَعْقُوبَ قَالَ بِمَاذَا جِئْتَ قَالَ جِئْتُ بِالرَّسَالَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَامَ إِلَيْهِ فَقَبَّلَ يَدَهُ ثُمَّ جَلَسَ بَيْنَهُمْ فَطَيَّبَ نَفْسَهُمْ وَأَمَرَهُمْ أَمْرَهُ ثُمَّ فَرَّقَهُمْ فَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ الْوَقْتِ وَبَيْنَ فَرَجِهِمْ بَغْرَقَ فِرْعَوْنُ أَرْبَعُونَ سَنَةً.^۱

«امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود: وقتی وفات یوسف علیه السلام فرا رسید شیعیان و خاندان خود را جمع کرد و حمد و ثنای الهی به جای آورد و سپس به آنها گفت: سختی شدیدی به آنها خواهد رسید که در آن مردانشان را بکشند و شکم زنان باردارشان را پاره کنند و کودکانشان را سر ببرند تا آنگاه که خداوند حق را در قائم که از فرزندان لاوی بن یعقوب است ظاهر سازد و او مردی گندمگون و بلند قامت است و صفات او را بر شمرد، پس ایشان به آن وصیت متمسک شدند و غیبت و شدت بر بنی اسرائیل واقع شد و آنها مدت چهار صد سال منتظر قیام قائم بودند تا آنکه ولادت او را بشارت دادند و علامات ظهورش را مشاهده کردند و سختی آنها شدت یافت و با سنگ و چوب به ایشان حمله کردند و فقیهی که به احادیث او آرامش می یافتند تحت تعقیب قرار گرفت و او مخفی شد و با او نامه نگاری کردند و گفتند: ما در گرفتاری ها به کلام تو آرامش می یافتیم، پس آن فقیه ایشان را به بیابانها برد و نشست و با آنها حدیث قائم و صفات او و نزدیکی ظهور او را می گفت و آن شب شبی مهتاب بود و در این میانه موسی علیه السلام در آمد و در این هنگام او نوجوان بود و از سرای فرعون به پشت گردشگاه آمد و از موکب خود کناره گرفت و در حالی که سوار بر قاطری بود و طیلسان از پوست سنجاب بر دوش داشت به نزد ایشان آمد، چون آن فقیه او را بدید، از صفاتش او را شناخت، برخاست و بر قدوم او افتاد و بر آن بوسه داد و گفت: سپاس خدایی را که مرا از دنیا نبرد تا آنکه تو را به من نشان داد و چون پیروانش چنین دیدند دانستند که او صاحب ایشان است و به شکرانه خدای تعالی بر زمین افتادند و موسی علیه السلام جز این نگفت که امیدوارم خداوند در قَرَج شما تعجیل کند و بعد از آن غایب شد و به شهر مدین رفت و آن سالیان را نزد شعیب ماند و این غیبت دوم از غیبت اولی بر آنها سخت تر بود و آن پنجاه و چند سال مقدر گشت، و گرفتاری آنها شدت گرفت و آن فقیه نیز خود را مخفی ساخت و کسی را به نزد او فرستادند و گفتند ما بر استتار تو شکیبایی نداریم، پس به بیابانی بیرون شد و آنها را خواست و آنها را خوشدل ساخت و به آنها اعلام کرد که خدای تعالی به او وحی کرده است که پس از چهل سال قَرَج ایشان را خواهد رسانید همگی گفتند: الحمد لله و خدای تعالی وحی فرمود که به ایشان بگو بخاطر الحمد لله که بر زبان جاری کردید آن را به سی سال تقلیل دادم، گفتند: کلّ نعمه فمن الله، هر نعمتی از جانب خداوند است، وحی آمد که به آنها بگو آن را بیست سال کاهش دادم، گفتند: لا یأتی بالخیر إلا الله این خداست که خیر جاری می کند، وحی آمد که به آنها بگو آن را به ده سال کاستم، گفتند: «لا یصرف السوء إلا الله» این خداوند است که بدی را دور می سازد و خداوند به آن فقیه وحی کرد که به ایشان بگو: از جای خود حرکت نکنید که اذن فرج شما را دادم، در این میان موسی علیه السلام در حالی که سوار بر حماری بود ظاهر شد و آن فقیه خواست او را به شیعیان معرفی کرده و موجبات استبصار آنها را فراهم سازد، موسی آمد و فقیه پرسید: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند عمران، گفت: او فرزند کیست؟ گفت: فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب، گفت: چه آورده ای؟ گفت: رسالت از جانب خدای تعالی. آن فقیه برخاست و به دست موسی بوسه داد سپس در میان ایشان نشست و آنها را خوشدل ساخت و دستورات

موسی را به ایشان ابلاغ کرد و سپس ایشان را متفرّق ساخت و از این زمان تا فرج ایشان که به غرق فرعون حاصل شد، چهل سال فاصله بود.»

شباہت غیبت امام زمان علیہ السلام با غیبت انبیاء علیہم السلام

حضرت موسی علیہ السلام

منابع روایت اول:

۱. کمال الدین، ج ۱ ص ۱۴۵ ب ۶ ح ۱۲

۲. تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۴۱۸

۳. بحار الانوار، ج ۱۳ ص ۳۶ ب ۲ ح ۷-

۴. نور الثقلین، ج ۱ ص ۷۸ ح ۱۹۲

۵. نور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین، ج ۱، ص ۲۲۳

۶. البرهان، ج ۴، ص ۷۵۶

۷. معجم الأحادیث الإمام المهدی علیہ السلام، ج ۱، ص ۳۲۸

بررسی سند روایت:

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ النَّسَائِيُّ عَنْ أَبِيهِ آدَمَ بْنِ أَبِي إِيَّاسٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ فَضَالَةَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ

حسین بن احمد بن ادريس:

مرحوم مامقانی می فرماید:

قال الشيخ رحمه الله في باب من لم يرو عنهم عليهم السلام من رجاله: الحسين بن أحمد بن إدريس القمي الأشعري، يكتنى: أبا عبد الله، روى عنه التلعكبري، و له منه إجازة. انتهى. و ظاهره أنه إمامي، و إذا انضم إلى ذلك أمور ذكرها في التعليقة كان من الحسان أقلاً. قال في التعليقة: إن كونه من مشايخ الإجازة يشير إلى الوثاقه .. و الصدوق رحمه الله قد أكثر الرواية عنه، و كلما ذكره ترخم عليه و ترضى، و قال جدّي - يعني المجلسي الأول -: ترخم عليه عند ذكره أزيد من ألف مرّة فيما رأيت من كتبه. انتهى. و هذا يشير إلى غاية الجلالة، و كثرة الرواية

تشير إلى القوة، و كذا مقبولية الرواية، و كذا رواية الجليل عنه .. إلى غير ذلك مما هو فيه، و سيجيء في ترجمة: الحسين الأشعري احتمال توثيقه من الخلاصة. انتهى ما في التعليقة بتغيير يسير في العبارة. فظهر أن الرجل إن لم يكن ثقة فلا أقل من أنه من الحسان.^١

«مرحوم شيخ طوسی ایشان را در باب کسانی که روایت از ائمه عليهم السلام نقل نکردند، آورده است. و تلعبری از او روایت کرده است و از او اجازه دارد. ظاهر کلام شیخ این است که او امامی است، و اگر آنچه در تعلیقه ذکر کرده را هم به آن ضمیمه کنیم، او جزو حسان است. در تعلیقه گفته است: اینکه او از مشایخ اجازه هست اشاره به وثاقت او دارد. و مرحوم صدوق روایات زیادی از او نقل کرده است و هر گاه او را ذکر کرده بر او ترحم و ترضی کرده است، و جدم (مجلسی اول) گفت: بر او بیش از هزار مرتبه ترحم کرده است. (پس مرحوم وحید بهبهانی به سه جهت ایشان را توثیق می‌کنند: ۱. شیخ اجازه بودن امثال تلعبری ۲. فراوانی روایت مرحوم صدوق از او ۳. ترحم و ترضی.) و این اشاره به غایت جلالت او دارد، و کثرت روایت اشاره به قوت دارد و همچنین به مقبولیت روایت اشاره دارد و همچنین روایت شخص جلیل از او شاهد قوت او است، و به زودی می‌آید در ترجمه حسین اشعری احتمال توثیق او از خلاصه. پس ظاهر شد که ایشان اگر ثقة نباشد پس لااقل جزء حسان است.»

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

ما تحقق لدينا اتحاد المعنون مع الآتي فله حكمه.^٢ «ایشان با حسین بن احمد بن ادريس متحد است و حکم او را دارد که یا حسن است یا ثقة و جلیل است که مختار ما هم همین است.»

به هر حال ما عبارتی که دال بر توثیق ایشان باشد، نیافتیم البته لازم نیست حتما از کلمه «ثقة» در مورد او استفاده شود لذا در صورت پذیرش این شواهد، ثقة نباشد لااقل حسن است.

مرحوم مجلسی اول در روضه المتقین می‌فرماید:

و الظاهر أنه من مشايخ الإجازة و لا يضر جهالته مع اعتماد الصدوق عليه و ترحمه عليه عند ذكره أزيد من ألف مرة فيما رأيته من كتبه، فالخبر قوي كالصحيح، و ذكر الشيخ في الفهرست: له أصل، أخبرنا به الحسين بن عبید الله، عن أحمد بن محمد بن يحيى، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير عنه، فالخبر صحيح ظاهرا.^٣

«ظاهرا ایشان از مشایخ اجازه است و مجهول بودن او با اعتماد مرحوم صدوق بر او و ترحم بر او به بیش از هزار مرتبه، ضرر نمی‌زند، پس خبرش قوی مانند صحیح است.»

١ تنقيح المقال في علم الرجال، ج ٢١، ص ٢٥٤

٢ تنقيح المقال في علم الرجال، ج ٢١، ص ٢٥٥

٣ روضه المتقین، ج ١٤، ص ٦٦

پس حسین بن احمد بن ادريس حسن است.

احمد بن ادريس:

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

قال النجاشي - بعد عنوانه بما ذكرنا - ما لفظه: كان ثقة، فقيها في أصحابنا، كثير الحديث، صحيح الرواية، له كتاب نوادر، أخبرني عدة من أصحابنا إجازة، عن أحمد بن جعفر بن سفيان، عنه. و مات أحمد بن إدريس بالقرعاء، سنة ست و ثلاثمائة من طريق مكّة، على طريق الكوفة. انتهى. و مثله بعينه في الخلاصة في القسم الأول بإسقاط: من طريق مكّة .. إلى آخره. و إبداله بقوله: رحمه الله، أعتمد على روايته. و مثله .. إلى ثلاثمائة، في رجال ابن داود. و قال ابن شهر آشوب: أحمد بن إدريس أبو عليّ الأشعري القمي ثقة له: [كتاب] النوادر، و [هو] كتاب كثير الفائدة، و كتاب المقت و التوبخ. انتهى. و قال في فهرست: كان ثقة في أصحابنا، فقيها، كثير الحديث صحيحه، و له كتاب النوادر، كتاب كبير كثير الفوائد. انتهى. و عدّه في الحاوي في قسم الثقات، و نقل توثيقات الشيخ، و النجاشي، و .. غيرهما. و وثقه في الوجيزه، و البلغة، و مشتركات الطريحي و الكاظمي و .. غيرها^١

«نجاشي گفت: او ثقة و فقيه در بين اصحاب ما بود و احاديث بسياري نقل کرده است و روايات او صحيح است و برای او کتاب نوادر است که عده‌ای اجازه نقل آن را به من دادند، احمد بن ادريس در قرعاء به سال ۳۶۰ در راه مکه به کوفه از دنیا رفت. و مانند این مطلب را در خلاصه در قسم اول است و گوید: من بر روایت او اعتماد می‌کنم. و مانند این در رجال ابن داود است. و ابن شهر آشوب گفت: احمد بن ادريس ثقة است، برای او کتاب نوادر است و آن کتابی پر فایده است. و مرحوم شيخ در فهرست گفت: او در بين اصحاب ما ثقة، فقيه و كثير الحديث است. و در حاوی او را در قسم ثقات آورده است. و در وجيزه، بلغه و مشتركات طريحي و كاظمي او را توثيق کردند.»

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

وثائق المترجم و جلالته ممّا اتفق عليها علماء الرجال من دون غمز فيه، فهو ثقة جليل، و رواياته تعدّ صحاحا من جهة^٢. «وثائق و جلالت مترجم از اموری است که علمای رجال بر آن اتفاق دارند پس او ثقة و جلیل است و روايات او از جهت او صحيح است.»

پس احمد بن ادريس ثقة هست.

ابو سعيد سهل بن زياد آدمي رازی:

١ تنقيح المقال في علم الرجال، ج ٥، ص ٢٨٧

٢ تنقيح المقال في علم الرجال، ج ٥، ص ٢٩٢

ایشان تضعیف شده است البته با توجه به اینکه از او بیش از دو هزار روایت در کتب اربعه نقل شده و مجموع روایات او شش هزار روایت است، حکم به ضعف او صحیح نمی‌باشد لذا سهل هم از نظر ما مشکلی ندارد.

محمد بن آدم نسائی:

ایشان اگر عبید بن آدم باشد، ما در کتب رجالی مطلبی در مورد او نیافتیم. مزی (از رجال عامه) در تهذیب الکمال^۱ از ابو حاتم رازی نقل می‌کند و می‌گوید صدوق است که البته توثیقات عامه برای ما معتبر نمی‌باشد و اگر محمد بن آدم هم باشد، نیز مطلبی در کتب رجالی در مورد او نیافتیم.

آدم بن ابی ایاس:

ایشان نزد عامه شخصیت بزرگی است اما در معاجم رجالی ما چیزی در مورد او نقل نشده است.

مبارک بن فضاله:

ایشان در کتب عامه مورد بحث واقع شده است. مزی در تهذیب الکمال می‌نویسد: او بصری است و محمد بن سعد صاحب طبقات گفته است: مولی عمر بن خطاب. غیر از صاحب بخاری دیگران از نقل کردند. در مورد او اختلاف است، در مورد او گفته شده است: او تدلیس در روایات داشت و روایاتی که از حسن بصری نقل می‌کند، قبول است. بعضی گفته‌اند: او ضعیف الحدیث است. یحیی بن معین که از بزرگان علم رجال اهل سنت است گفته است: او ضعیف است البته در جای دیگر گفته است: او ثقه است. عجلی گفته است: لا بأس به. پس این روایت از جهت سند ضعیف است البته متن روایت قابل قبول است و مؤیدات زیادی هم دارد.

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

حضرت موسی علیه السلام

حدیث دوم غیبت حضرت موسی علیه السلام

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ وَغَيْرِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي الْقَائِمِ عليه السلام سَنَةً مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام فَقُلْتُ وَ مَا سَنَّتُهُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ خَفَاءَ مَوْلِدِهِ وَ غَيْبَتُهُ عَنْ قَوْمِهِ فَقُلْتُ وَ كَمْ غَابَ مُوسَى عَنْ أَهْلِهِ وَ قَوْمِهِ فَقَالَ ثَمَانِي [اَثْمَانِ] وَ عِشْرِينَ سَنَةً.^۱

«عبد الله بن سنان نقل می‌کند که شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در قائم علیه السلام سنتی از موسی بن عمران علیه السلام است پس گفتم: آن سنت چیست؟ فرمود: مخفی بودند ولادتش و غیبت او از قومش پس گفتم: چقدر موسی از اهل و قومش غائب بود؟ فرمود: ۲۸ سال.»

توضیح روایت:

این روایت بیانگر دو نکته می‌باشد: یکی مخفی بودن ولادت امام زمان علیه السلام و دیگری غیبت امام زمان علیه السلام از قوم خود که در این دو، شبهات به حضرت موسی دارد. برای جلوگیری از تولد حضرت موسی علیه السلام چه بسیار شکم‌ها که پاره کردند و طفل‌هایی که از بین بردند، بنی‌العباس نیز نسبت به ولادت امام زمان علیه السلام حساس و مراقب بودند.

امام حسن عسگری علیه السلام علت دشمنی و کینه‌ی بنی‌عباس را چنین بیان می‌کند:

و قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ سَعْدٍ الْكَاتِبُ قَالَ: قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام: قَدْ وَضَعَ بَنُو أُمَيَّةَ وَ بَنُو الْعَبَّاسِ سُيُوفَهُمْ عَلَيْنَا لِعِلَّتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا أَنَّهُمْ كَانُوا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْخِلَافَةِ حَقٌّ فَيَخَافُونَ مِنْ ادِّعَائِنَا إِيَّاهَا وَ تَسْتَقَرَّ فِي مَرْكَزِهَا، وَ ثَانِيَهُمَا أَنَّهُمْ قَدْ وَقَفُوا مِنَ الْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِ الْجَبَابِرَةِ وَ الظَّلَمَةِ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ مِنَّا، وَ

كَانُوا لَا يَشْكُونَ أَنَّهُمْ مِنَ الْجَبَابِرَةِ وَالظَّالِمَةِ، فَسَعَوْا فِي قَتْلِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِبَارَةِ نَسْلِهِ طَمَعاً مِنْهُمْ فِي الْوُصُولِ إِلَى مَنْعِ تَوَلُّدِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ قَتْلِهِ، فَأَبَى اللَّهُ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.^۱

« بنی امیه و بنی عباس به دو دلیل شمشیرهایشان را برضد ما افراشتند: نخست اینکه آنها می‌دانستند هیچ حقی در خلافت ندارند، و به همین دلیل همواره در هراس بودند که مبادا ما در پی به دست آوردن خلافت و برگرداندن آن به جایگاه اصلی‌اش برآییم. و دوم اینکه، آنها براساس روایات متواتر این موضوع را می‌دانستند که حکومت گردنکشان و ستم‌پیشگان به دست قائم ما از بین خواهد رفت و تردیدی هم نداشتند که آنها از جمله گردنکشان و ستم‌پیشگان هستند. از همین‌رو برای کشتن خاندان رسول خدا ﷺ و از بین بردن نسل او به تلاش وسیعی دست زدند، بدان امید که با این کارها بتوانند جلوی تولد قائم را بگیرند و یا او را به قتل برسانند. اما خداوند از اینکه امر خود را بر یکی از آنها آشکار سازد پرهیز داشت و می‌خواست نور خودش را برخلاف میل کافران به حد تمام برساند.»

معتمد عباسی هفده سال بعد از شهادت امام حسن عسگری علیه السلام سه مأمور از بغداد می‌فرستد به خانه‌ی امام حسن عسگری علیه السلام فرستاد و سفارش کرد که با کسی حرف نزنند و با سرعت بروند و دستور داد که تا وارد خانه امام حسن عسگری علیه السلام شوند و هر کسی که آنجا دیدند را بکشند و سرهای آن‌ها را برای من بیاورند و هر گاه برگشتند بدون معطلی و تشریفات بازرسی بر او وارد شوند.^۲

امام هادی و امام عسگری علیه السلام را به سامرا بردند تا زیر نظر داشته باشند اما ولادت امام زمان علیه السلام همانجا محقق شد و کسی از زمان ولادت ایشان با خبر نشد. حتی حضرت حکیمه خبر نداشت؛ چون هنگامی که امام عسگری علیه السلام از او خواستند که بماند که قرار است خداوند مولودی به ما بدهد، تعجب کرد و سؤال کرد که از کدام یک؟ و تولد امام علیه السلام را از حضرت نرجس علیه السلام باور نمی‌کرد؛ چون آثار حمل در او نمی‌دید و به این صورت ولادت امام زمان علیه السلام و دوران پس از ولادت او مخفی می‌ماند. امام علیه السلام تنها گاهی اوقات ایشان را به بعضی از اصحاب خود برای اتمام حجت نشان می‌دهد و بعد هم می‌فرماید: دیگر او را نخواهید دید.

بعد از آن هم مردم در زمان غیبت امام زمان علیه السلام با فقها ارتباط داشتند. مردم در زمان غیبت حضرت موسی علیه السلام احساس ناراحتی، خستگی و دلتنگی می‌کردند لذا گاهی حضرت بر بعضی از آنان ظاهر می‌شد، شیعیان نیز در طول تاریخ غیبت در مشکلات و حوادثی که برایشان پیش می‌آمد متوسل به حضرت علیه السلام می‌شدند و امام علیه السلام در بعضی موارد خود ظاهر شده و مشکل آنان را مرتفع می‌کرد.

۱ إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۵، ص ۱۹۷ - معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۶، ص ۲۵

۲ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۸، ح ۲۱۸

بررسی سند روایت:

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ وَغَيْرِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ

ظاهراً این روایت از جهت سند اشکالی نداشته باشد و بر فرض هم که دارای اشکال باشد، شواهد بسیار دارد.

سعد بن عبد الله اشعری: در عظمت و شخصیت این بزرگوار کسی حرفی ندارد بلکه صحبت در این است که آیا ایشان امام زمان عجل الله تعالی فرجه را ملاقات کرده است یا نه؟ بعضی منکر ملاقات او هستند نه منکر وثاقت ایشان.

معلى بن محمد بصرى:

نظر مرحوم نجاشی:

قال النجاشی: «معلى بن محمد البصرى أبو الحسن: مضطرب الحديث و المذهب، و كتبه قریبة، له كتب منها: كتاب الإيمان و درجاته و زیادته و نقصانه، كتاب الدلائل، كتاب الكفر و وجوهه، كتاب شرح المودة فی الدین، كتاب التفسیر، كتاب الإمامة، كتاب فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، كتاب قضایاه عليه السلام، كتاب المروءة، كتاب سیره القائم عليه السلام»^۱

«نجاشی گفت: معلى بن محمد بصرى احادیث و مذهب او مضطرب است و كتب او سالم است، كتب او عبارتند از: كتاب ایمان و درجات و زیادت و نقصان آن، كتاب دلائل، كتاب كفر و وجوه آن، كتاب شرح مودت در دین، كتاب تفسیر، كتاب امامت، كتاب فضائل امیر المومنین عليه السلام، كتاب مروت و كتاب سیره ی قائم عليه السلام»

نظر ابن غضائری:

معلى بن محمد البصرى أبو محمد، يعرف حديثه و ينكر، و يروى عن الضعفاء، و يجوز أن يخرج شاهداً. «ابن غضائری گفت: معلى بن محمد بصرى احادیث معروف و احادیث غیر معروف نقل می کند و از ضعفا احادیث نقل می کند و جایز است روایات او مؤید و شاهد باشد.»

فرمایش ابن غضائری تضعیف خود معلى بن محمد بصرى نیست بلکه فرمایش مرحوم نجاشی دلالت بر ضعف او دارد.

مرحوم خوئی می فرماید:

۱ معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۲۷۹

الظاهر أن الرجل ثقة يعتمد على رواياته، و أما قول النجاشي من إضرابه في الحديث و المذهب فلا يكون مانعا عن وثاقته. أما إضرابه في المذهب فلم يثبت كما ذكره بعضهم، و على تقدير الثبوت فهو لا ينافي الوثاقة، و أما إضرابه في الحديث فمعناه أنه قد يروى ما يعرف، و قد يروى ما ينكر، و هذا أيضا لا ينافي الوثاقة. و يؤكد ذلك قول النجاشي: و كتبه قريبة. و أما روايته عن الضعفاء على ما ذكره ابن الغضائري، فهي على تقدير ثبوتها لا تضر بالعمل بما يرويه عن الثقات، فالظاهر أن الرجل معتمد عليه، و الله العالم. و كيف كان، فطريق الصدوق - قدس سره - إليه: أبوه، و محمد بن الحسن، و جعفر بن محمد بن مسرور - رضى الله عنهم -، عن الحسين بن محمد بن عامر، عن معلى بن محمد البصري، و الطريق صحيح، إلا أن طريق الشيخ إليه ضعيف بأبى المفضل و ابن بطة.^١

«ظاهرا ایشان ثقة است و بر روایات او اعتماد می‌شود، اما قول نجاشی به اینکه او در مذهب و حدیث مضطرب است، مانع از وثاقت او نمی‌باشد. اما اضطراب او در مذهب ثابت نشده و بر فرض ثبوت اضطراب منافاتی با وثاقت او ندارد، اما اضطراب در حدیث، معنای آن این است که گاهی مطالب معروف نقل می‌کند و گاهی مطالب غیر معروف نقل می‌کند و این هم با وثاقت منافات ندارد و قول نجاشی که «کتبه قریبه» این مطلب را تأکید می‌کند. اما اینکه ابن غضائری گفته او از ضعفا نقل می‌کند بر فرض ثبوت چنین مطلبی، در عمل به آنچه از ثقات نقل کرده، ضرر نمی‌زند پس ظاهر اینکه ایشان مورد اعتماد است.»

طریق مرحوم صدوق به او صحیح است اما طریق مرحوم شیخ به او ضعیف است.

پس معلى بن محمد بصرى مشکلی ندارد و طریق مرحوم صدوق هم به ایشان صحیح است پس روایتی که نقل شد از جهت ایشان مشکلی ندارد.

محمد بن جمهور:

مرحوم نجاشی می‌فرماید: ضعیف فی الحدیث، فاسد المذهب، و قیل فیہ أشياء الله أعلم بها من عظمها.^٢ «او ضعیف در حدیث است و مذهب او فاسد است و در مورد او چیزهائی گفته‌اند.»

مرحوم خوئی بعد از اینکه اتحاد درست می‌کند بین محمد بن جمهور که نجاشی گفته و محمد بن حسن بن جمهور که مرحوم شیخ گفته، می‌فرماید:

الظاهر أن الرجل ثقة، و إن كان فاسد المذهب، لشهادة على بن إبراهيم بوثقته، غاية الأمر أنه ضعيف في الحديث، لما في رواياته من تخليط و غلو، و قد ذكر الشيخ، أن ما يرويه من رواياته، فهي خالية من الغلو و التخليط، و عليه فلا مانع من العمل بما رواه الشيخ من رواياته.^٣

١ معجم رجال الحديث، ج ١٩، ص ٢٨٠

٢ رجال النجاشي، ص ٣٣٧

٣ معجم رجال الحديث، ج ١٦، ص ١٩١

«ظاهر اینکه این شخص ثقه است اگر چه مذهب او فاسد باشد به جهت شهادت علی بن ابراهیم به وثاقت او، نهایتاً اینکه او ضعیف در حدیث است چون در روایات او تخلیط و غلو است و شیخ ذکر کرده که روایاتی که از او نقل کرده خالی از غلو و تخلیط است بنابراین مانعی از عمل به روایاتی که شیخ از او نقل کرده نمی‌باشد.»

البته روایتی که مرحوم صدوق در باب غیبت انبیا از او نقل می‌کند شامل غلو و تخلیط نمی‌باشد پس ایشان به نظر ما مشکلی ندارد.

عبد الله بن سنان: در جلالت ایشان بحثی نیست.

پس این روایت از جهت سند معتبر می‌باشد.

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت حضرت موسی علیه السلام

حدیث سوم غیبت حضرت موسی علیه السلام

امام باقر علیه السلام در ضمن روایتی به این شبهات اشاره می کند:

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ سُنَنِ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ سُنَّةُ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةُ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةُ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةُ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ فَأَمَّا مِنْ مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ وَ أَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالسَّجْنُ وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى فَيُقَالُ لَهُ إِنَّهُ مَاتَ وَ لَمْ يَمُتْ وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ ص فَالسَّيْفُ^۱.

ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: در صاحب الامر چهار سنت از چهار پیامبر وجود دارد، سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلوات الله علیهم اجمعین، اما از موسی ترس و انتظار است، و اما از یوسف زندان است، و اما از عیسی آن است که در باره او می گویند مرده است ولی او نمرده، و اما از محمد صلی الله علیه و آله شمشیر است.

بررسی سند روایت:

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ أَبِي بصيرٍ

مرحوم صدوق این روایت را از پدر خود و از محمد بن حسن بن ولید نقل کرده که هر دو از شخصیت های معتبر می باشند و مرحوم صدوق نیز نسبت به ایشان ترضی کردند.

عبد الله بن جعفر حمیری: در جلالت و شخصیت ایشان بحثی نمی باشد.

محمد بن عیسی:

مرحوم نجاشی فرموده است: شیخ القمیین، و وجه الأشاعرة، متقدم عند السلطان. و دخل علی الرضا عليه السلام و سمع منه، و روی عن أبي جعفر الثاني عليه السلام. له كتاب الخطب.^۱

او شیخ قمی‌ها بود، شخصیت اشعری‌ها است، نزد سلطان متقدم و مورد توجه بود و خدمت امام رضا عليه السلام شرفیاب شد و از ایشان روایت شنید و از امام جواد عليه السلام هم روایت نقل کرده است.

سلیمان بن داود:

متأخرین مانند مرحوم علامه حلی و مرحوم مجلسی در مورد او بحث دارند اما متقدمین بحثی در مورد او ندارند.

مرحوم نجاشی می‌فرماید: كان ثقة

اما مرحوم علامه حلی از ابن غضائری نقل می‌کند: إنه ضعيف جدا لا يلتفت اليه

مرحوم ابن داود هم او را در قسم دوم کتاب خود نقل می‌کند یعنی ضعیف است.

مرحوم مجلسی در وجیزه او را تضعیف کرده است.

مرحوم خوئی می‌فرماید:

لا ينبغي الإشكال في وثاقه الرجل، فإن النجاشي و علي بن إبراهيم قد وثقاه، فلا يعتمد على ما نقله العلامة عن ابن الغضائري، و ذلك لما مر من جهالة طريق العلامة إلى كتاب ابن الغضائري، و أن نسبة الكتاب إليه لم تثبت، و لا أثر لتضعيف المجلسي - قدس سره - لأنه مبني على الاجتهاد أو على ما نقله العلامة عن ابن الغضائري، و من هنا يظهر أنه لا وجه لعد الرجل في الضعفاء كما صنعه العلامة و ابن داود. و طريق الشيخ كطريق الصدوق إليه ضعيف بالقاسم بن محمد.^۲

«اشکال در وثاقت ایشان شایسته نیست، مرحوم نجاشی و علی بن ابراهیم او را توثیق کردند پس اعتمادی بر آنچه علامه از ابن غضائری نقل کرده نمی‌باشد و این به جهت جهالت طریق علامه به کتاب ابن غضائری می‌باشد و اینکه نسبت کتاب به ابن غضائری ثابت نمی‌باشد، و اثری هم برای تضعیف مرحوم مجلسی نمی‌باشد چون تضعیف او یا مبنی بر اجتهاد است یا مبنی بر آنچه علامه از ابن غضائری نقل کرده است و به همین جهت ظاهر می‌شود که وجهی برای شمردن او جزء ضعفا نمی‌باشد همانطور که علامه و ابن داود انجام دادند. طریق شیخ به ایشان مانند طریق صدوق به ایشان به جهت قاسم بن محمد ضعیف است.»

۱ رجال النجاشی، ص ۳۳۸

۲ معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۶۹

ابو بصیر: در جلالت ایشان هم بحثی نمی‌باشد.

مجموع این سه روایت بیانگر سه سنت از سنت‌های حضرت موسی علیه السلام است که در مورد امام زمان علیه السلام جاری می‌باشد: خفاء مولد، غیبت از قوم و ترس و انتظار، ما در ادامه به تفصیل این سه سنت در روایات می‌پردازیم.

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمِيرِيُّ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً قَالُوا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنْ يَوْسُفَ بْنَ يَعْقُوبَ عليه السلام حِينَ خَصَرْتَهُ الْوَفَاءَ جَمَعَ آلَ يَعْقُوبَ وَ هُمْ ثَمَانُونَ رَجُلًا فَقَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَبِطُ سَيَظْهَرُونَ عَلَيْكُمْ وَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ إِنَّمَا يُنَجِّيكُمُ اللَّهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ بِرَجُلٍ مِنْ وَلَدِ لَأَوَى بْنِ يَعْقُوبَ اسْمُهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عليه السلام غُلَامٌ طَوَالَ جَعْدٌ آدَمُ فَجَعَلَ الرَّجُلُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُسَمِّي اِبْنَهُ عِمْرَانَ وَ يُسَمِّي عِمْرَانُ اِبْنَهُ مُوسَى.^۱

«محمد حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: چون وفات یوسف بن یعقوب فرا رسید خاندان یعقوب را که بالغ بر هشتاد نفر بودند گرد آورد و گفت: این قبطیان به زودی بر شما پیروز شده و بدترین عذاب را به شما بچشانند و خداوند نجات شما را به دست مردی از فرزندان لاوی بن یعقوب که نامش موسی بن عمران علیه السلام است، قرار داده است، او جوانی بلند قامت با گیسوانی مجعد و گندمگون است و هر مردی از بنی اسرائیل نام فرزندش را عمران می‌نهاد و عمران نیز نام فرزندش را موسی می‌گذاشت.»

حدیث چهارم غیبت حضرت موسی علیه السلام

فَذَكَرَ أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا خَرَجَ مُوسَى حَتَّى خَرَجَ قَبْلَهُ خَمْسُونَ كَذَاباً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كُلُّهُمْ يَدَّعِي أَنَّهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ فَبَلَغَ فِرْعَوْنَ أَنَّهُمْ يُرْجِفُونَ بِهِ وَ يَطْلُبُونَ هَذَا الْغُلَامَ وَ قَالَ لَهُ كَهْنَتُهُ وَ سَحَرَتُهُ إِنَّ هَلَاكَ دِينِكَ وَ قَوْمِكَ عَلَى يَدَيِ هَذَا الْغُلَامِ الَّذِي يُوَلِّدُ الْعَامَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَوَضَعَ الْقَوَائِلَ عَلَى النِّسَاءِ وَ قَالَ لَا يُوَلِّدُ الْعَامَ وَلَدٌ إِلَّا ذُبِحَ وَ وَضَعَ عَلَى أُمِّ مُوسَى قَابِلَةً فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ قَالُوا إِذَا ذُبِحَ الْغُلَمَانُ وَ اسْتُحْيِيَ النِّسَاءُ هَلَكْنَا فَلَمْ نَبْقَ فَتَعَالَوْا لَا نَقْرَبِ النِّسَاءَ فَقَالَ عِمْرَانُ أَبُو مُوسَى عليه السلام بَلْ بَاشِرُوهُنَّ فَإِنَّ أَمْرَ اللَّهِ وَاقِعٌ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ اللَّهُمَّ مَنْ حَرَّمَهُ فَإِنِّي لَا أُحَرِّمُهُ وَ مَنْ تَرَكَهُ فَإِنِّي لَا أُتْرِكُهُ- وَ وَقَعَ عَلَى أُمِّ مُوسَى فَحَمَلَتْ فَوَضَعَ عَلَى أُمِّ مُوسَى قَابِلَةً تَحْرُسُهَا فَإِذَا قَامَتْ قَامَتْ وَ إِذَا قَعَدَتْ قَعَدَتْ فَلَمَّا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَقَعَتْ عَلَيْهَا الْمَحَبَّةُ وَ كَذَلِكَ حُجِّجُ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ فَقَالَتْ لَهَا الْقَابِلَةُ مَا لَكَ يَا بَنِيَّةُ تَصْفَرِّينَ وَ تَذُوبِينَ قَالَتْ لَا تَلُومِينِي فَإِنِّي إِذَا وَلَدْتُ أَخِذَ وَلَدِي فَذُبِحَ قَالَتْ لَا تَحْزَنِي فَإِنِّي سَوْفَ أَكْتُمُ عَلَيْكَ فَلَمْ تُصَدِّقْهَا فَلَمَّا أَنْ وَلَدَتْ التَفَتَتْ

إِلَيْهَا وَ هِيَ مُقْبِلَةٌ فَقَالَتْ مَا شَاءَ اللَّهُ فَقَالَتْ لَهَا أ لَمْ أَقُلْ إِنِّي سَوْفَ أَكْتُمُ عَلَيْكَ ثُمَّ حَمَلَتْهُ فَأَدْخَلَتْهُ الْمِخْدَعَ وَ أَصْلَحَتْ أَمْرَهُ ثُمَّ خَرَجَتْ إِلَى الْحَرَسِ فَقَالَتْ أَنْصِرُوا وَ كَانُوا عَلَى الْبَابِ فَإِنَّمَا خَرَجَ دَمٌ مُنْقَطِعٌ فَأَنْصَرُوا^۱

«أبی بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: موسی قیام نکرد مگر آنکه پنجاه دروغگو در بنی اسرائیل ظاهر شدند و همه مدعی بودند که موسی بن عمرانند. پس خبر به فرعون رسید که بنی اسرائیل مستغرق در اخبار وی‌اند و او را می‌جویند و کاهنان و جادوگرانش به وی گفتند: نابودی دین و قوم تو به دست کودکی است که از بنی اسرائیل در این سال متولد می‌شود. فرعون بر زنان آنها قابله‌ها گماشت و گفت: هر فرزندی که در این سال متولد شود سرش بریده خواهد شد و یک قابله هم بر مادر موسی گماشت و چون بنی اسرائیل چنین دیدند، گفتند: اگر پسران بکشد و زنان را نگاه دارد، نابود شویم و باقی نمانیم، بیائید قرار بگذاریم که با زنان نزدیکی نکنیم. اما عمران پدر موسی علیه السلام گفت: با آنها آمیزش کنید که کار خدایی - گر چه مشرکان کراهت داشتند - واقع خواهد شد، بار خدایا هر که آن را حرام بداند من حرام نمی‌دانم و هر که آن را ترک کند من ترک نخواهم کرد و با مادر موسی آمیزش کرد و او باردار شد و قابله‌ای بر مادر موسی گمارد که او را محافظت کند و با او بر می‌خاست و با او می‌نشست و چون مادر موسی به وی باردار شد محبت وی بر دلش افتاد و حجت‌های خدا بر خلق چنین‌اند، قابله به وی گفت: ای دختر جان! چرا رنگت زرد و تنت آب می‌شود؟ گفت: مرا ملامت مکن که چون وضع حمل کنم او را گرفته و سرش را از تنش جدا کنند. گفت: غم مخور که من راز تو را مکتوم می‌دارم، اما مادر موسی باور نکرد، و چون فرزند را به دنیا آورد به قابله که به او روی آورده بود التفات کرد و گفت: هر چه که خدا بخواهد! قابله گفت: نگفتم که رازت را کتمان می‌کنم، سپس فرزند را برداشته و او را به پستو برد و به اصلاح امر او پرداخت، بعد از آن به نزد نگهبانان رفت و به آنها که دم در ایستاده بودند گفت: برگردید که خون بسته‌ای (منقطعی) خارج شد و آنان نیز برگشتند.»

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلامغیبت حضرت موسی علیه السلامادامه روایت چهارم غیبت حضرت موسی علیه السلام

فَارْضَعْتُهُ فَلَمَّا خَافَتْ عَلَيْهِ الصَّوْتِ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهَا أَنْ اغْمَلِي التَّابُوتَ ثُمَّ اجْعَلِي فِيهِ ثُمَّ أَخْرِجِي لِيئَلَّا فَاطِرَ حِيهِ فِي نِيلٍ مِصْرَ فَوَضَعْتُهُ فِي التَّابُوتِ ثُمَّ دَفَعْتُهُ فِي الْيَمِّ فَجَعَلَ يَرْجِعُ إِلَيْهَا وَجَعَلَتْ تَدْفَعُهُ فِي الْغَمْرِ وَإِنَّ الرِّيحَ ضَرْبَتْهُ فَأَنْطَلَقَتْ بِهِ فَلَمَّا رَأَتْهُ قَدْ ذَهَبَ بِهِ الْمَاءُ هَمَّتْ أَنْ تَصِيحَ فَرَبَطَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهَا قَالَتْ وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ امْرَأَةً فِرْعَوْنَ وَ هِيَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَتْ لِي فِرْعَوْنَ إِنَّهَا أَبَاطُ الرِّبْعِ فَأَخْرَجْنِي وَ اضْرِبْ لِي قُبَّةً عَلَى شَطِّ النَّيْلِ حَتَّى أَتَنَزَّ هَذِهِ الْأَيَّامَ فَضْرَبَتْ لَهَا قُبَّةً عَلَى شَطِّ النَّيْلِ إِذْ أَقْبَلَ التَّابُوتُ يُرِيدُهَا فَقَالَتْ هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى عَلَى الْمَاءِ قَالُوا إِي وَاللَّهِ يَا سَيِّدَتَنَا إِنَّا لَنَرَى شَيْئاً فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا ثَارَتْ إِلَى الْمَاءِ فَنَنَاولَتْهُ بِيَدِهَا وَ كَادَ الْمَاءُ يَغْمُرُهَا حَتَّى تَصَاحِبُهَا عَلَيْهَا فَجَذَبَتْهُ وَ أَخْرَجَتْهُ مِنَ الْمَاءِ فَأَخَذَتْهُ فَوَضَعَتْهُ فِي حَجْرِهَا فَإِذَا هُوَ غُلَامٌ أَجْمَلُ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَمُ فَوَقَعَتْ عَلَيْهِ مِنْهَا مَحَبَّةً فَوَضَعَتْهُ فِي حَجْرِهَا وَ قَالَتْ هَذَا ابْنِي فَقَالُوا إِي وَاللَّهِ يَا سَيِّدَتَنَا وَاللَّهِ مَا لَكَ وَلَدٌ وَ لَا لِلْمَلِكِ فَاتَّخِذِي هَذَا وَلِداً فَقَامَتْ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَالَتْ إِنِّي أَصَبْتُ غُلَاماً طَيِّباً حُلُوّاً نَتَّخِذُهُ وَلِداً فَيَكُونُ قُرَّةَ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ فَلَا تَقْتُلْهُ قَالَ وَ مِنْ أَيْنَ هَذَا الْغُلَامُ قَالَتْ وَاللَّهِ مَا أَدْرِي إِلَّا أَنْ الْمَاءَ جَاءَ بِهِ فَلَمْ تَزَلْ بِهِ حَتَّى رَضِيَ فَلَمَّا سَمِعَ النَّاسُ أَنَّ الْمَلِكَ قَدْ تَبَنَّى ابناً لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنْ رُءُوسِ مَنْ كَانَ مَعَ فِرْعَوْنَ إِلَّا بَعَثَ إِلَيْهِ امْرَأَتَهُ لِيَتَكُونَ لَهُ ظِئراً أَوْ تَحْضَنَهُ- فَأَبَى أَنْ يَأْخُذَ مِنْ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ ثُدِيّاً قَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ اطْلُبُوا لِابْنِي ظِئراً وَ لَا تَحْقِرُوا أَحداً فَجَعَلَ لَا يَقْبَلُ مِنْ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ فَقَالَتْ أُمُّ مُوسَى لِأَخْتِهِ قُصِّيه انْظُرِي أ تَرَيْنَ لَهُ أثراً فَأَنْطَلَقَتْ حَتَّى أَتَتْ بَابَ الْمَلِكِ فَقَالَتْ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تَطْلُبُونَ ظِئراً وَ هَاهُنَا امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ تَأْخُذُ وَلَدَكُمْ وَ تَكْفُلُهُ لَكُمْ فَقَالَتْ أَدْخِلُوهَا فَلَمَّا دَخَلَتْ قَالَتْ لَهَا امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ مِمَّنْ أَنْتِ قَالَتْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَتْ اذْهَبِي يَا بَنِيَّةَ فَلَيْسَ لَنَا فِيكَ حَاجَةٌ فَقُلْنَ لَهَا النِّسَاءُ انْظُرِي عَافَاكِ اللَّهُ يَقْبَلُ أَوْ لَا يَقْبَلُ فَقَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ أ رَأَيْتُمْ لَوْ قَبِلَ هَلْ يَرْضَى فِرْعَوْنَ أَنْ يَكُونَ الْغُلَامُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ الْمَرْأَةُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَعْنِي الظُّئْرُ فَلَا يَرْضَى قُلْنَ فَانْظُرِي يَقْبَلُ أَوْ لَا يَقْبَلُ قَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ فَادْهَبِي فَادْعِيهَا فَجَاءَتْ إِلَى أُمِّهَا وَ قَالَتْ إِنَّ امْرَأَةَ الْمَلِكِ تَدْعُوكَ فَدَخَلَتْ عَلَيْهَا فَدَفَعَ إِلَيْهَا مُوسَى فَوَضَعَتْهُ فِي حَجْرِهَا ثُمَّ أَلْقَمَتْهُ ثَدْيِهَا فَارْزَحَمَ اللَّبَنُ فِي حَلْقِهِ فَلَمَّا رَأَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ أَنَّ ابْنَهَا قَدْ قَبِلَ قَامَتْ إِلَى فِرْعَوْنَ فَقَالَتْ إِنِّي قَدْ أَصَبْتُ لِابْنِي ظِئراً وَ قَدْ قَبِلَ مِنْهَا فَقَالَ مِمَّنْ هِيَ قَالَتْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ فِرْعَوْنَ هَذَا مِمَّا لَا يَكُونُ أَبداً الْغُلَامُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ الظُّئْرُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمْ تَزَلْ تُكَلِّمُهُ فِيهِ وَ تَقُولُ مَا تَخَافُ مِنْ هَذَا الْغُلَامِ إِنَّمَا هُوَ ابْنُكَ يَنْشَأُ فِي حَجْرِكَ حَتَّى قَلْبَتْهُ عَنْ رَأْيِهِ وَ رَضِيَ.

«و مادر به او شیر داد و چون از صدای گریه او ترسید که مبدا به وجود او پی‌برند، خداوند به او وحی کرد که یک تابوتی بسازد و فرزند را درون آن قرار دهد و شبانه آن را ببرد و به رودخانه نیل مصر بیفکند، او نیز موسی را در تابوت نهاده و به دریا انداخت، اما تابوت به نزد مادر بر می‌گشت و او نیز آن را به دم موج می‌داد تا آنکه باد بر

آن وزید و در دریا روان ساخت، همین که مادر دید فرزندش را آب می برد خواست فریادی کشد، اما خدای تعالی قلبش را آرام ساخت.

فرمود: زن فرعون زنی صالحه و از بنی اسرائیل بود، به فرعون گفت: اکنون ایام بهار است، مرا از این قصر بیرون ببر و بر کنار شطّ نیل خیمه‌ای بزن تا در این ایام تفریح و تفرّجی کرده باشم. در کنار شطّ نیل چادری برای او زدند و بناگاه تابوت به طرف او پیش آمد. گفت: آیا شما هم بر روی آب آنچه را که من می بینم می بینید؟ گفتند: ای ملکه! به خدا سوگند ما هم می بینیم و وقتی نزدیک شد خود را به آب انداخت و با دست خود آن را گرفت و نزدیک بود که در آب غرق شود تا جایی که فریاد از نهاد همه برخاست، آن را گرفت و از آب بیرون آورد و بر دامن خود گذاشت و یکباره دید که بچه‌ای است زیبا و خوشرو و محبّتش بر دل او افتاد، او را در دامن گرفت و گفت: این پسر من است! گفتند: ای و الله! چه نیکو گفتی، تو و پادشاه مصر فرزندی ندارید، پس او را فرزند خود بگیرید، برخاست و به نزد فرعون آمد و گفت: من به پسر بچه پاکیزه و شیرینی رسیدم، او را فرزند خود بگیریم که مایه روشنی چشم من و تو خواهد بود و مبادا که او را بکشی! گفت این بچه از کجا آمده است؟ گفت نمی دانم، جز اینکه آب او را آورده است، و آنقدر گفت و گفت تا فرعون راضی شد. وقتی که مردم شنیدند پادشاه بچه‌ای را به فرزندی گرفته است، هر یک از سرانی که با فرعون بودند همسرش را فرستاد تا به آن بچه شیر دهد و دایه او باشد، اما آن بچه پستان هیچ یک را نگرفت، زن فرعون گفت: برای فرزندم دایه‌ای بجوئید و هیچ زنی را حقیر نشمرید و موسی هیچ زنی را نپذیرفت و مادر موسی به خواهر وی گفت: به دنبال او برو و ببین اثری از او می بینی؟ او رفت به در خانه پادشاه رسید و گفت:

شنیده‌ام که شما به دنبال دایه‌اید در اینجا یک زن پاکدامنی هست که فرزند شما را می گیرد و برای شما کفالت می کند. زن فرعون گفت: او را بیاورید. وقتی که وارد شد، زن فرعون پرسید: از کدام خاندانی؟ گفت: از بنی اسرائیل، گفت: ای دخترک برو که به تو نیازی نداریم. زنان گفتند: خدایت عافیت دهد! ببین بچه او را می پذیرد یا نه؟ زن فرعون گفت: بنگرید اگر پذیرفت آیا فرعون راضی می شود که بچه از بنی اسرائیل و دایه نیز از بنی اسرائیل باشد؟ او هرگز راضی نخواهد شد. گفتند: حالا ببین که می پذیرد یا نه؟

زن فرعون گفت: ای دختر برو و بگو بیاید. و او به نزد مادرش آمد و گفت: زن پادشاه تو را خوانده است و او آمد و موسی را بدو دادند و موسی را در دامن خود نهاد و پستان در دهانش گذاشت و شیر به حلق او سرازیر شد. وقتی که همسر فرعون دید که او دایه‌ای را پذیرفته است برخاست و به نزد فرعون آمد و گفت: برای فرزندم دایه‌ای یافته‌ام که او را پذیرفته است. گفت: از کدام خاندان است؟ گفت: از بنی اسرائیل!

فرعون گفت: امکان ندارد، بچه از بنی اسرائیل و دایه از بنی اسرائیل! اما زن فرعون اصرار کرد و گفت: آیا از این بچه می ترسی؟ او پسر توست، در دامن تو پرورش می یابد، تا آنجا که فرعون را از رأیش برگردانیده و او به این کار رضا داد.»

جریان ولادت و غیبت امام زمان علیه السلام به چهارده طریق از حضرت حکیمه خاتون علیها السلام بیان شده که در هر طریقی نکته‌ای می‌باشد:

۱. عَنْ حَكِيمَةٍ قَالَتْ دَخَلْتُ يَوْمًا عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ يَا عَمَّةُ بَيْتِي عِنْدَنَا اللَّيْلَةُ فَإِنَّ اللَّهَ سَيُظْهِرُ الْخَلْفَ فِيهَا قُلْتُ وَ مِمَّنْ قَالَ مِنْ نَرْجِسَ قُلْتُ فَلَسْتُ أَرَى بِنَرْجِسَ حَمَلًا قَالَ يَا عَمَّةُ إِنَّ مَثَلَهَا كَمَثَلِ أُمِّ مُوسَى لَمْ يَظْهَرْ حَمْلُهَا بِهَا إِلَّا وَقْتُ وَلَادَتِهَا.^۱

حضرت حکیمه گفت: روزی بر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم، فرمود: امشب را نزد ما بمان بدرستی که خداوند در این شب جانشین خود را ظاهر کند گفتیم: از چه کسی؟ گفت: از نرجس گفتیم: به نرجس حملی نمی‌بینم فرمود: ای عمه مثل او مثل مادر موسی است که حمل او ظاهر نمی‌شود مگر به وقت ولادت او.

۲. وَ أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي جَدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقُمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُطَهَّرِيِّ عَنْ حَكِيمَةٍ بِنْتِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الرُّضَا قَالَتْ بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام سَنَةَ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ فِي النَّصْفِ مِنْ شُعْبَانَ وَ قَالَ يَا عَمَّةُ اجْعَلِي اللَّيْلَةَ إِفْطَارَكَ عِنْدِي فَإِنَّ اللَّهَ... وَ قَالَ لَهُ يَا بَنِي أَنْطِقْ بِقُدْرَةِ اللَّهِ فَاسْتَعَاذَ وَلِيُّ اللَّهِ عليه السلام مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ اسْتَفْتَحَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نَرِىْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ وَ صَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام وَاحِدًا وَاحِدًا حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَبِيهِ فَنَاوَلَنِيهِ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ قَالَ يَا عَمَّةُ رُدِّيهِ إِلَى أُمِّهِ حَتَّى تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ فَردَدْتُهُ إِلَى أُمِّهِ وَ قَدْ انْفَجَرَ الْفَجْرُ الثَّانِي فَصَلَّيْتُ الْفَرِيضَةَ وَ عَقَبْتُ إِلَى أَنْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ وَدَعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ انْصَرَفْتُ إِلَى مَنْزِلِي فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ثَلَاثِ اشْتَقْتُ إِلَى وَلِيِّ اللَّهِ فَصِرْتُ إِلَيْهِمْ فَبَدَأْتُ بِالْحَجَرَةِ الَّتِي كَانَتْ سَوْسَنُ فِيهَا فَلَمْ أَرْ أَثَرًا وَ لَا سَمِعْتُ ذِكْرًا فَكَرِهْتُ أَنْ أَسْأَلَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَبْدَاهُ بِالسَّوَالِ فَبَدَأَنِي فَقَالَ هُوَ يَا عَمَّةُ فِي كَنَفِ اللَّهِ وَ حِرْزِهِ وَ سِتْرِهِ وَ غَيْبِهِ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ فَإِذَا غَيَّبَ اللَّهُ شَخْصِي وَ تَوَقَّانِي وَ رَأَيْتَ شَيْعَتِي قَدْ اخْتَلَفُوا فَأَخْبِرِي الثَّقَاتَ مِنْهُمْ وَ لِيَكُنْ عِنْدَكَ وَ عِنْدَهُمْ مَكْتُومًا فَإِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ يُغَيِّبُهُ اللَّهُ عَنْ خَلْقِهِ وَ يَحْجُبُهُ عَنْ عِبَادِهِ فَلَا يَرَاهُ أَحَدٌ حَتَّى يُقَدَّمَ لَهُ جَبْرَائِيلُ عَ فَرَسَهُ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا.^۲

«ابو عبد الله مطهری از حکیمه نقل کرده که گفت: در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ ق امام ابو محمد عسکری علیه السلام به سراغ من فرستاد، و فرمود: عمه جان! افطار امشب را با ما باش... و فرمودند: پسر ما! با قدرت خداوندی،

۱ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۵

۲ الغيبة (للطوسي)، ص ۲۳۴

سخن بگو. در همین وقت ولی خدا علیه السلام از شیطان رجیم به خداوند پناه برد و [گفت: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم] و این گونه آغاز کرد:

به نام خداوند بخشنده مهربان «اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین منت بخشیده و آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم. حکومتشان را پا برجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنها آنچه را بیم داشتند از این گروه نشان دهیم.» آن گاه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام تا پدر بزرگوارش یکی پس از دیگری صلوات فرستاد. بعد طفل را به من داده و فرمودند: عمه جان! او را به مادرش برسان «تا این که محزون و ناراحت نشود و بداند که وعده خداوند متعال حق است، لکن اکثر مردم نمی دانند».

بچه را در حالی که فجر ثانی طلوع کرده بود [و وقت ادای نماز صبح بود] به مادرش سپردم. فریضه صبح را ادا کرده، تا طلوع آفتاب مشغول تعقیبات شدم، پس از آن با حضرت خداحافظی کرده و به منزل خودم رفتم. بعد از سه روز شوق زیارت ولی خدا را داشتم، پس به طرف آنها و به سراغ حجره‌ای که سوسن در آن بود رفتم، نه اثری دیدم و نه صدایی شنیدم [اثری از طفل نبود] با این حال سختم بود سؤالی بپرسم، بعد به محضر ابی محمد علیه السلام رسیدم، حیا کردم که ابتدا به سؤال کنم. خود حضرت شروع به صحبت کرده و فرمودند: عمه جان! او در کنف و حفظ و امان خداوند تبارک و تعالی است و در غیب خدا است تا زمانی که برای [اظهار] او اجازه داده شود، [عمه جان] زمانی که من از دنیا بروم و خداوند جسمم را غایب کند، و دیدی که شیعیان من اختلاف می کنند، آن وقت به افراد مورد اعتماد آنها خبر [ولی خدا] را برسان، ولی نزد خودت و آنها مخفی نمایم، تحقیقا خداوند ولی اش را از دیده‌ها پنهان کرده و غایب خواهد نمود، تا زمانی که جبرئیل علیه السلام اسب او را پیش او بکشد، "برای آن است که خداوند کاری را که می بایست انجام شود تحقق بخشد".

۳. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الطَّهَوِيُّ قَالَ: قَصَدْتُ حَكِيمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ عليها السلام بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهَا عَنِ الْحُجَّةِ... (الی ان قالت:) فَقُلْتُ مِمَّنْ يَا سَيِّدِي وَ لَسْتُ أَرَى بِنَرَجِسٍ شَيْئاً مِنْ أَثَرِ الْحَبْلِ فَقَالَ مِنْ نَرَجِسٍ لَا مِنْ غَيْرِهَا قَالَتْ فَوَبَّئْتُ إِلَيْهَا فَقَلْبَتْهَا ظَهراً لِبَطْنٍ فَلَمْ أَرِ بِهَا أَثَرَ حَبْلٍ فَعُدْتُ إِلَيْهِ عليه السلام فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا فَعَلْتُ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ لِي إِذَا كَانَ وَقْتُ الْفَجْرِ يَظْهَرُ لَكَ بِهَا الْحَبْلُ لِأَنَّ مَثَلَهَا مَثَلُ أُمِّ مُوسَى عليها السلام لَمْ يَظْهَرْ بِهَا الْحَبْلُ وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهَا أَحَدٌ إِلَى وَقْتٍ وَلَدَتْهَا لِأَنَّ فِرْعَوْنَ كَانَ يَشْقُ بَطُونَ الْحَبَالَى فِي طَلَبِ مُوسَى عليه السلام وَ هَذَا نَظِيرُ مُوسَى عليه السلام قَالَتْ حَكِيمَةُ فَعُدْتُ إِلَيْهَا فَأَخْبَرْتُهَا بِمَا قَالَ وَ سَأَلْتُهَا عَنْ حَالِهَا فَقَالَتْ يَا مَوْلَاتِي مَا أَرَى بِي شَيْئاً مِنْ هَذَا قَالَتْ حَكِيمَةُ فَلَمْ أَزَلْ أَرْقُبُهَا إِلَى وَقْتِ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَ هِيَ نَائِمَةٌ.

«محمد بن عبد الله گوید: پس از درگذشت ابو محمد علیه السلام به نزد حکیمه دختر امام جواد علیه السلام رفتم تا در موضوع حجت و اختلاف مردم و حیرت آنها در باره او پرسش کنم... (حضرت حکیمه از امام عسکری علیه السلام پرسید: ای سرورم! از چه کسی متولد می شود و من در نرجس آثار بارداری نمی بینم. فرمود: از همان نرجس نه از دیگری. حکیمه گوید: به نزد او رفتم و پشت و شکم او را واری کردم و آثار بارداری در او ندیدم، به نزد امام برگشتم و کار خود را بدو گزارش کردم، تبسمی فرمود و گفت: در هنگام فجر آثار بارداری برایت نمودار خواهد گردید، زیرا مثل او مثل مادر موسی علیه السلام است که آثار بارداری در او ظاهر نگردید و کسی تا وقت ولادتش از آن آگاه نشد، زیرا فرعون در جستجوی موسی، شکم زنان باردار را می شکافت و این نیز نظیر موسی علیه السلام است.»

شبهات غیبت امام زمان (عج) با غیبت انبیاء (علیهم‌السلام)

غیبت حضرت موسی (علیه‌السلام)

ادامه روایت چهارم غیبت حضرت موسی (علیه‌السلام)

فَنَشَأَ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي آلِ فِرْعَوْنَ وَ كَتَمَتْ أُمُّهُ خَبْرَهُ وَ أُخْتُهُ وَ الْقَابِلَةُ حَتَّى هَلَكَتْ أُمُّهُ وَ الْقَابِلَةُ الَّتِي قَبِلَتْهُ فَنَشَأَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَا يَعْلَمُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ قَالَ وَ كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَطْلُبُهُ وَ تَسْأَلُ عَنْهُ فَيَعْمَى عَلَيْهِمْ خَبْرُهُ قَالَ فَلَبَّغَ فِرْعَوْنَ أَنَّهُمْ يَطْلُبُونَهُ وَ يَسْأَلُونَ عَنْهُ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ فَرَادَ فِي الْعَذَابِ عَلَيْهِمْ وَ فَرَّقَ بَيْنَهُمْ وَ نَهَاهُمْ عَنِ الْإِخْبَارِ بِهِ وَ السُّؤَالِ عَنْهُ قَالَ فَخَرَجَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ ذَاتَ لَيْلَةٍ مُقَمَّرَةً إِلَى شَيْخٍ لَهُمْ عِنْدَهُ عِلْمٌ فَقَالُوا قَدْ كُنَّا نَسْتَرِيحُ إِلَى الْأَحَادِيثِ فَحَتَّى مَتَى وَ إِلَى مَتَى نَحْنُ فِي هَذَا الْبَلَاءِ قَالَ وَ اللَّهُ إِنَّكُمْ لَا تَزَالُونَ فِيهِ حَتَّى يَجِيءَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ بِغُلَامٍ مِنْ وَلَدِ لَأْوَى بْنِ يَعْقُوبَ اسْمُهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ غُلَامٌ طَوَالٌ جَعْدٌ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ مُوسَى يَسِيرُ عَلَى بَعْلَةٍ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِمْ فَرَفَعَ الشَّيْخُ رَأْسَهُ فَعَرَفَهُ بِالصُّغَةِ فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ قَالَ مُوسَى قَالَ ابْنُ مَنْ قَالَ ابْنُ عِمْرَانَ قَالَ فَوُتِبَ إِلَيْهِ الشَّيْخُ فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَقَبَّلَهَا وَ تَارَوْا إِلَى رِجْلِهِ فَقَبَّلُوهَا فَعَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ وَ اتَّخَذَ شِيعَةً فَمَكَثَ بَعْدَ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ خَرَجَ فَدَخَلَ مَدِينَةَ لِفِرْعَوْنَ فِيهَا رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِهِ يُقَاتِلُ رَجُلًا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنَ الْقِبْطِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ الْقِبْطِيُّ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ وَ كَانَ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَدْ أُعْطِيَ بَسْطَةً فِي الْجِسْمِ وَ شِدَّةً فِي الْبَطْشِ فَذَكَرَهُ النَّاسُ وَ شَاعَ أَمْرُهُ وَ قَالُوا إِنَّ مُوسَى قَتَلَ رَجُلًا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَلَمَّا أَصْبَحُوا مِنَ الْغَدِ إِذَا الرَّجُلُ الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ عَلَى آخَرٍ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ بِالْأَمْسِ رَجُلٌ وَ الْيَوْمَ رَجُلٌ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَخَرَجَ مِنْ مِصْرَ بِغَيْرِ ظَهْرِ وَ لَا ذَائِبَةٍ وَ لَا خَادِمٍ تَخْفِضُهُ أَرْضٌ وَ تَرْفَعُهُ أُخْرَى حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَرْضِ مَدْيَنَ فَأَنْتَهَى إِلَى أَصْلِ شَجَرَةٍ فَنَزَلَ فَإِذَا تَحْتَهَا بئرٌ وَ إِذَا عِنْدَهَا أُمَةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَ إِذَا جَارِيتَانِ ضَعِيفَتَانِ وَ إِذَا مَعَهُمَا غَنِيمَةٌ لَهُمَا قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ وَ نَحْنُ جَارِيتَانِ ضَعِيفَتَانِ لَا نَقْدِرُ أَنْ نَزَاحِمَ الرَّجَالَ فَإِذَا سَقَى النَّاسُ سَقَيْنَا فَرَحِمَهُمَا مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَأَخَذَ دُلُوهُمَا وَ قَالَ لَهُمَا قَدِّمَا غَنَمَكُمَا فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ رَجَعَتَا بُكَرَةً قَبْلَ النَّاسِ ثُمَّ تَوَلَّى مُوسَى إِلَى الشَّجَرَةِ فَجَلَسَ تَحْتَهَا فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ فَرَوَى أَنَّهُ قَالَ ذَلِكَ وَ هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَى شَيْءٍ ثَمَرَةٍ فَلَمَّا رَجَعَتَا إِلَى أَبِيهِمَا قَالَ مَا أَغْلَكُمَا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ قَالَتَا وَجَدْنَا رَجُلًا صَالِحًا رَحِمَنَا فَسَقَى لَنَا فَقَالَ لِإِحْدَاهُمَا ادْهَبِي فَادْعِيهِ لِي فَجَاءَتْهُ تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرًا مَا سَقَيْتَ لَنَا فَرَوَى أَنَّ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ لَهَا وَجَّهِيْنِي إِلَى الطَّرِيقِ وَ امْشِي خَلْفِي فَإِنَّا بَنُو يَعْقُوبَ لَا نَنْظُرُ فِي أَعْجَازِ النِّسَاءِ فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتُ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ

خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتُ الْقَوَى الْأَمِينَ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ. فَرَوَى أَنَّهُ قَضَى أَتَمَّهُمَا لِأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يَأْخُذُونَ إِلَّا بِالْفَضْلِ وَ التَّمَامِ فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ نَحْوَ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ أَخْطَأَ عَنِ الطَّرِيقِ لَيْلًا فَرَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ بِخَبَرٍ مِنَ الطَّرِيقِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى النَّارِ إِذَا شَجَرَةٌ تَضْطَرُّ مِنْ أَسْفَلِهَا إِلَى أَعْلَاهَا فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا تَأَخَّرَتْ عَنْهُ فَرَجَعَ وَ أَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً ثُمَّ دَنَتْ مِنْهُ الشَّجَرَةُ فَنُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقِّبْ فَإِذَا حَيَّةٌ مِثْلُ الْجَدْعِ لِأَسْنَانِهَا صَرِيرٌ يَخْرُجُ مِنْهَا مِثْلُ لَهَبٍ النَّارِ فَوَلَّى مُوسَى مُدْبِرًا فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ غَرَّ وَ جَلَّ ارْجِعْ فَرَجَعَ وَ هُوَ يَرْتَعِدُ وَ رُكِبَتَاهُ تَضْطَكَّانِ فَقَالَ يَا إِلَهِي هَذَا الْكَلَامُ الَّذِي أَسْمَعُ كَلَامُكَ قَالَ نَعَمْ فَلَا تَخَفْ فَوَقَعَ عَلَيْهِ الْأَمَانُ فَوَضَعَ رِجْلَهُ عَلَى ذَنْبِهَا ثُمَّ تَنَاوَلَ لَحْيَيْهَا فَإِذَا يَدُهُ فِي شُعْبَةِ الْعَصَا قَدْ عَادَتْ عَصَاً وَ قِيلَ لَهُ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. فَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو فَإِنَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عليه السلام خَرَجَ لِيَفْتَبِسَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَ هُوَ رَسُولٌ نَبِيٌّ فَأُصْلَحَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمْرَ عَبْدِهِ وَ نَبِيِّهِ مُوسَى عليه السلام فِي لَيْلَةٍ وَ هَكَذَا يَفْعَلُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَ يَصْلُحُ لَهُ أَمْرُهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أُصْلِحَ أَمْرَ نَبِيِّهِ مُوسَى عليه السلام وَ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَيَرَةِ وَ الْغَيْبَةِ إِلَى نُورِ الْفَرَجِ وَ الظُّهُورِ.

«موسی در میان خاندان فرعون پرورش یافت و مادر و خواهرش و آن قابله نیز در باره او چیزی اظهار نکردند تا آنکه مادر و آن قابله درگذشتند و موسی پرورش یافت و بنی اسرائیل هیچ اطلاعی از او نداشتند. فرمود: بنی اسرائیل در جستجوی او بودند و از او پرسش می‌کردند، اما هیچ خبری از او نداشتند. به فرعون گفتند که بنی اسرائیل در طلب اوست و از او پرسش می‌کند او هم به دنبال ایشان فرستاد و بر عذاب آنها افزود و بین آنها جدائی انداخت و از خبر گرفتن از موسی و پرسش در باره او بازداشت. فرمود: شبی مهتابی بنی اسرائیل نزد یکی از مشایخ خود که دانشمند بود گرد آمده و گفتند: ما به ذکر احادیث آرامش می‌یابیم، تا کی و تا چند در این بلا باشیم؟ او گفت: به خدا در این رنج خواهید بود تا خدای تعالی پسری از فرزندان لاوی بن یعقوب را که نامش موسی بن - عمران است ظاهر سازد. او نوجوانی بلند بالا با گیسوانی مجعد است در همین گفتگو بودند که موسی سوار بر استری آمد و نزد ایشان ایستاد، شیخ سرش را بلند کرد و او را از صفاتش شناخت و به او گفت: خدا تو را رحمت کند اسمت چیست؟ گفت: موسی. گفت: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند عمران، فرمود: آن شیخ سراسیمه بر دستان موسی افتاد و بر آن بوسه زد و دیگران نیز به پای او افتادند و بر آن بوسه زدند. موسی ایشان را شناخت و آنها نیز او را شناختند و موسی آنها را به عنوان شیعیان خود انتخاب کرد.

بعد از آن طبق مشیت الهی درنگ کرد، سپس خارج شد و به شهری از شهرهای فرعون در آمد، در آنجا یکی از شیعیانش با یکی از فرعونیان قبطی منازعه می‌کرد و آنکه از شیعیانش بود علیه دشمن قبطی اش استغاثه کرد، موسی مشتی بر آن قبطی زد و او افتاد و مرد و موسی عليه السلام تنومند و نیرومند بود و نام او در دهان مردم افتاد و کارش شیوع یافت و گفتند موسی یکی از فرعونیان را کشته است، آن شب را موسی در آن شهر در ترس و انتظار به سر برد و فردای آن روز ناگهان همان مردی را مشاهده کرد که دیروز طلب کمک می‌کرد و امروز با

دیگری گلاویز شده بود، موسی به او گفت: بی‌گمان تو مرد آشوبگری هستی، دیروز با یکی درافتادی و امروز با دیگری! و چون موسی علیه السلام رفت به یاری آن مؤمن و خواست علیه دشمنانش دستی دراز کند، گفت: ای موسی! آیا می‌خواهی مرا بکشی، همچنان که دیروز یکی را کشتی؟ تو در زمین قصدی جز گردنکشی نداری و نمی‌خواهی که از مصلحان باشی و از دورترین نقطه شهر مردی دوان دوان آمد و گفت: ای موسی رجال و بزرگان شور کرده‌اند که تو را بکشند، از شهر بیرون برو که من خیرخواه تو هستم.

و موسی ترسان و منتظر از شهر بیرون آمد، در حالی که نه یآوری داشت و نه مرکبی و نه خادمی، به زمینی سرازیر می‌شد و از زمینی بالا می‌رفت تا آنکه به شهر مدین رسید و به زیر درختی در آمد و آرمید و دید زیر آن درخت چاهی است و گرد آن گروهی از مردم آب می‌کشند و بناگاه دو دختر ناتوان را مشاهده کرد که چند گوسفند همراه داشتند و به آنها گفت: کارتان چیست؟ گفتند: پدر ما شیخی پیر است و ما دو دختر ناتوان هستیم و نمی‌توانیم در میان ازدحام مردان رویم و بعد از مردم گوسفندانمان را آب خواهیم داد. موسی علیه السلام بر آنها ترحم کرد و دلو آنها را گرفت و گفت: گوسفندان خود را پیش برانید و آنها را آب داد و آن روز پیش از مردم برگشتند، موسی به زیر درخت برگشت و نشست و گفت: خدایا! من بدان چه برایم فرو فرستی محتاجم، و روایت شده است که او این کلمات را گفت در حالی که به یک نیمه خرما هم محتاج بود. آن دو دختر چون برگشتند پدرشان گفت: چه زود در این ساعت آمدید؟ گفتند: مرد صالحی را یافتیم که بر ما ترحم کرد و گوسفندان ما را آب داد. و پدر به یکی از آن دو گفت: برو و او را دعوت کن به نزد من آید. آن دختر با شرم و حیا به نزد موسی آمد و گفت: پدرم تو را دعوت کرده تا مزد آبکشی تو را بدهد.

روایت شده است که موسی علیه السلام به آن دختر گفت: راه را به من نشان بده و پشت سرم بیا که ما فرزندان یعقوب پشت سر زنان راه نمی‌رویم. چون به نزد او آمد و داستان را برای وی بازگفت، فرمود: نترس که از مردم نادان نجات یافتی، یکی از دختران گفت: پدر جان: او را اجیر کن که او بهترین اجیر، مردی نیرومند و درستکار است. گفت: می‌خواهم یکی از این دو دختر را به زنی به تو دهم به شرط آنکه هشت سال و یا ده سال اجیر من باشی و اختیار با توست. و روایت است که موسی ده سال خدمت کرد، زیرا پیامبران به فضل و تمام عمل می‌کنند.

چون موسی مدت را به انجام رسانید و خانواده خود را به جانب بیت المقدس می‌برد، شبی راه را گم کرد و به خانواده خود گفت: همین جا بمانید که من آتشی می‌بینم، شاید بتوانم برای شما شعله‌ای و یا خبری از راه بیاورم، چون به آتش رسید درختی را دید که از شاخه تا بن شعله‌ور است، چون به آتش نزدیک شد آتش واپس رفت، موسی برگشت و در دل هراسان شد، سپس آن درخت به او نزدیک شد و از جانب راست وادی که سرزمین مبارکی بود از آن درخت ندایی برخاست که ای موسی! من خدای ربّ العالمینم و عصایت را بیفکن و چون دید که آن عصا به حرکت در آمد و مانند مار جنی است، روی برگردانید و رفت و آن را دنبال نکرد که ناگاه اژدهائی شد تنومند و برنا و از دندانهایش لهیب آتش زوزه‌کشان خارج می‌شد که موسی پا به فرار نهاد! خدای تعالی وحی فرمود: برگرد! و او نیز در حالی که می‌لرزید و زانوهایش بهم می‌خورد، برگشت و گفت: ای خدای من! آیا این کلامی که می‌شنوم کلام توست؟ گفت: آری و نترس و او آسوده شد، آنگاه پایش را بر دم آن نهاد و زیر گلویش

را گرفت که بناگاه دستش بر قبضه عصا بود و مار مبدل به عصا گردید و به او گفته شد: نعلینت را بدر آر که تو در وادی مقدس طوی گام می‌نهی!

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که به بعضی اصحابشان فرمودند: بدان چه ناامیدی امیدوارتر از آنچه امید می‌داری باش، زیرا موسی بن- عمران علیه السلام رفت تا برای خانواده خود شعله‌ای آتش بیاورد، اما به نزد ایشان آمد در حالی که رسول و پیامبر بود و خدای تعالی کار بنده و پیامبرش موسی علیه السلام را در یک شب اصلاح فرمود و با امام قائم دوازدهمین ائمه علیه السلام نیز چنین کند، در یک شب کارش را اصلاح فرماید همچنان که کار پیامبرش موسی علیه السلام را در شبی اصلاح فرمود و او را از حیرت و غیبت به روشنائی فرج و ظهور در آورد.»

شبهات غیبت امام زمان (عج) با غیبت انبیاء (علیهم‌السلام)

غیبت حضرت موسی (علیه‌السلام)

بررسی روایات اصلاح امر ظهور حضرت در یک شب:

بحث در مورد غیبت حضرت موسی بود، مرحوم صدوق بعد از بیان روایت غیبت حضرت موسی (علیه‌السلام) نقل می‌کند:

۱. فَرُؤِيَ عَنِ الصَّادِقِ (علیه‌السلام) أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ (علیه‌السلام) خَرَجَ لِيَفْتَبِسَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ رَسُولٌ نَبِيٌّ فَأَصْلَحَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمْرَ عَبْدِهِ وَنَبِيِّهِ مُوسَى (علیه‌السلام) فِي لَيْلَةٍ وَهَكَذَا يَفْعَلُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِالْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيَّامِ (علیه‌السلام) يَصْلُحُ لَهُ أَمْرُهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْلَحَ أَمْرَ نَبِيِّهِ مُوسَى (علیه‌السلام) وَ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَيْرَةِ وَالْغَيْبَةِ إِلَى نُورِ الْفَرَجِ وَالظُّهُورِ.

«و از امام صادق (علیه‌السلام) روایت شده است که به بعضی اصحابشان فرمودند: بدان چه ناامیدی امیدوارتر از آنچه امید می‌داری باش، زیرا موسی بن - عمران (علیه‌السلام) رفت تا برای خانواده خود شعله‌ای آتش بیاورد، اما به نزد ایشان آمد در حالی که رسول و پیامبر بود و خدای تعالی کار بنده و پیامبرش موسی (علیه‌السلام) را در یک شب اصلاح فرمود و با امام قائم دوازدهمین ائمه (علیه‌السلام) نیز چنین کند، در یک شب کارش را اصلاح فرماید همچنان که کار پیامبرش موسی (علیه‌السلام) را در شبی اصلاح فرمود و او را از حیرت و غیبت به روشنائی فرج و ظهور در آورد.»

این روایت می‌تواند جزو دلائلی باشد که دلالت دارد بر اینکه زمان ظهور را جز خداوند نمی‌داند و این با علم ائمه (علیهم‌السلام) هم منافات ندارد چون علم خداوند بر دو قسم است: یک قسم آن علمی است که تنها خود خداوند به آن علم دارد و غیر او کسی به آن عالم نیست مانند علم به زمان ظهور و زمان قیامت.

و يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَيْرَةِ وَالْغَيْبَةِ إِلَى نُورِ الْفَرَجِ وَالظُّهُورِ: امام (علیه‌السلام) می‌فرماید: خداوند کار امام زمان (عج) را در یک شب اصلاح کند و او را از حیرت و غیبت به روشنائی فرج و ظهور در آورد و این مطلب چطور با روایاتی که دلالت بر علائم حتمی ظهور دارد سازگار است. می‌توان گفت که امکان بدا در روی دادن علائم حتمی می‌باشد چنانکه در مورد سفیانی از امام جواد (علیه‌السلام) روایت شده است که از امام (علیه‌السلام) سؤال شد: آیا امکان دارد بدا در مورد سفیانی حاصل شود؟ امام (علیه‌السلام) فرمود: بله ممکن است راوی گفت: پس در مورد خود حضرت مهدی (علیه‌السلام) ممکن است بدا حاصل شود؟ امام فرمود: ظهور حضرت مهدی (علیه‌السلام) از وعده‌های خداوند است و خداوند در وعده تخلف نمی‌کند. پس طبق این روایت ممکن است علائم حتمی رخ ندهد و امام (علیه‌السلام) بغتةً و یکدفعه ظهور کنند و ظهور

حضرت هم در شب است و خداوند پس از نماز عشاء فرمان ظهور را صادر می‌کند. البته این روایت از جهت سند مشکل دارد و قابل اعتماد نیست و از جهت دلالت هم توجیه دارد. مرحوم مجلسی تو جیهاتی برای این روایت بیان کردند. یک توجیه این است که در خصوصیات سفیانی امکان بدا هست مانند اینکه خروج او در ماه شعبان به ماه رجب مقدم شود یا اینکه حیطة جنایات او در کل عالم محدود به چهار کشور شود و...^۱

پس اینکه روایت می‌فرماید: « یصلح الله امره فی لیلة » به چه معنا می‌باشد؟ روایات دیگری هم همین معنا را بیان کرده است:

۲. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يَصْلِحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ.^۲

۳. عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فِي التَّاسِعِ مِنْ وَلَدِي سَنَةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سَنَةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع وَ هُوَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَصْلِحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ.^۳

ظاهر این روایات این است که امر حضرت در یک شب به وقوع می‌پیوندد اما توضیح این روایات به این است که اراده خداوند به ظهور حضرت مهدی عليه السلام با مقدمات آن تعلق می‌گیرد لذا جریان سفیانی مربوط به سال ظهور است علاوه بر این می‌توان در سند این سه روایت هم مناقشه کرد، مرحوم صدوق در مورد روایت اول سندی ارائه نمی‌دهد لذا روایت اول مرسل است و روایت دوم که از محمد حنفیه نقل شد در سند آن افراد مجهول می‌باشد:

بررسی سندی روایت دوم اصلاح امر ظهور در یک شب:

وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُكْتَبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الْهَاشِمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الرَّهَآوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله

ابو العباس محمد بن ابراهيم بن اسحاق المكتب:

۱ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۲

۲ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۵۲

۳ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۷

ایشان در هیچ کتاب رجالی ذکر نشده، تنها مرحوم نمازی فرمودند: مرحوم صدوق بر او ترضی کرده است و طبق مبنای مرحوم مامقانی ترضی مانند مرحوم صدوق لااقل دلالت بر امامی و حسن شخص می‌کند اما طبق مبنای مرحوم خوئی ترضی و طلب رحمت بر فاسق هم جائز است.

حسین بن ابراهیم بن عبد الله بن منصور: در مورد ایشان هم در کتب رجالی مطلبی نمی‌باشد.

محمد بن هارون هاشمی: مرحوم نمازی می‌فرماید: لم يذكره

احمد بن عیسی: گفتند: لم يذكر

ابو الحسین احمد بن سلیمان رهاوی: گفتند: لم يذكر

معاویة بن هشام: مجهول است.

ابراهیم بن محمد بن حنفیه:

از او در کتب عامه روایات زیادی نقل می‌کنند و خیلی هم به او بها می‌دهند چون او روایت حرمت ازدواج موقت را از امیر المومنین علیه السلام نقل می‌کند ولی در کتب رجالی ما مطلبی نمی‌باشد.

محمد بن حنفیه: ایشان به نظر ما معتبر است.

غیبت حجج الهی بعد از رحلت حضرت موسی علیه السلام

مرحوم صدوق پس از بیان غیبت حضرت موسی علیه السلام به ذکر غیبت حجج الهی بعد از رحلت حضرت موسی علیه السلام تا زمان حضرت عیسی علیه السلام می‌پردازند:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السَّكَّرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَخْبِرْنِي بِوَفَاءِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام فَقَالَ: إِنَّهُ لَمَّا أَتَاهُ أَجَلُهُ وَاسْتَوْفَى مَدَّتَهُ وَانْقَطَعَ أَكْلُهُ أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا كَلِيمَ اللَّهِ فَقَالَ مُوسَى وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا مَلَكُ الْمَوْتِ قَالَ مَا الَّذِي جَاءَ بِكَ قَالَ جِئْتُ لِأَقْبِضَ رُوحَكَ فَقَالَ لَهُ مُوسَى عليه السلام مِنْ أَيْنَ تَقْبِضُ رُوحِي قَالَ مِنْ فَمِكَ قَالَ مُوسَى عليه السلام كَيْفَ وَ قَدْ كَلَّمْتُ بِهِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ فَمِنْ يَدَيْكَ قَالَ كَيْفَ وَ قَدْ حَمَلْتُ بِهِمَا التَّوْرَةَ قَالَ فَمِنْ رِجْلَيْكَ قَالَ كَيْفَ وَ قَدْ وَطِئْتُ بِهِمَا طُورَ سَيْنَاءَ قَالَ فَمِنْ عَيْنِكَ قَالَ كَيْفَ وَ لَمْ تَزَلْ إِلَى رَبِّي بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةً قَالَ فَمِنْ أُذُنَيْكَ قَالَ كَيْفَ وَ قَدْ سَمِعْتُ بِهِمَا كَلَامَ رَبِّي غَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى مَلَكِ الْمَوْتِ لَا تَقْبِضَ رُوحَهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يُرِيدُ ذَلِكَ وَ خَرَجَ مَلَكُ الْمَوْتِ فَمَكَثَ مُوسَى عليه السلام مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَمُكِّثَ بَعْدَ ذَلِكَ وَ دَعَا يُوشَعَ بْنِ نُونٍ فَأَوْصَى إِلَيْهِ وَ أَمَرَهُ بِكَيْتَمَانِ أَمْرِهِ وَ بَأَنْ يُوصِيَ بَعْدَهُ إِلَى مَنْ يَقُومُ بِالْأَمْرِ وَ غَابَ مُوسَى عليه السلام عَنْ قَوْمِهِ فَمَرَّ فِي غَيْبَتِهِ بِرَجُلٍ وَ هُوَ يَخْفَرُ قَبْرًا فَقَالَ لَهُ أَلَا

أَعْيُنُكَ عَلَى حَفْرِ هَذَا الْقَبْرِ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ بَلَى فَأَعَانَهُ حَتَّى حَفَرَ الْقَبْرَ وَ سَوَّى اللَّحْدَ ثُمَّ اضْطَجَعَ فِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَنْظُرَ كَيْفَ هُوَ فَكَشَفَ اللَّهُ لَهُ الْغِطَاءَ فَرَأَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ يَا رَبِّ أَقْبِضْنِي إِلَيْكَ فَقَبَضَ مَلَكُ الْمَوْتِ رُوحَهُ مَكَانَهُ وَ دَفَنَهُ فِي الْقَبْرِ وَ سَوَّى عَلَيْهِ التُّرَابَ وَ كَانَ الَّذِي يَحْفِرُ الْقَبْرَ مَلَكُ الْمَوْتِ فِي صُورَةِ آدَمِيٍّ وَ كَانَ ذَلِكَ فِي النَّبِيِّ فَصَاحَ صَائِحٌ مِنَ السَّمَاءِ مَاتَ مُوسَى كَلِيمُ اللَّهِ وَ أَيُّ نَفْسٍ لَا تَمُوتُ.^۱

«محمد بن عماره از پدرش روایت کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از وفات موسی بن عمران علیه السلام آگاه کن، فرمود: چون اجلش فرا رسید و مدت عمرش به پایان آمد و روزیش به پایان رسید، ملک الموت علیه السلام به نزد او آمد و گفت: سلام بر تو ای کلیم الله! موسی گفت: و علیک السلام تو کیستی؟

گفت: من ملک الموتم، گفت: برای چه آمدی؟ گفت: آمده‌ام تا تو را قبض روح کنم، موسی به او گفت: از کجا روحم را می‌گیری؟ گفت: از دهانت، موسی علیه السلام گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با این دهان با خدایم جلّ جلاله تکلم کرده‌ام، گفت: از دستت، گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با آن تورات را بر گرفته‌ام، گفت: از پایت، گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با آنها بر طور سینا گام نهاده‌ام، گفت: از چشمانت، گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که همیشه به رحمت حقّ چشم دوخته‌ام، گفت: از گوشت، گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با آنها کلام پروردگارم جلّ جلاله را شنیده‌ام.

خدای تعالی به ملک الموت وحی فرمود: جانش را مگیر تا آنکه او باشد که آن را درخواست نماید و ملک الموت بیرون آمد و موسی علیه السلام تا آنجا که خداوند اراده فرمود زنده بود و یوشع بن نون را خواست و به او وصیت کرد که امرش را مکتوم بدارد و پس از خود به جانشینش وصیت نماید و از میان قوم خود غایب شد و در دوران غیبتش مردی را دید که به حفر گوری مشغول بود و به او گفت: آیا می‌خواهی در این کار کمکت کنم؟ آن مرد گفت: آری، و او را کمک کرد تا گور را کند و لحد را پرداخت، سپس موسی علیه السلام در آن خوابید تا بنگرد چگونه است، پس خدای تعالی پرده‌ها را کنار زد و او جایگاه خود را در بهشت دید و گفت: ای خدای من! مرا قبض روح کن! و ملک الموت جانش را همان جا گرفت و دفنش کرد و خاک بر او ریخت و آنکه به حفر قبر مشغول بود کسی جز ملک الموت نبود که به صورت آدمی در آمده بود و این در صحرای تیه بود و فریادکننده‌ای از آسمان ندا در داد که موسای کلیم در گذشت و کیست که دار فانی را وداع نکند؟»

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام به غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت اوصیا و حجج الهی بعد از حضرت موسی علیه السلام

ادامه روایت:

فَحَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله سئِلَ عَنْ قَبْرِ مُوسَى أَيْنَ هُوَ فَقَالَ هُوَ عِنْدَ الطَّرِيقِ الْأَعْظَمِ عِنْدَ الْكَثِيبِ الْأَحْمَرِ ثُمَّ إِنَّ يَوْشَعَ بْنَ نُونٍ عليه السلام قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَ مُوسَى عليه السلام صَابِرًا مِنَ الطَّوَاغِيتِ عَلَى اللَّأَوَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ الْجَهْدِ وَ الْبَلَاءِ حَتَّى مَضَى مِنْهُمْ ثَلَاثُ طَوَاغِيتٍ فَقَوَى بَعْدَهُمْ أَمْرُهُ فَخَرَجَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ مُنَافِقِي قَوْمِ مُوسَى عليه السلام بِصَفَرَاءَ بِنْتِ شُعَيْبٍ امْرَأَةِ مُوسَى عليه السلام فِي مِائَةِ أَلْفِ رَجُلٍ فَقَاتَلُوا يَوْشَعَ بْنَ نُونٍ عليه السلام فَقَتَلَهُمْ وَ قَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً وَ هَزَمَ الْبَاقِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ أَسْرَ صَفَرَاءَ بِنْتِ شُعَيْبٍ وَ قَالَ لَهَا قَدْ غَفَوْتُ عَنْكَ فِي الدُّنْيَا إِلَى أَنْ أَلْقَى نَبِيَّ اللَّهِ مُوسَى عليه السلام فَأَشْكُو إِلَيْهِ مَا لَقِيتُ مِنْكَ وَ مِنْ قَوْمِكَ فَقَالَتْ صَفَرَاءُ وَاءِ يَا لَيْلَى وَ اللَّهُ لَوْ أُبِيحَتْ لِي الْجَنَّةُ لَأَسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَرَى فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ هَتَكْتُ حِجَابَهُ وَ خَرَجْتُ عَلَى وَصِيهِ بَعْدَهُ فَاسْتَرْتِ الْأَيْمَةَ بَعْدَ يَوْشَعَ بْنَ نُونٍ إِلَى زَمَانٍ دَاوُدَ عليه السلام أَرْبَعِمِائَةِ سَنَةٍ وَ كَانُوا أَحَدَ عَشَرَ وَ كَانَ قَوْمٌ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ فِي وَقْتِهِ وَ يَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ حَتَّى انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَى آخِرِهِمْ فَغَابَ عَنْهُمْ ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ فَبَشَّرَهُمْ بِدَاوُدَ عليه السلام وَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّ دَاوُدَ عليه السلام هُوَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ جَالُوتَ وَ جُنُودِهِ وَ يَكُونُ فَرَجَهُمْ فِي ظُهُورِهِ فَكَانُوا يَنْتَظِرُونَهُ فَلَمَّا كَانَ زَمَانُ دَاوُدَ عليه السلام كَانَ لَهُ أَرْبَعَةُ إِخْوَةٍ وَ لَهُمْ أَبٌ شَيْخٌ كَبِيرٌ وَ كَانَ دَاوُدَ عليه السلام مِنْ بَيْنِهِمْ حَامِلٌ [خَامِلًا] الذَّكْرَ وَ كَانَ أَصْغَرَ إِخْوَتِهِ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَاوُدُ النَّبِيُّ الْمُنتَظَرُ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ جَالُوتَ وَ جُنُودِهِ وَ كَانَتِ الشَّيْعَةُ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ قَدْ وُلِدَ وَ بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ كَانُوا يَرُونَهُ وَ يُشَاهِدُونَهُ وَ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ هُوَ فَخَرَجَ دَاوُدَ عليه السلام وَ إِخْوَتُهُ وَ أَبُوهُمْ لَمَّا فَصَلَ طَالُوتَ بِالْجُنُودِ وَ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ دَاوُدَ وَ قَالَ مَا يُصْنَعُ بِي فِي هَذَا الْوَجْهِ فَاسْتَهَانَ بِهِ إِخْوَتُهُ وَ أَبُوهُ وَ أَقَامَ فِي غَنَمِ أَبِيهِ يَرْعَاهَا فَاسْتَدَّ الْحَرْبُ وَ أَصَابَ النَّاسَ جَهْدٌ فَرَجَعَ أَبُوهُ وَ قَالَ لِدَاوُدَ احْمِلْ إِلَى إِخْوَتِكَ طَعَامًا يَتَقَوَّوْنَ بِهِ عَلَى الْعَدُوِّ وَ كَانَ عليه السلام رَجُلًا قَصِيرًا قَلِيلَ الشَّعْرِ طَاهِرَ الْقَلْبِ أَخْلَاقُهُ نَقِيَّةٌ فَخَرَجَ وَ الْقَوْمُ مُتَقَارِبُونَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ قَدْ رَجَعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى مَرْكَزِهِ.

«و پدرم از جدش و او از پدرش و او از ائمه علیهم السلام روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسش شد که قبر موسی علیه السلام کجاست؟ و آن حضرت فرمود: آن بر کنار راه بزرگی پهلوی تل سرخ است. بعد از آن یوشع بن نون علیه السلام به امر نبوت و خلافت قیام کرد و بر آزار و سختی و بلای سرکشان شکیب بود تا آنکه سه تن از طواغیت درگذشتند و پس از آنها کارش بالا گرفت، اما دو تن از منافقان قوم موسی علیه السلام صفوراء دختر شعیب همسر موسی علیه السلام را به شورش واداشتند و به همراهی صد هزار نفر به جنگ یوشع بن نون آمدند و او با ایشان جنگید

و بسیاری از آنها کشته شدند^۱ و بقیه به اذن خدای تعالی گریختند و صفوراء دختر شعیب اسیر شد و یوشع بن نون به او گفت: در دنیا تو را بخشیدم تا پیامبر خدا موسی علیه السلام را ملاقات کرده و شکایت تو و قومت را به او برم. صفوراء گفت: وا ویلا! به خدا اگر بهشت را بر من ارزانی کنند، شرمم آید که پیامبر خدا را در آن ملاقات کنم زیرا که هتک حرمت وی را کرده‌ام و بر جانشین او شوریده‌ام.

و اوصیا و امامان پس از یوشع بن نون تا زمان داوود علیه السلام به مدت چهار صد سال پنهان بودند و تعداد آنها یازده تن بود و پیروان هر یک از آنها به نزد آن ائمه آمد و شد داشتند و معالم دین خود را از آنها می‌آموختند تا آن که نوبت به آخرین آنها رسید و او غایب شد و پس از ظهورش بشارت به داوود علیه السلام داد و گفت: داود همان کسی است که زمین را از جالوت و لشکریانش پاک خواهد ساخت و فرج ایشان در ظهور اوست و آنها نیز در انتظار او بودند و چون زمان داود رسید آنان چهار برادر بودند و پدر پیری داشتند و داود در میان ایشان از همه کوچکتر بود و کسی از وی یاد نمی‌کرد و نمی‌دانست که او، داود پیامبر است که منتظر اویند، همان کسی که زمین را از جالوت و لشکریانش پاک می‌سازد، اما شیعیانش می‌دانستند که او به دنیا آمده و به سن نیرومندی رسیده است او را می‌دیدند و مشاهده می‌کردند اما نمی‌دانستند که او همان داود است.

پس از آن روزی داود و برادران و پدرشان با طالوت به جبهه جنگ رفته بودند و داود از آنها بازمانده بود و می‌گفت در این جبهه چه کاری از من بر می‌آید و پدر و برادرانش نیز او را خوار و بی‌مقدار می‌شمردند، او در میان گوسفندان پدر باقی مانده بود و آنها را می‌چرانید و جنگ شدت گرفت و مردم گرفتار شدند، پدرش از جبهه برگشت و به داود گفت: طعمی به نزد برادرانت ببر تا در برابر دشمن تقویت شوند و داوود علیه السلام مردی کوتاه قد و کم مو و پاکدل و خوش اخلاق بود به جبهه رفت و دید لشکر به گرد یکدیگر فراهم آمده و هر یک در سنگر خود موضع گرفته است.»

۱ در جنگ جمل هم بیست هزار نفر از لشکر فتنه کشته شدند و هزار نفر از لشکر امیر المؤمنین علیه السلام کشته شدند و در بین آنها شخصیتی مثل زید بن صوحان بود، وقتی در جنگ جمل به شهادت می‌رسد امیر المؤمنین علیه السلام نزد او آمد و فرمود: رحمک الله یا زید کنت خفیف المئونة و کثیر الموعونة

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت اوصیا و حجج الهی بعد از حضرت موسی علیه السلام

شبهات امر امام زمان علیه السلام با حضرت داوود علیه السلام:

ادامه‌ی روایت:

فَمَرَّ دَاوُدُ عليه السلام عَلَى حَجَرٍ فَقَالَ الْحَجَرُ لَهُ بِنْدَاءٍ رَفِيعٍ يَا دَاوُدُ خُذْنِي فَأَقْتُلْ بَنِي جَالُوتَ فَإِنِّي إِنَّمَا خُلِفْتُ لِقَتْلِهِ فَأَخَذَهُ وَوَضَعَهُ فِي مِخْلَاطِهِ الَّتِي كَانَتْ تَكُونُ فِيهَا حِجَارَتُهُ الَّتِي كَانَ يَرْمِي بِهَا غَنَمَهُ فَلَمَّا دَخَلَ الْعَسْكَرَ سَمِعَهُمْ يُعْظَمُونَ أَمْرَ جَالُوتَ فَقَالَ لَهُمْ مَا تُعْظَمُونَ مِنْ أَمْرِهِ فَوَ اللَّهِ لَئِنْ عَايَنْتُهُ لَأَقْتُلَنَّهُ فَتَحَدَّثُوا بِخَبَرِهِ حَتَّى أُدْخِلَ عَلَى طَالُوتَ فَقَالَ لَهُ يَا فَتَى مَا عِنْدَكَ مِنَ الْقُوَّةِ وَ مَا جَرَّبْتَ مِنْ نَفْسِكَ قَالَ قَدْ كَانَ الْأَسَدُ يَغْدُو عَلَى الشَّاهِ مِنْ غَنَمِي فَأَذْرِكُهُ فَأَخَذَ بِرَأْسِهِ وَ أَفْكًا لَحْيِيهِ عَنْهَا فَأَخَذَهَا مِنْ فِيهِ وَ كَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى [الله] إِلَى طَالُوتَ أَنَّهُ لَا يَقْتُلُ جَالُوتَ إِلَّا مَنْ لَبَسَ دِرْعَكَ فَمَلَأَهَا فِدْعًا بِدِرْعِهِ فَلَبِسَهَا دَاوُدُ عليه السلام فَاسْتَوَتْ عَلَيْهِ فِرَاعُ ذَلِكَ طَالُوتَ وَ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَقْتُلَ بِهِ جَالُوتَ فَلَمَّا أَصْبَحُوا وَ التَقَى النَّاسُ قَالَ دَاوُدُ عليه السلام أَرُونِي جَالُوتَ فَلَمَّا رَأَاهُ أَخَذَ الْحَجَرَ فَرَمَاهُ بِهِ فَصَكَ بِهِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَدَمَعَهُ وَ تَنَكَّسَ عَنْ دَائِبَتِهِ فَقَالَ النَّاسُ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ مَلَكَهُ النَّاسُ حَتَّى لَمْ يَكُنْ يُسْمَعُ لِطَالُوتَ ذِكْرٌ وَ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيْهِ الزُّبُورَ وَ عَلَّمَهُ صَنْعَةَ الْحَدِيدِ فَلَيَّنَّهُ لَهُ وَ أَمَرَ الْجِبَالَ وَ الطَّيْرَ أَنْ تُسَبِّحَ مَعَهُ وَ أَعْطَاهُ صَوْتًا لَمْ يُسْمَعْ بِمِثْلِهِ حُسْنًا وَ أَعْطَاهُ قُوَّةً فِي الْعِبَادَةِ وَ أَقَامَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ نَبِيًّا وَ هَكَذَا يَكُونُ سَبِيلُ الْقَائِمِ عليه السلام لَهُ عِلْمٌ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ انْتَشَرَ ذَلِكَ الْعِلْمُ مِنْ نَفْسِهِ وَ انْطَفَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَنَادَاهُ اخْرُجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَأَقْتُلْ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَ لَهُ سَيْفٌ مُعَمَّدٌ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ أَقْتَلَعَ ذَلِكَ السَّيْفُ مِنْ غِمْدِهِ وَ انْطَفَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَنَادَاهُ السَّيْفُ اخْرُجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَلَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ عَنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ فَيُخْرِجُ عليه السلام وَ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَيْثُ تَقِفُهُمْ وَ يَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَحْكُمُ بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - .

«داوود علیه السلام به سنگی گذشت و سنگ با ندای بلندی به او گفت: ای داود! مرا بگیر و جالوت را با من بکش که من برای کشتن او آفریده شده‌ام. داود آن سنگ را برداشت و در خرچین خود گذاشت که در آن سنگهایی برای پرتاب به گوسفندان خود جمع می‌کرد. چون به میان لشکر رسید شنید که امر جالوت را بزرگ می‌شمارند و به آنها گفت: چرا امر او را بزرگ می‌شمارید، به خدا سوگند اگر چشمم به او بیفتد او را خواهم کشت. سخن او را بازگو کردند تا آنکه به طالوت رسید و به داود گفت: ای جوان! تو چقدر است و چه تجربه‌ای برای خود اندوخته کرده‌ای؟ گفت: بسا بوده که یک شیر به گوسفندی از گله‌ام حمله کرده است و من خود را به آن رسانیده و سر شیر را گرفته و دهانش را باز کرده و گوسفند را آزاد ساختم، و خدای تعالی به طالوت وحی کرده بود که جالوت را کسی می‌تواند بکشد که زره تو را بپوشد و بر تنش اندازه باشد و زره خود را خواست و داوود

عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را پوشید و بر تنش اندازه بود و طالوت و حاضرانش از بنی اسرائیل متعجب شدند و طالوت گفت: امید است خداوند به دست او جالوت را بکشد. چون صبح شد و دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، داوود عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: جالوت را به من نشان بدهید و چون او را دید سنگ را برگرفت و به طرف او پرتاب کرد سنگ میان دو چشمش را شکافت و به مغز سرش رسید و از مرکب سرنگون شد و مردم گفتند: داود جالوت را کشت و او را به فرمانروائی برگزیدند و دیگر نامی از طالوت نبود. بنی اسرائیل نیز به گرد او در آمدند و خدای تعالی زبور را بر وی فرو فرستاد و صنعت آهن را تعلیم وی کرد و آن را برایش نرم گردانید، و به کوهها و پرندهها دستور داد که به همراه او تسبیح گویند و صدایی خوش به او عطا فرمود که مثل آن شنیده نشده است و در عبادت توانمندش ساخت و او را پیامبر بنی اسرائیل قرار داد.

روش قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز چنین است، او دارای پرچم و علمی است که چون وقت خروجش نزدیک شود و آن علم از جانب او برافراشته و منتشر شود و خدای تعالی آن را گویا کرده و ندا کند: ای ولی خدا! خروج کن و دشمنان خدا را بکش و او را شمشیری است در غلاف و چون وقت خروجش نزدیک شود از غلاف بدر آید و خدای تعالی آن را گویا کند و آن شمشیر ندا کند: ای ولی خدا! خروج کن، دیگر روا نیست که در مقابل دشمنان خدا آرام باشی. او خروج کند و دشمنان خدا را هر کجا بیابد خواهد کشت و حدود خدا را اقامه کرده و به حکم خدای تعالی فرمان دهد.»

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت اوصیا و حجج الهی بعد از حضرت موسی علیه السلام

شبهات امر امام زمان علیه السلام با حضرت داوود علیه السلام

مرحوم صدوق پس از نقل جریان حضرت داوود علیه السلام می‌فرماید:

هَكَذَا يَكُونُ سَبِيلُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ عِلْمٌ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ انْتَشَرَ ذَلِكَ الْعِلْمُ مِنْ نَفْسِهِ وَ انْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَنادَاهُ اخْرُجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَاقْتُلْ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَ لَهُ سَيْفٌ مُعَمَّدٌ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ اقْتَلَعَ ذَلِكَ السَّيْفُ مِنْ غِمْدِهِ وَ انْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَنادَاهُ السَّيْفُ اخْرُجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَلَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ عَنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ فَيَخْرُجُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَيْثُ تَقِفُهُمْ وَ يَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَحْكُمُ بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - .

«روش قائم علیه السلام نیز چنین است، او را علمی است که چون وقت خروجش نزدیک شود و آن علم از جانب خود او منتشر شود و خدای تعالی آن را به سخن می‌آورد که: ای ولی خدا! خروج کن و دشمنان خدا را بکش و او را شمشیری است در غلاف و چون وقت خروجش نزدیک شود از غلاف بیرون آید و خدای تعالی آن را گویا کند و آن شمشیر ندا کند: ای ولی خدا! خروج کن، دیگر روا نیست که در برابر دشمنان خدا بنشینی. او خروج کند و دشمنان خدا را هر کجا بیاید خواهد کشت و حدود خدا را اقامه کرده و به حکم خدای تعالی فرمان دهد.»

سپس مرحوم صدوق روایت دیگری که بیانگر غیبات دیگر اوصیا هست را نقل می‌کند:

غیبت حضرت سلیمان علیه السلام

حدثني بذلك أبو الحسن أحمد بن ثابت الدواليनी بمدينة السلام عن محمد بن الفضل النحوي عن محمد بن علي بن عبد الصمد الكوفي عن علي بن عاصم عن محمد بن علي بن موسى عن أبيه عن آبائه عن الحسين بن علي عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله في آخر حديث طويل قد أخرجه في هذا الكتاب في باب ما روى عن النبي صلى الله عليه وآله من النص على القائم عليه السلام و أنه الثاني عشر من الأئمة عليهم السلام ١.

۱ از امام حسین علیه السلام روایات کمی نقل شده است و علت آن هم جو سنگینی بود که سردمداران ظلم علیه اهل بیت علیهم السلام حاکم کرده بودند تا مردم به آنان رجوع نکنند، یک خارجی به نام ازرق از ابن عباس سؤال کرد، امام حسین علیه السلام خواستند جواب دهند، ازرق با کمال بی حیائی به امام گفت: من از تو نپرسیدم! که ابن عباس در جوابش گفت: این چه حرفی است که می‌زنی؟! ما آنچه داریم از این خاندان داریم و چون امام علیه السلام جواب دادند، خارجی تحت تأثیر قرار می‌گیرد و امام به آن خارجی فرمودند: شنیدم مرا و برادر مرا و پدر مرا تکفیر می‌کنی؟ گفت: بله شما مسیرتان را عوض کردید؛ ما هم مسیرمان را عوض کردیم. جو را طوری مسموم کرده بودند که بنی امیه به عنوان وارثان اسلام شناخته شوند و امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام به عنوان

ثُمَّ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَادَ أَنْ يَسْتَخْلِفَ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيْهِ بِأَمْرِهِ بِذَلِكَ فَلَمَّا أَخْبَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ صَحُّوا مِنْ ذَلِكَ وَقَالُوا يَسْتَخْلِفُ عَلَيْنَا حَدَثًا وَفِينَا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ فَدَعَا أَسْبَاطَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُمْ قَدْ بَلَغَنِي مَقَالَتُكُمْ فَأُرُونِي عَصِيَّتَكُمْ فَأَيُّ عَصَا أَثْمَرَتْ فَصَاحِبُهَا وَلِيُّ الْأُمْرِ مِنْ بَعْدِي فَقَالُوا رَضِينَا فَقَالَ لِيَكْتُبْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ اسْمَهُ عَلَى عَصَاهُ فَكَتَبُوهُ ثُمَّ جَاءَ سُلَيْمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعَصَاهُ فَكَتَبَ عَلَيْهَا اسْمَهُ ثُمَّ أَذْخَلَتْ بَيْتًا وَ أَغْلَقَ الْبَابَ وَ حَرَسَتْهُ رُءُوسُ أَسْبَاطِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا أَصْبَحَ صَلَّى بِهِمْ الْغَدَاةَ ثُمَّ أَقْبَلَ فَفَتَحَ الْبَابَ فَأَخْرَجَ عَصِيَّتَهُمْ وَ قَدْ أَوْرَقَتْ وَ عَصَا سُلَيْمَانَ قَدْ أَثْمَرَتْ فَسَلَّمُوا ذَلِكَ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاخْتَبَرَهُ بِخُضْرَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِيَّ أَيُّ شَيْءٍ أُبْرِدُ قَالَ عَفْوُ اللَّهِ عَنِ النَّاسِ وَ عَفْوُ النَّاسِ بَعْضُهُمْ عَنْ بَعْضٍ قَالَ يَا بَنِيَّ فَأَيُّ شَيْءٍ أَحْلَى قَالَ الْمَحَبَّةُ وَ هُوَ رَوْحُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ فَأَفْتَرَّ دَاوُدُ صَاحِكًا فَسَارَ بِهِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ هَذَا خَلِيفَتِي فِيكُمْ مِنْ بَعْدِي.^١

خارجی شناخته شوند. گاهی امام حسین علیه السلام هدیه می‌داد تا سؤال کنند و کسی که سؤال می‌کرد را تشویق می‌کردند. در عین حال امام حسین علیه السلام کم روایت هستند.

۱ مرحوم صدوق به این روایت اشاره دارند:

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ نَابِتٍ الدَّوْلَبِيُّ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ النَّحْوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ عِنْدَهُ أَبِي بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَقَالَ لَهُ أَبِي وَ كَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَحَدٌ غَيْرُكَ فَقَالَ لَهُ يَا أَبِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ فَإِنَّهُ مَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مَصْبُوحٌ هَادٍ وَ سَفِينَةٌ نَجَاءٌ... فَقَالَ لَهُ أَبِي وَ مَا دَلَالُهُ وَ عَلَامَاتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَهُ عَلِيمٌ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ انْتَشَرَ ذَلِكَ الْعِلْمُ مِنْ نَفْسِهِ وَ انْطَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَنَادَاهُ الْعِلْمُ أَخْرُجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَاقْتُلْ أَغْدَاءَ اللَّهِ وَ لَهُ رَايَتَانِ وَ عَلَامَتَانِ وَ لَهُ سَيْفٌ مَعْمَدٌ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ أَقْتُلْ ذَلِكَ السَّيْفَ مِنْ عَمْدِهِ وَ انْطَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَنَادَاهُ السَّيْفُ أَخْرُجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَلَا يَجِلُّ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ عَنْ أَغْدَاءِ اللَّهِ فَيَخْرُجَ وَ يَقْتُلَ أَغْدَاءَ اللَّهِ حَيْثُ ثَقِفَهُمْ وَ يُقِيمَ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَحْكُمَ بِحُكْمِ اللَّهِ يَخْرُجَ وَ جَبْرِئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ وَ شُعَيْبٌ وَ صَالِحٌ عَلَى مُقَدَّمِهِ فَيَسُوفُ تَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَقُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ يَا أَبِي طُوبَى لِمَنْ لَقِيَهُ وَ طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُ وَ طُوبَى لِمَنْ قَالَ بِهِ يُنْجِيهِمُ اللَّهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِالْإِفْرَارِ بِهِ وَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ بِجَمِيعِ الْأَئِمَّةِ يَفْتَحُ لَهُمُ الْجَنَّةَ مَثَلُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ الْمِسْكِ يَسْطُرُ رِيحُهُ فَلَا يَنْتَغِيرُ أَبَدًا وَ مَثَلُهُمْ فِي السَّمَاءِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ الَّذِي لَا يُطْفَأُ نُورُهُ أَبَدًا قَالَ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ خَالَ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَيَّ اثْنَتَيْ عَشَرَ خَاتَمًا وَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ صَحِيفَةً اسْمُ كُلِّ إِمَامٍ عَلَى خَاتَمِهِ وَ صِفَتُهُ فِي صَحِيفَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ أَجْمَعِينَ. (كمال الدين و تمام النعمة ؛ ج ١ ؛ ص ٢٤٤)

علی بن عاصم گوید: امام جواد علیه السلام از آباء بزرگوارشان از امام حسین علیه السلام روایت کند که فرمود: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم و ابی بن کعب نزد ایشان بود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرحبا بر تو ای ابا عبد الله! ای زینت آسمانها و زمین! ای گفت: ای رسول خدا چگونه غیر شما می‌تواند زینت آسمانها و زمین باشد؟ فرمود: ای ابی! به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث فرمود حسین بن علی در آسمان بزرگتر است تا در زمین، زیرا که بر یمنین عرش نوشته است: چراغ هدایت و کشتی نجات... ابی گوید: ای رسول خدا دلایل و نشانه‌هایش چیست؟ فرمود: او را علمی است که چون وقت خروجش نزدیک شود خود به خود منتشر شده و خدای تعالی آن را گویا ساخته و ندا می‌کند: ای ولی خدا! به در آی و دشمنان خدا را نابود ساز، و او را دو روایت و علامت و نیز شمشیری در غلاف است و چون وقت خروجش نزدیک شود آن شمشیر از غلاف به در آمده و خدای تعالی آن را گویا ساخته و ندا می‌کند: ای ولی خدا! به در آی که دیگر روا نیست از دشمنان خدا دست برداری و او نیز خروج می‌کند و دشمنان خدا را هر جا که ببند نابود می‌سازد و حدود الهی را اقامه کرده و حکم خدا را جاری می‌سازد، او خروج می‌کند در حالی که جبرئیل از راست و میکائیل در سمت چپ اوست و شعیب و صالح جلودار اویند، و به زودی آنچه را که می‌گویم به یاد خواهید آورد و امر را به خدای تعالی وامی‌گذارم اگر چه پس از حینی باشد. ای ابی! خوشا به حال کسی که معتقد به او باشد، خداوند به واسطه اقرار به او و به رسول خدا و جمیع ائمه آنها را از هلاکت نجات بخشد و بهشت را به رویشان بگشاید، مثل آنان در زمین مثل مشک است که بوی خوشش پراکنده می‌شود و هرگز متغیر نمی‌گردد و مثل ایشان مانند مثل ماه منیر است که نورش هرگز خاموش نمی‌شود. ابی گوید: ای رسول خدا! خدای تعالی چگونه حال این ائمه را بیان فرموده است؟ فرمود: خدای تعالی دوازده مهر و دوازده صحیفه بر من فرو فرستاد و نام هر امامی بر مهر او و صفتش در صحیفه اوست. درود خدا بر او و بر همگی ایشان باد.

۲ کمال الدين و تمام النعمة، ج ١، ص ١٥٦

«سپس داود عليه السلام اراده فرمود که سلیمان عليه السلام را جانشین خود سازد، زیرا خدای تعالی به او چنین دستوری داده بود و چون آن را به بنی اسرائیل اعلام کرد. آنها از این موضوع ناخرسند شده و نالیدند و گفتند: می‌خواهد جوانی را بر ما خلیفه سازد در حالی که در میان ما بزرگتر از او هست. داود عليه السلام اسباط بنی اسرائیل را فراخواند و به آنها گفت: از ناخشنودی شما مطلع شدم، عصاهای خود را به من نشان بدهید، هر عصا که سبز شد و میوه داد صاحب آن ولیّ امر و جانشین من است. گفتند: پذیرفتیم. فرمود: هر یک از شما نامش را بر عصایش بنویسد و نوشتند، سلیمان هم عصای خود را آورد و نامش را بر آن نوشت. سپس همه را در اتاقی نهاده و درش را بستند و سران بنی اسرائیل به پاسبانی آن پرداختند و چون صبح شد داود با ایشان نماز بامداد بجای آورد و در را گشود و عصاها را بیرون آورد، عصاها سبز شده بودند و تنها عصای سلیمان بود که میوه نیز آورده بود، دیگر کار را به داود واگذاشتند او در حضور بنی اسرائیل سلیمان را آزمود و به وی گفت: ای پسر جان! خنک‌ترین چیز چیست؟ و او گفت: عفو خداوند از مردم و عفو مردم از یک دیگر. گفت: پسر جان! شیرین‌ترین چیز چیست؟ گفت: محبت و آن نسیم رحمت خدا در میان بندگان است. داود از سر خرسندی خندید و سلیمان را در میان بنی اسرائیل گردش داد و به آنها گفت: این پس از من جانشین من است.»

مطلب اخیر را در پایان حدیثی که در این کتاب در باب روایاتی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در نصّ بر قائم عليه السلام و اینکه او دوازدهمین از ائمه عليهم السلام است نقل نموده‌ام.

شباہت غیبت امام زمان علیہ السلام با غیبت انبیاء علیہم السلام

غیبت اوصیا و حجج الہی بعد از حضرت موسی علیہ السلام

غیبت حضرت سلیمان علیہ السلام

ادامہ حدیث:

ثُمَّ أَخْفَى سُلَيْمَانُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرَهُ وَ تَزَوَّجَ بِامْرَأَةٍ وَ اسْتَتَرَ مِنْ شِيعَتِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْتَتِرَ ثُمَّ إِنَّ امْرَأَتَهُ قَالَتْ لَهُ ذَاتَ يَوْمٍ يَا أَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى مَا أَكْمَلَ خِصَالَكَ وَ أَطْيَبَ رِيحَكَ وَ لَا أَعْلَمُ لَكَ خَصْلَةً أَكْرَهَهَا إِلَّا أَنَّكَ فِى مَثُونَةٍ أَبِى فَلَوْ دَخَلْتَ السُّوقَ فَتَعَرَّضْتَ لِرِزْقِ اللَّهِ رَجَوْتُ أَنْ لَا يُخَيِّبَكَ فَقَالَ لَهَا سُلَيْمَانُ علیہ السلام إِنِّى وَ اللَّهُ مَا عَمِلْتُ عَمَلًا قَطُّ وَ لَا أَحْسِنُهُ فَدَخَلَ السُّوقَ فَجَالَ يَوْمَهُ ذَلِكَ ثُمَّ رَجَعَ فَلَمْ يُصِبْ شَيْئًا فَقَالَ لَهَا مَا أَصَبْتَ شَيْئًا قَالَتْ لَا عَلَيْكَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْيَوْمَ كَانَ غَدًا فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ خَرَجَ إِلَى السُّوقِ فَجَالَ يَوْمَهُ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى شَيْءٍ وَ رَجَعَ فَأَخْبَرَهَا فَقَالَتْ لَهُ يَكُونُ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْيَوْمِ الثَّالِثِ مَضَى حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ فَإِذَا هُوَ بِصَيَّادٍ فَقَالَ لَهُ هَلْ لَكَ أَنْ أَعِينَكَ وَ تُعْطِينَا شَيْئًا قَالَ نَعَمْ فَأَعَانَهُ فَلَمَّا فَرَغَ أَعْطَاهُ الصَّيَّادُ سَمَكَتَيْنِ فَأَخَذَهُمَا وَ حَمِدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ إِنَّهُ شَقَّ بَطْنَ إِحْدَاهُمَا فَإِذَا هُوَ بِخَاتَمٍ فِى بَطْنِهَا فَأَخَذَهُ فَصَرَّهُ فِى ثَوْبِهِ فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَصْلَحَ السَّمَكَتَيْنِ وَ جَاءَ بِهِمَا إِلَى مَنْزِلِهِ فَفَرِحَتْ امْرَأَتُهُ بِذَلِكَ وَ قَالَتْ لَهُ إِنِّى أُرِيدُ أَنْ تَدْعُو أَبَوَىَّ حَتَّى يَعْلَمَا أَنَّكَ قَدْ كَسَبْتَ فَذَعَاهُمَا فَأَكَلَا مَعَهُ فَلَمَّا فَرَغُوا قَالَ لَهُمْ هَلْ تَعْرِفُونِى قَالُوا لَا وَ اللَّهُ إِلَّا أَنَا لَمْ نَرَ إِلَّا خَيْرًا مِنْكَ قَالَ فَأَخْرَجَ خَاتَمَهُ فَلَبِسَهُ فَحَنَّ عَلَيْهِ الطَّيْرُ وَ الرِّيحُ وَ غَشِيَهُ الْمُلْكُ وَ حَمَلَ الْجَارِيَةُ وَ أَبَوَيْهَا إِلَى بِلَادٍ إِصْطَخَرُ وَ اجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ وَ اسْتَبَشَرُوا بِهِ فَفَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُمْ مِمَّا كَانُوا فِيهِ مِنْ حَيْرَةٍ غَيْبَتِهِ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ أَوْصَى إِلَى آصَفَ بْنِ بَرْخِيَا بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ فَلَمْ يَزَلْ بَيْنَهُمْ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ وَ يَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ ثُمَّ غَيَّبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى آصَفَ غَيْبَةً طَالَ أَمْدُهَا ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ فَبَقِيَ بَيْنَ قَوْمِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّهُ وَدَّعَهُمْ فَقَالُوا لَهُ أَيْنَ الْمُلتَقَى قَالَ عَلَى الصَّرَاطِ وَ غَابَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ فَاشْتَدَّتِ الْبُلُوى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِغَيْبَتِهِ وَ تَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ بُخْتَنَصْرُ فَجَعَلَ يَقْتُلُ مَنْ يَظْفَرُ بِهِ مِنْهُمْ وَ يَطْلُبُ مَنْ يَهْرُبُ وَ يَسْبِى ذُرَارِيَهُمْ فَاصْطَفَى مِنَ السَّبْيِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ يَهُودَا أَرْبَعَةً نَفَرٍ فِيهِمْ دَانِيَالُ وَ اصْطَفَى مِنْ وَلَدِ هَارُونَ عَزْرِيئِيلَ وَ هُمْ يَوْمَئِذٍ صِبْيَةٌ صِغَارٌ فَمَكْتُوَا فِى يَدِهِ وَ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِى الْعَذَابِ الْمُهِينِ وَ الْحُجَّةُ دَانِيَالُ علیہ السلام أُسِيرَ فِى يَدِ بُخْتَنَصْرَ تِسْعِينَ سَنَةً فَلَمَّا عَرَفَ فَضْلَهُ وَ سَمِعَ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَنْتَظِرُونَ خُرُوجَهُ - وَ يَرْجُونَ الْفَرَجَ فِى ظُهُورِهِ وَ عَلَى يَدِهِ أَمْرٌ أَنْ يُجْعَلَ فِى جُبٍّ عَظِيمٍ وَاسِعٍ وَ يُجْعَلَ مَعَهُ الْأَسَدُ لِیَأْكُلَهُ فَلَمْ يَقْرَبْهُ وَ أَمَرَ أَنْ لَا يُطْعَمَ فَكَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَأْتِيهِ بِطَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ عَلَى يَدِ نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ فَكَانَ دَانِيَالُ يَصُومُ النَّهَارَ وَ يُفْطِرُ بِاللَّيْلِ عَلَى مَا يُذِلُّ إِلَيْهِ مِنَ الطَّعَامِ فَاشْتَدَّتِ الْبُلُوى عَلَى شِيعَتِهِ وَ قَوْمِهِ وَ الْمُنتَظِرِينَ لَهُ وَ لَظُهُورِهِ وَ شَكَّ أَكْثَرُهُمْ فِى الدِّينِ لِطَوْلِ الْأَمَدِ^۱

«سپس سلیمان علیه السلام امر خود را پنهان کرد و در همان حال ازدواج کرد^۱ و از شیعیانش نیز تا آنگاه که خدا خواست مستور بود، بعد از آن روزی همسرش گفت: پدر و مادرم فدای تو! چقدر نیکو خصال و خوش راحه‌ای! و هیچ مکروهی در تو نیست جز آنکه هزینه تو بر عهده پدرم می‌باشد، اگر به بازار می‌رفتی و در صدد تحصیل روزی بر می‌آمدی نیکو بود و امیدوارم که خدا تو را ناامید نسازد، سلیمان علیه السلام گفت: من تا به حال کار و کسبی نکرده‌ام و راه و رسم آن را درست نمی‌دانم، آن روز بازار رفت و گردش کرد و برگشت و چیزی بدو نرسید و به زن گفت: چیزی حاصل نشد، زن گفت: عیبی بر تو نیست! اگر امروز نبود فردا هست! و چون فردا شد به بازار رفت و تمام روز به گردش پرداخت و چیزی عایدش نشد و بازگشت و زن را مطلع ساخت و وی گفت: ان شاء الله فردا خواهد بود و چون روز سوم شد رفت و رفت تا به ساحل دریا رسید و ناگاه صیادی را دید و به او گفت: آیا می‌خواهی کمکت کنم و چیزی هم به من بدهی؟ گفت: آری و او را کمک کرد و در پایان کار دو عدد ماهی به او داد آنها را گرفت و خدای تعالی را سپاس گفت و شکم یکی از آن دو را شکافت، ناگهان دید انگشتی در شکم آن است، آن را بر گرفت و در جامه خود نهاد و ماهی‌ها را شست و به خانه آورد و زنش شادمان شد و به او گفت: می‌خواهم پدر و مادرم را دعوت کنی تا بدانند که تو کاسب شده‌ای! آنها را دعوت کرد و با یکدیگر غذا خوردند و چون فارغ شدند، گفت: آیا مرا می‌شناسید؟ گفتند: نه به خدا جز آنکه از تو جز خیر ندیده‌ایم، گوید: انگشتی را در آورد و در دست کرد، باد و پرندگان به فریاد در آمدند و او پادشاه شد و آن زن و پدر و مادرش را به بلاد اصطخر برد و شیعیان به دور او جمع شدند و به وجود او شاد گردیدند و خداوند سرگردانی غیبت سلیمان علیه السلام را از آنها برطرف ساخت و چون وفاتش فرا رسید، به امر خدای تعالی به آصف بن برخیا وصیت کرد و او در میان ایشان بود و شیعیان نزد او آمد و شد می‌کردند و معالم دینشان را از او فرا می‌گرفتند، سپس خدای تعالی آصف را مدت مدیدی غایب ساخت و بعد از آن ظهور کرد و تا آن وقت که خدا خواسته بود در میان ایشان بود، سپس با قومش خداحافظی کرد و بدو گفتند: محلّ ملاقات ما کجا باشد؟ گفت: بر سر پل صراط، و تا وقتی که خدا خواسته بود از میان ایشان غایب بود و به واسطه غیبت او بلوا و گرفتاری بر بنی اسرائیل شدت گرفت و

۱ در مورد ازدواج حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت باید بگوئیم که مطلبی است که قابل اثبات نیست البته در بعضی روایات هست که امام علیه السلام همراه اهلسجده در مسجد سهله سکونت می‌کند اما این روایات ازدواج ایشان در دوران غیبت کبری را اثبات نمی‌کند و از طریق استحسانات و کلیاتی مانند «النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی» در صورت صحت سند آن باز هم نمی‌توان ازدواج حضرت در دوران غیبت کبری را اثبات کرد، النکاح سنتی هم در صورت وجود شرائط می‌باشد، روایاتی هم که از امام رضا علیه السلام در این مورد نقل شده قضایای حقیقه است یعنی هر گاه خداوند به ایشان اهل و اولاد عنایت کرد مشمول دعای امام رضا علیه السلام خواهند بود و دعای امام رضا علیه السلام زمانی بود که امام زمان و پدر ایشان و جد ایشان علیه السلام هنوز به دنیا نیامده بودند لذا روایات دعای امام رضا علیه السلام ثابت کن موضوع در زمان غیبت نمی‌باشد. همچنین به استناد روایتی که بیانگر این است که امام زمان علیه السلام قبل از رحلت‌شان امورشان را واگذار به فرزندشان می‌کند بر فرض صحت سند آن نیز نمی‌توان ازدواج حضرت در دوران غیبت را اثبات کرد زیرا اولاً مربوط به زمان ظهور و رحلت ایشان است و ثانیاً این روایت معارض دارد، طبری در دلائل الامامه و مرحوم کشی نقل می‌کند که امام زمان علیه السلام از دنیا می‌روند در حالی که فرزندی ندارد:

قَالَ لَهُ عَلِيُّ، إِنَّا رَوَيْنَا أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَمْضِي حَتَّى يَرَى عَقِبَهُ قَالَ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام: أَمَا رَوَيْتُمْ فِي هَذَا الْحَدِيثِ غَيْرَ هَذَا قَالَ لَهُ، قَالَ: بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ رَوَيْتُمْ فِيهِ إِلَّا الْقَائِمَ وَ أَنْتُمْ لَا تَذَرُونَ مَا مَعْنَاهُ وَ لَمْ يَقِلْ! قَالَ لَهُ عَلِيُّ بَلَى وَاللَّهِ إِنَّ هَذَا لَفِي الْحَدِيثِ، قَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام: وَتِلْكَ كَيْفَ اجْتَرَأَتْ عَلَيَّ بِشَيْءٍ تَدْعُ بَعْضَهُ، ثُمَّ قَالَ: يَا شَيْخُ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تُكُنْ مِنَ الصَّادِقِينَ عَنْ دِينَ اللَّهِ تَعَالَى.

بخت النّصر بر آنها چیره گشت و هر کدام ایشان را که می‌یافت می‌کشت و در جستجوی فراریان آنها بود و فرزندان را اسیر می‌کرد و از اسیران خاندان یهودا چهار تن را برگزید که دانیال در میان آنها بود و از فرزندان هارون عزیر را برگزید و در آن روز آنها کودکان صغیری بودند و مدّتی در اختیار او بودند و بنی اسرائیل در عذاب سختی به سر می‌برد، و دانیال پیامبر علیه السلام نود سال در دست بخت النّصر اسیر بود و چون فضل او را دید و شنید که بنی اسرائیل در انتظار ظهور او است و امیدوارند که با ظهور او و به دست او فرج حاصل شود؛ دستور داد او را در چاه بزرگ و وسیعی انداختند و شیری را همراه او کردند تا او را بخورد. اما آن شیر نزدیک او نرفت. وی دستور داد به او خوراک ندهند. ولی خدای تعالی به دست پیامبری از پیامبران بدو خوردنی و نوشیدنی می‌رسانید و دانیال روزها روزه می‌گرفت و شبها با خوراکی که به دستش می‌رسید افطار می‌کرد و بعد از آن بلوا و گرفتاری بر شیعیان و قومش و کسانی که منتظر او و ظهورش بودند شدّت گرفت و بیشتر آنها بر اثر طول غیبت در دین شکّ کردند.»

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت اوصیا و حجج الهی بعد از حضرت موسی علیه السلام

غیبت حضرت دانیال و حضرت عزیر و حضرت مسیح علیهم السلام

ادامه‌ی حدیث:

فَلَمَّا تَنَاهَى الْبَلَاءُ بِدَانِيَالٍ عليه السلام وَ بِقَوْمِهِ رَأَى بُخْتَ نَصْرٍ فِي الْمَنَامِ كَانَ مَلَأْنِكَ مِنَ السَّمَاءِ قَدْ هَبَطَتْ إِلَى الْأَرْضِ أَفْوَاجاً إِلَى الْجُبِّ الَّذِي فِيهِ دَانِيَالٌ مُسْلِمِينَ عَلَيْهِ يُبَشِّرُونَهُ بِالْفَرَجِ فَلَمَّا أَصْبَحَ نَدِمَ عَلَى مَا أَتَى إِلَى دَانِيَالٍ فَأَمَرَ بِأَنْ يُخْرَجَ مِنَ الْجُبِّ فَلَمَّا أُخْرِجَ اغْتَدَرَ إِلَيْهِ مِمَّا ارْتَكَبَ مِنْهُ مِنَ التَّغْذِيبِ ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ النَّظَرَ فِي أُمُورِ مَمَالِكِهِ وَ الْقَضَاءِ بَيْنَ النَّاسِ فَظَهَرَ مَنْ كَانَ مُسْتَتِراً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ رَفَعُوا رُءُوسَهُمْ وَ اجْتَمَعُوا إِلَى دَانِيَالٍ عليه السلام مُوقِنِينَ بِالْفَرَجِ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا الْقَلِيلَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ حَتَّى مَاتَ وَ أَفْضَى الْأَمْرُ بَعْدَهُ إِلَى عَزِيرٍ عليه السلام فَكَانُوا يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ وَ يَأْتِسُونَ بِهِ وَ يَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ فَغَيَّبَ اللَّهُ عَنْهُمْ شَخْصَهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ وَ غَابَتِ الْحُجَجُ بَعْدَهُ وَ اشْتَدَّتِ الْبُلُوى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى وُلِدَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا عليه السلام وَ تَرَعَّرَ فَظَهَرَ لَهُ سَبْعُ سِنِينَ فَقَامَ فِي النَّاسِ خَطِيباً فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَهُمْ بِآيَامِ اللَّهِ وَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّ مِحْنَ الصَّالِحِينَ إِنَّمَا كَانَتْ لِذُنُوبِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ وَ وَعَدَهُمُ الْفَرَجَ بِقِيَامِ الْمَسِيحِ عليه السلام بَعْدَ نَيْفٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً مِنْ هَذَا الْقَوْلِ فَلَمَّا وُلِدَ الْمَسِيحُ عليه السلام أَخْفَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَلَادَتَهُ وَ غَيَّبَ شَخْصَهُ لِأَنَّ مَرْيَمَ عليها السلام لَمَّا حَمَلَتْهُ انْتَبَذَتْ بِهِ مَكَاناً قَصِيّاً ثُمَّ إِنَّ زَكَرِيَّا وَ خَالَتَهَا أَقْبَلَا يَقْضَانِ أَثَرَهَا حَتَّى هَجَمَا عَلَيْهَا وَ قَدْ وَضَعَتْ مَا فِي بَطْنِهَا وَ هِيَ تَقُولُ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِياً مَنْسِئاً فَأَطْلَقَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ لِسَانَهُ بَعْدُهَا وَ إِظْهَرَ حُجَّتَهَا فَلَمَّا ظَهَرَتْ اشْتَدَّتِ الْبُلُوى وَ الطَّلَبُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَكَبَّ الْجَبَابِرَةُ وَ الطَّوَاغِيتُ عَلَيْهِمْ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِ الْمَسِيحِ مَا قَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ اسْتَتَرَ شَمْعُونُ بْنُ حَمُّونَ وَ الشَّيْعَةُ حَتَّى أَفْضَى بِهِمُ الْإِسْتِتَارُ إِلَى جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ فَأَقَامُوا بِهَا فَفَجَّرَ اللَّهُ لَهُمُ الْعُيُونَ الْعَذْبَةَ وَ أَخْرَجَ لَهُمْ مِنْ كُلِّ الشَّمَرَاتِ وَ جَعَلَ لَهُمْ فِيهَا الْمَاشِيَةَ - وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ سَمَكَةً تُدْعَى الْقُمَّدُ لَا لَحْمَ لَهَا وَ لَا عَظْمٌ وَ إِنَّمَا هِيَ جِلْدٌ وَ دَمٌ فَخَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى النَّحْلِ أَنْ تَرْكَبَهَا فَرَكِبَتْهَا فَأَتَتْ النَّحْلُ إِلَى تِلْكَ الْجَزِيرَةِ وَ نَهَضَ النَّحْلُ وَ تَعَلَّقَ بِالشَّجَرِ فَعَرَّشَ وَ بَنَى وَ كَثَرَ الْعَسَلُ وَ لَمْ يَكُونُوا يَفْقِدُونَ شَيْئاً مِنْ أَخْبَارِ الْمَسِيحِ عليه السلام.

«و چون گرفتاری دانیال علیه السلام و قومش به نهایت رسید، بخت النصر در خواب دید که گروهی از ملائکه به چاهی که دانیال در آن بود فرود آمدند و به او سلام کرده و مزده فرج دادند و چون صبح شد از آنچه بر سر دانیال آورده بود پشیمان شد و دستور داد او را از چاه در آوردند و چون او را آوردند از شکنجه‌ای که به او داده بود

عذرخواهی کرد، سپس تدبیر امور مملکت و داوری بین مردم را بدو سپرد و هر کس از بنی اسرائیل که نهان بود آشکار گردید و سربلند شدند و مؤمنان به فَرَج، به گرد دانیال اجتماع کردند و اندکی بر این حال نگذشته بود که دانیال وفات کرد و امر بعد از خود را به عزیر علیه السلام واگذار کرد و بنی اسرائیل به نزد او گرد آمدند و با او مأنوس شدند و معالم دینشان را از او می گرفتند و خداوند شخص او را یک صد سال غایب ساخت، سپس او را برانگیخت و حجت‌های الهی پس از وی نیز غایب شدند و بلوی و گرفتاری بر بنی اسرائیل شدت گرفت تا آنکه یحیی بن زکریّا علیه السلام به دنیا آمد و رشد کرد و در سن هفت سالگی ظهور کرد و در میان مردم ایستاد و خطبه خواند، حمد و ثنای الهی را به جای آورد و آیام الله را به آنها یادآوری کرد و گفت که رنج نیکوکاران به سبب گناهان بنی اسرائیل است و عاقبت از آن متّقین می‌باشد و به آنها وعده داد که پس از بیست و چند سال با قیام مسیح علیه السلام فرج حاصل شود و آنگاه که مسیح علیه السلام متولّد شد، خدای تعالی ولادتش را مخفی ساخته و شخص او را غایب ساخت، زیرا چون مریم به او باردار شد او را به مکان دوری کشانید، سپس زکریّا و خاله‌اش به جستجوی او برآمدند و آنگاه به سر وقت او رسیدند که وضع حمل کرده بود و می‌گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و مرا فراموش کرده بودند. خدای تعالی زبان مسیح را گشود تا عذر او باشد و حجت مریم را اظهار کند و چون ظاهر شد گرفتاری و تعقیب بنی اسرائیل شدت گرفت و سرکشان و طواغیت بر آنها فشار آوردند تا جایی که کار مسیح علیه السلام بدان جا رسید که خدای تعالی از آن خبر داده است و شمعون بن حمون و شیعیان پنهان شدند تا جایی که کار استارشان به جزیره‌ای از جزایر دریا کشید و در آن اقامت گزیدند و خداوند چشمه‌های گوناگون را بر ایشان جاری ساخت و برای آنها میوه‌های گوناگون آفرید و گاو و گوسفند فراوانی نصیب آنها کرد و یک نوع ماهی که به آن قمد می‌گفتند به سوی آنها گسیل داشت که نه گوشت داشت و نه استخوان، بلکه صرفاً پوست و خون بود و از دریا بیرون افتاد و خدای تعالی به زنبور عسل دستور داد که بر آن بنشیند و نشست و زنبور عسل به آن جزیره آمد و بر درختان نشستند و کندو ساختند و عسل فراوان شد و آنها بر همه اخبار مسیح علیه السلام در این جزیره آگاهی داشتند.»

بررسی سند حدیث اول:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السَّكَّرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

سند این روایت دارای اشکال است اما ضعف سند آن به اصل بحث ما که غیبات انبیاء هست ضرر نمی‌زند چون روایات در این زمینه در حد تواتر است.

احمد بن حسن قطان:

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

لم نقف فيه إلّا على كثرة رواية الصدوق عليه السلام عنه مترضياً. و عن إكمال الدين للصدوق عليه السلام أنّه قال: حدّثنا أبو الحسن أحمد بن [الحسن] القطّان - المعروف ب: أبي عليّ بن عبد ربّه الرازي - و هو شيخ كبير، لأصحاب الحديث. انتهى.

و عن بعض نسخ إكمال الدين، و الخصال: أحمد بن محمد بن الحسن القطّان، و كان شيخاً لأصحاب الحديث، ببِلد الرى. و يعرف ب: أبي عليّ بن عبد ربّه. و استظهر بعضهم كونه من مشايخ الصدوق عليه السلام و هو كذلك. فإنّه معدود صريحاً من مشايخه، كما لا يخفى على من راجع الفائدة الرابعة من خاتمة كتابنا هذا. و حينئذ فيكون حديث الرجل من الحسن أقلّاً.

و العجب كلّ العجب من استظهار السيّد صدر الدين، صاحب الوافى، فى حواشيه على منتهى المقال، كون الرجل عامياً. و استشعر ذلك من قول الصدوق فى عبارة الأمالى الأخيرة: شيخ لأصحاب الحديث يقال له .. إلى آخره، قال: و إلّا فكيف يجامع كونه شيخاً الجهالة. ثمّ قال: و وصفه ب: العدل يؤيّد كونه عامياً. انتهى. و هو من غرائب الكلام. و ما كنت لأوثر صدور مثله؛ فإنّ كون الرجل من شيوخ الصدوق المعروفين ممّا لا شبهة فيه، و إكثاره الرواية عنه و التزامه بالترضى عليه كاشف عن جلاله الرجل. و كيف يترضى الصدوق عليه السلام على العامى؟ و كيف يكثر الرواية عنه؟ ثمّ من أين استفاد دلالة قوله: يقال له على جهالته؛ ضرورة أنّ غرضه أنّه معروف ب: أبي عليّ بن عبد ربّه، و يقال عند التسمية: أحمد بن الحسن القطّان. و أغرب من ذلك كلّ استفادته من وصف الصدوق عليه السلام له ب: العدل كونه عامياً؛ فإنّه ممّا يضحك الثكلى. و كيف يصف الصدوق عليه السلام العامى بالعدل؟! إن هذا إلّا اختلاق، غفر الله تعالى لنا و له و لجميع المؤمنين و المؤمنات.^۱

«در مورد ایشان مطلبی نیافتیم مگر اینکه مرحوم صدوق از او زیاد روایت نقل کرده است در حالی که بر او ترضی کرده است. جزء مشایخ مرحوم صدوق بودن و ترضی مرحوم صدوق بر او، شاهد بر وثاقت مترجم می‌باشد.

مرحوم صدوق فرمودند: او شیخ بزرگ اصحاب حدیث بود، و در بعضی نسخ کمال الدین و خصال او بزرگ اصحاب حدیث در بلد ری بود، و بعضی چنین استفاده کردند که او از مشایخ مرحوم صدوق است و اینچنین هم است پس بدرستی او صریحاً از مشایخ مرحوم صدوق شمرده شده است پس لااقل حدیث او حسن است.

عجب از سید صدر الدین در حاشیه بر منتهی المقال که چنین بدست آورده‌اند که او از عامه است و آن را از عبارت امالی بدست آورده: او شیخ اصحاب حدیث بود...، گفت: وثاقت با جهالت که جمع نمی‌شود سپس گفت: توصیف او به عدل، عامی بودن او را تأیید می‌کند. و این از غرائب کلام است و انتظار چنین حرفی از ایشان نداشتیم؛ اینکه ایشان از مشایخ معروف مرحوم صدوق است شکی در آن نیست، و اکثار روایت مرحوم صدوق از او و ملتزم بودن مرحوم صدوق به ترضی بر او کاشف از جلالت او است و چطور مرحوم صدوق بر عامی ترضی کند و چطور از عامی روایات زیادی نقل کند؟ و چطور از «یقال له» جهالت او را استفاده کرده است؛ به ضرورت اینکه غرض او این بوده که او معروف به ابو علی بن عبد ربّه است و هنگام تسمیه گفته می‌شود: احمد بن حسن قطّان.

و غریبتر از آن استفاده کردن از توصیف مرحوم صدوق به عدل اینکه او عامی است این چیزی است که مصیبت- زده هم از آن خنده‌اش می‌گیرد و چطور مرحوم صدوق عامی را به عدل توصیف کند؟!»

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

مما لا ريب فيه بأنّ المترجم من مشايخ الصدوق عليه السلام، و أيضا مما لا نقاش فيه بأنّ الطائفة لا تترحم و لا تترضّى على غير الإمامي الاثنى عشرى، و قد ذكرنا ترضّى - الصدوق على المترجم مرارا و تكرارا، و أشرنا إلى مواضع ذلك، و الكثير من رواياته تدلّ دلالة صريحة على كونه من الإماميّة، و مجموع هذه الجهات الثلاثة توجب الاطمئنان بأنّه إمامي حسن، و تعبیر الصدوق عليه السلام عن المترجم: بأنّه شيخ لأصحاب الحديث .. كما يحتمل أن يكون إشارة إلى عاميّة، كذلك يحتمل قوياّ أنّه تعريف به و مدح، و أنّه ليس راويا كسائر الرواة، بل هو شيخ حديث، و هذا الاحتمال هو الراجح عندي، و كذلك وصفه ب: العدل، و إن كان الغالب في استعمال هذه الكلمة هو استعمالها من العامّة، و لكنّ التأمل يقضى بأنّ الراوى لمّا كان مجهولا عند تلامذة الصدوق أراد التعريف عنه بأنّه: شيخ لرواة الحديث، و أنّه: عدل، نعم لو كان التعبير ب: المعدل، كان الظهور في العاميّة أقوى، فتلخص بأنّ الراجح عندي إماميته و حسنه، و أنّ رواياته من جهته حسان، و الله العالم بحقيقة العباد.^۱

«شکی نیست که مترجم از مشایخ مرحوم صدوق است و همچنین از آنچه در ان اشکالی نیست اینکه علمای شیعه ترضی و ترحم بر غیر امامی اثنی عشری نمی‌کنند و ما ترضی مرحوم صدوق بر مترجم را بارها ذکر کردیم و به آن مواضع اشاره کردیم و اکثار روایت از ایشان صراحت در امامی بودن او دارد و مجموع این جهات سه‌گانه موجب اطمینان به این می‌شود که او امامی و حسن است و تعبیر مرحوم صدوق از مترجم به اینکه او شیخ اصحاب حدیث است همچنان که احتمال دارد که اشاره باشد به عامی بودن او همچنین به احتمال قوی تعریف و مدح از او می‌باشد و این احتمال نزد من راجح است و همچنین است توصیف او به عدل اگر چه استعمال غالب آن برای عامی است لکن تأمل اقتضا دارد از آن جهت که راوی نزد تلامذ مرحوم صدوق مجهول بوده است مرحوم صدوق اراده کرده تعریف او را به اینکه او شیخ اصحاب حدیث و عدل است. آنچه نزد من راجح است اینکه او امامی و حسن است و روایات او از جهت او حسن است.»

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت اوصیا و حجج الهی بعد از حضرت موسی علیه السلام

ادامه بررسی سند روایت اول:

حسن بن علی سکری:

ایشان در سند روایات به دو عنوان نقل شده است: حسن بن علی بن الحسین و در بعضی مصادر حسن بن الحسین. او جزء ادبای عامه است و عامه هم او را توثیق کردند اما علمای شیعه نسبت به او مطلبی نفرمودند.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

فهو موثق ظاهراً إن جعلنا رواية الصدوق أماره حسنة، و إلا يعدّ مجهول الحال، و عليه فتكون روايته حسنة، فتفتن.^۱ «او ظاهراً موثق است اگر روایت کردن مرحوم صدوق از او را نشانه حسن بدانیم. در غیر این صورت او مجهول شمرده می‌شود، و بنابراین روایت او حسن است.»

محمد بن زکریا بصری:

نظر مرحوم نجاشی:

و كان هذا الرجل وجهاً من وجوه أصحابنا بالبصرة، و كان أخبارياً واسع العلم. و صنف كتباً كثيرة. و قال لي أبو العباس بن نوح: إنني أروى عن عشرة رجال عنه. له كتب، منها: الجمل الكبير، و الجمل المختصر، و كتاب صفين الكبير، و كتاب صفين المختصر، مقتل الحسين عليه السلام، كتاب النهر، كتاب الأجواد، كتاب الوافدين، مقتل أمير المؤمنين عليه السلام، أخبار زيد [عليه السلام]، أخبار فاطمة عليها السلام و منشؤها و مولدها، كتاب الجبل.^۲

«ایشان از شخصیت‌های شیعه در بصره بود، و اخباری بود و علم بسیاری داشت و کتب زیاد تصنیف کرد: جمل کبیر، جمل مختصر، صفین کبیر، صفین مختصر، مقتل حسین علیه السلام، نهر، اجواد، وافدین، مقتل امیر المؤمنین علیه السلام، اخبار زید، اخبار فاطمه علیهما السلام و ولادت ایشان، جبل»

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲۰، ص ۱۱۱

۲ رجال النجاشی، ص ۳۴۶

و علی کلّ حال فمفاد ما سمعت کون الرجل من الحسان لکونه امامیا ممدوحا بمدح معتدّ به سمعته من النجاشی و لذا جعله فی الوجیزه و البلغه ممدوحا و عدّه فی الحاوی فی فصل الحسان لکنّا نبنی علی وثاقته لقول ابن النّديم فی فهرسته فی حقّه أنّه کان ثقةً صادقاً التّمييز.^۱

«به هر حال پس مفاد آنچه شنیدیم که ایشان از حسان است به جهت اینکه امامی و ممدوح است به مدحی که مورد اعتماد است از مرحوم نجاشی و به همین جهت او را در وجیزه و بلغه ممدوح قرار دادند و در حاوی در فصل حسان قرار دادند لکن ما بنا را بر وثاقت او می‌گذاریم به جهت قول ابن ندیم در فهرست در حق او: او ثقة و صادق بود.»

به نظر ما توثیق عامه نمی‌تواند مستند توثیق باشد و همان کلام نجاشی در مورد ایشان در توثیق ایشان کفایت می‌کند.

جعفر بن محمد بن عماره:

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

أهمّل ذکر المعنون أرباب الجرح و التعديل فهو مهمّل، و رواياته سديدة و يستشّم منها حسن عقيدته و صلاحه، و لا یبعد عدّه لذلك حسناً، و الله العالم.^۲

«ارباب جرح و تعدیل در مورد ایشان هیچ بحثی نکردند لذا ایشان مهمل است، و روایات او سدید است و از روایاتش حسن عقیده و صالح بودن او استفاده می‌شود لذا بعید نیست به همین جهت او را حسن شمرد.»

محمد بن عماره: از ایشان اصلاً نامی برده نشده است.^۳

این روایت از جهت سند دارای اشکال است چون افراد مجهول و مهمل در سند آن می‌باشد اما متن شواهد دارد و چون آنچه مورد نظر می‌باشد اثبات اصل غیبت حجج الهی است لذا این روایت هم می‌تواند جزء یکی از روایات ثابت کننده غیبت حجج الهی باشد لذا ما متن این روایت را به جهت وجود شواهد دیگر قبول می‌کنیم.

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳، ص ۱۱۷

۲ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱۶، ص ۳۰

۳ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۷، ص ۲۵۴

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت اوصیا و حجج الهی بعد از حضرت موسی علیه السلام

بررسی سند حدیث دوم:

حدثني بذلك أبو الحسن أحمد بن ثابت الدواليनी بمدينة السلام عن محمد بن الفضل النحوي عن محمد بن علي بن عبد الصمد الكوفي عن علي بن عاصم عن محمد بن علي بن موسى عن أبيه عن آبائه عن الحسين بن علي عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله

ابو الحسن احمد بن ثابت دواليनी:

ایشان توثیق خاص ندارد الا اینکه جزء مشایخ مرحوم صدوق است و به همین جهت باید او را جزء حسان قرار دهیم.^۱

محمد بن فضل نحوی:

ایشان مهمل است البته سنخ روایتی که نقل می‌کند دلالت بر حسن او می‌کند.

مرحوم نمازی می‌فرماید: له حدیث شریف فی الائمه الاثنی عشر.

محمد بن علی بن عبد الصمد کوفی:

در مورد او چیزی در کتب رجالی بیان نشده است، در بشاره المصطفی از او تعبیر به الشیخ العابد شده است.^۲

علی بن عاصم: ایشان شخصیت بزرگی است، در مورد او تعبیر به شیخ شیعه شده است.

مرحوم خوئی می‌فرماید:

لا ريب في جلاله الرجل إلا أنه لم تثبت وثاقته، ثم إنه تخيل بعضهم اتحاد علي بن عاصم هذا مع علي بن عاصم بن صهيب الذي حكاه الميرزا في الوسيط عن التقريب و الذهبی، و هذا خیال فاسد.^۳ «شکی در جلالت ایشان نیست. اما وثاقتش ثابت نیست، بعضی گمان کردند او با علی بن عاصم بن صهیب متحد است و این گمانی باطل است.»

۱ رجوع شود: تنقیح المقال، ج ۵، ص ۳۰۵

۲ مستدرکات علم الرجال، ج ۷، ص ۳۳۶

۳ معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۷۱

این روایت از جهت سند دارای اشکال بود اما نیازی هم به بررسی سندی ندارد چون قوت متن دارد البته ارتباط این روایت با بحث غیبات انبیاء روشن نمی‌باشد.

غیبت حضرت عیسی علیه السلام

روایت اول:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى الْجَلُودِيُّ الْبَصْرِيُّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَطِيَّةَ الشَّامِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنُ سَعِيدٍ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ وَكَانَ قَارِئًا لِلْكِتَابِ قَالَ: قَرَأْتُ فِي الْأَنْجِيلِ يَا عِيسَى جِدِّ فِي أَمْرِي وَ لَا تَهْزَلْ وَ اسْمَعْ وَ اطْعِ يَا ابْنَ الطَّاهِرَةِ الطَّهْرِ الْبَكْرِ الْبَتُولِ أَنْتَ مِنْ غَيْرِ فَحُلِّ اَنَا خَلَقْتُ آيَةً لِلْعَالَمِينَ فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَى فَتَوَكَّلْ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ فَسِرْ لِأَهْلِ سُورِيَا بِالسَّرِيَانِيَّةِ بَلِّغْ مَنْ بَيْنَ يَدَيْكَ أَنِّي أَنَا اللَّهُ الدَّائِمُ الَّذِي لَا أَزُولُ صَدِّقُوا النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ صَاحِبَ الْجَمَلِ وَ الْمِدْرَعِ وَ التَّاجِ وَ هِيَ الْعِمَامَةُ وَ النَّعْلَيْنِ وَ الْهَرَاوَةَ وَ هِيَ الْقَضِيبُ الْأَنْجَلِ الْعَيْنَيْنِ الصَّلْتِ الْجَبِينِ الْوَاضِحِ الْخَدَيْنِ الْأَفْنَى الْأَنْفِ مَفْلَجِ الشَّيَا كَأَنَّ غُنْقَهُ إِبْرِيقُ فِضَّةٍ كَأَنَّ الذَّهَبَ يَجْرِي فِي تَرَاقِيهِ لَهُ شَعْرَاتٌ مِنْ صَدْرِهِ إِلَى سُرَّتِهِ لَيْسَ عَلَى بَطْنِهِ وَ لَا عَلَى صَدْرِهِ شَعْرٌ أَسْمَرُ اللَّوْنِ دَقِيقَ الْمَسْرُوبَةِ شَتْنِ الْكَفِّ وَ الْقَدَمِ إِذَا التَّفَتَ التَّفَتَ جَمِيعاً وَ إِذَا مَشَى فَكَأَنَّمَا يَتَقَلَّعُ مِنَ الصَّخْرِ وَ يَنْحَدِرُ مِنْ صَبَبٍ وَ إِذَا جَاءَ مَعَ الْقَوْمِ بَذَّهْمُ عَرْقِهِ فِي وَجْهِهِ كَاللَّوْثِ وَ رِيحُ الْمِسْكِ تَنْفُجُ مِنْهُ لَمْ يَرِ قَبْلَهُ مِثْلُهُ وَ لَا بَعْدَهُ طَيْبُ الرِّيحِ نِكَاحُ النِّسَاءِ ذُو النَّسْلِ الْقَلِيلِ إِنَّمَا نَسْلُهُ مِنْ مُبَارَكَةٍ لَهَا بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ لَا صَحْبٌ فِيهِ وَ لَا نَصَبٌ يَكْفُلُهَا فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا كَفَلَ زَكْرِيَّا أَمَّا لَهَا فَرُخَانِ مُسْتَشْهَدَانِ كَلَامُهُ الْقُرْآنُ وَ دِينُهُ الْإِسْلَامُ وَ أَنَا السَّلَامُ فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ وَ شَهِدَ أَيَّامَهُ وَ سَمِعَ كَلَامَهُ قَالَ عِيسَى يَا رَبِّ وَ مَا طُوبَى قَالَ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَنَا غَرَسْتُهَا بِيَدِي تُظِلُّ الْجَنَانَ أَصْلُهَا مِنْ رِضْوَانِ مَاؤُهَا مِنْ تَسْنِيمٍ بَرْدُهُ بَرْدُ الْكَافُورِ وَ طَعْمُهُ طَعْمُ الزَّنَجِيلِ مَنْ شَرِبَ مِنْ تِلْكَ الْعَيْنِ شَرْبَةً لَا يَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا فَقَالَ عِيسَى عليه السلام اللَّهُمَّ اسْقِنِي مِنْهَا قَالَ حَرَامٌ يَا عِيسَى عَلَى الْبَشَرِ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْهَا حَتَّى يَشْرَبَ ذَلِكَ النَّبِيُّ وَ حَرَامٌ عَلَى الْأُمَمِ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْهَا حَتَّى تَشْرَبَ مِنْهَا أُمَّةٌ ذَلِكَ النَّبِيُّ يَا عِيسَى أَرْفَعَكَ إِلَى ثُمَّ أَهْبِطُكَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لِتَرَى مِنْ أُمَّةٍ ذَلِكَ النَّبِيُّ الْعَجَائِبِ وَ لِتَعِينَهُمْ عَلَى اللَّعِينِ الدَّجَالِ أَهْبِطُكَ فِي وَقْتِ الصَّلَاةِ لِتَصَلِّيَ مَعَهُمْ إِنَّهُمْ أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ وَ كَانَتْ لِلْمَسِيحِ عليه السلام غَيْبَاتٌ يَسِيحُ فِيهَا فِي الْأَرْضِ فَلَا يَعْرِفُ قَوْمُهُ وَ شِيعَتُهُ خَبَرَهُ ثُمَّ ظَهَرَ فَأَوْصَى إِلَى شَمْعُونَ بْنِ حَمُّونَ عَ فَلَمَّا مَضَى شَمْعُونُ غَابَتِ الْحُجُجُ بَعْدَهُ - وَ اسْتَدَّتِ الطَّلَبُ وَ عَظُمَتِ الْبُلُوى وَ دَرَسَ الدِّينُ وَ ضُيِّعَتِ الْحَقُوقُ وَ أُمِيتَتِ الْفُرُوضُ وَ السُّنَنُ وَ ذَهَبَ النَّاسُ يَمِينًا وَ شِمَالًا لَا يَعْرِفُونَ أَيَّاً مِنْ أَىِّ فَكَانَتِ الْغَيْبَةُ مَائَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ سَنَةً.^٢

«حماد بن عبد الله بن سليمان که مردی اهل مطالعه بود می گوید: در انجیل چنین خوانده‌ام: ای عیسی! در کار من کوشا باش و بیهودگی مکن و بشنو و اطاعت کن، ای فرزند طاهره پاکیزه باکره بتول! من تو را بدون مرد از

١ من کلام المصنّف.

٢ کمال الدین و تمام النعمة، ج ١، ص ١٥٩

بطن مریم آفریدم، تو را آفریدم تا نشانه‌ای برای جهانیان باشی، پس فقط مرا بپرست و بر من توکل کن، کتاب را با دست توانا بگیر و آن را برای مردم سوریا و سریانی تفسیر کن و به آنها بگو که من خدای دائمی هستم که هیچ زوالی ندارد. پیامبر امّی^۱ را تصدیق کنید همان که سوار بر شتر است و زره بر تن و تاج که همان عمامه باشد بر سر و نعلین در پا و چوبدستی که همان تازیانه باشد در دست دارد. دو چشمش گشاده و گیراست و پیشانی‌اش صاف و گونه‌هایش درخشنده و بینی‌اش راست و قلمی و دندانهایش گشاده است، گردنش مانند یک تَنگ نقره صاف و درخشنده است؛ گویا از دو طرف گلپیش طلا موج می‌زند. یک رشته موی لطیف از سینه تا نافش کشیده شده است و شکم و سینه‌اش مو ندارد، گندمگون است و انگشتانش باریک و کفّ و قدم مبارکش ستر است، چون به کسی التفات کند به تمام بدن متوجّه او می‌شود و چون راه رود سنگین و با وقار است و گویا پای از صخره می‌کند و از بلندی فرود می‌آید. چون به همراه قومی در آید سربلند و چیره بر ایشان است و عرق روی مبارکش مانند لؤلؤ و مروارید است و رائحه مشک از او می‌تراود، پیش از او و پس از وی مانند او دیده نشده است، خوش - بو و ازدواج‌کننده با زنان و کم فرزند است، نسل او از وجود مبارکه‌ای است که بیتی در بهشت دارد که در آن خستگی و ضجه نیست، در آخر الزّمان او را کفالت کند، همچنان که زکریّا مادر تو را کفالت کرد، برای او دو فرزند عزیز است که در راه خدا شهید شوند، کلام او قرآن است و دینش اسلام و من نیز سلامم، و خوشا به حال کسی که زمان وی را دریابد و شاهد ایّام وی باشد و کلامش را بشنود.

عیسی علیه السلام گفت: بار خدایا! طوبی چیست؟ فرمود: درختی در بهشت است که من به قدرت خود آن را کاشته‌ام و آن بر همه بهشت سایه دارد و ریشه‌اش از رضوان و آبش از تسنیم است خنکی آن مانند کافور و طعمش طعم زنجبیل است و هر که از آن جرعه‌ای نوشد هرگز تشنه نگردد. عیسی علیه السلام گفت: بار خدایا! مرا از آن چشمه سیراب کن. فرمود: ای عیسی! بر بشر حرام است که از آن چشمه بنوشد تا آن که آن پیامبر از آن بنوشد و بر امّت‌ها حرام است که از آن بنوشند تا آنکه امّت آن پیامبر از آن بنوشد، ای عیسی من تو را به جانب خود بالا می‌برم و در آخر الزّمان به زمین فرو می‌فرستم تا شگفتیهای امّت آن پیامبر را ببینی و آنها را بر دفع دجّال لعین کمک کنی، تو را در وقت صلاه فرو می‌فرستم تا با ایشان نماز بخوانی. به راستی که آنها امّت مرحومه هستند.

و برای عیسی علیه السلام چندین غیبت بود که ناشناس در زمین گردش می‌کرد و قوم و شیعیانش خبری از او نداشتند بعد از آن ظهور کرد و شمعون بن حمون علیه السلام را وصیّ خود ساخت و چون شمعون درگذشت، حجّتهای پس از وی غایب بودند، و جستجوی آنها سخت شد و بلوای عظیم شد و دین مندرس و حقوق ضایع گردید و واجبات و مستحبات الهی از بین رفت و مردم به این طرف و آن طرف می‌رفتند و هیچ چیز را نمی‌شناختند و این غیبت دوپست و پنجاه سال بطول انجامید.»

۱ مرحوم مجلسی در بحار الانوار در مورد خواندن و نوشتن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بحث می‌کنند و نقل می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله به هفتاد و دو زبان می‌خوانده و می‌نوشته است.

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت حضرت عیسی علیه السلام

بررسی سند روایت اول:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى الْجَلُودِيُّ الْبَصْرِيُّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَطِيَّةَ الشَّامِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدٍ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ وَكَانَ قَارِئًا لِلْكِتَابِ قَالَ:

این روایت به معصوم ختم نمی‌شود بلکه حماد بن عبد الله بن سلیمان راوی آن از انجیل می‌باشد. کتب انجیل و توراتی که الآن وجود دارد تحریف شده است.^۱ اما کعب الاحبار منکر تحریف بود و می‌گفت: توراتی دارم که بر موسی نازل شد که حتی ذهبی هم به او اعتراض می‌کند که مگر می‌شود تورات غیر محرف را داشته باشد.

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی: ایشان توثیقی ندارد.

مرحوم نمازی می‌فرماید:

قد أكثر الصدوق من الرواية عنه في كتبه مترضيا و مترحما عليه. و منه يظهر حسن حاله بل جلاله شأنه. و عن المجلسي الأول الجزم بأنه من مشائخ الصدوق و هو في محله. و قد يظهر من بعض الروايات روايته عن الحسين بن روح نائب الحجّة عليه السلام. و من رواياته رواية وصف الإمامة المفصلة المنقولة عن الرضا عليه السلام. و روى حديث اللوح عن جابر. و يروى من كتاب الطبرسي في مكارم الأخلاق الفصل الأول من الباب الأول.^۲

«مرحوم صدوق از او در کتبش بسیار روایت نقل کرده در حالی که بر او ترضی و ترحم کرده است و از این حسن حال او و بلکه جلالت شأن او استفاده می‌شود. مرحوم صدوق به جمع‌آوری روایات پرداختند و حتی از ناصبی هم روایت نقل کردند لذا نمی‌توان هر کسی را به جهت اینکه جزء مشایخ مرحوم صدوق است توثیق کرد البته در مورد ترضی و ترحم مرحوم صدوق بعضی مانند مرحوم مامقانی بر این مبنا هستند که ترضی و ترحم ایشان نشان حسن شخص است. مرحوم مجلسی اول با جزم می‌فرماید: او از مشایخ مرحوم صدوق است. ایشان آن روایت مفصل در مورد امامت را از امام رضا علیه السلام نقل کرده است. و حدیث لوح را نقل کرده است. و مرحوم طبرسی در مکارم الاخلاق از او روایت نقل کرده است.»

۱ سیر اعلام النبلاء

۲ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۶، ص ۳۵۹

از سنخ روایاتی که ایشان نقل می‌کند، حسن حال و سلامت عقیده او استفاده می‌شود.

ابو احمد عبد العزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی بصری:

مرحوم نمازی می‌فرماید: **ثقة بالاتفاق**.^۱

محمد بن عطیه شامی: ایشان مهمل است.

عبد الله بن عمرو بن سعید بصری: ایشان هم در کتب رجالی ذکر نشده است.^۲

هشام بن جعفر: ایشان هم در کتب رجالی ذکر نشده است.^۳

حماد بن عبد الله بن سلیمان:

ممکن است حماد بن ابی سلیمان باشد به هر حال مطلبی در مورد ایشان نیز نمی‌باشد.

پس سند روایت ضعیف است اما روایت در مورد بشارت به آمدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بخشی از آن در مورد با آخر الزمان و بخش دیگر آن هم در مورد غیبت حضرت عیسی علیه السلام و اوصیای بعد از او می‌باشد که بر هر سه بخش شواهد بسیاری از روایات هست لذا ما این روایت را رد نمی‌کنیم.

روایت دوم غیبت حضرت عیسی علیه السلام

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَقِيَ النَّاسُ بَعْدَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليه السلام خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْ سَنَةٍ بِلَا حُجَّةٍ ظَاهِرَةٍ.^۴

«معاویة بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: بعد از عیسی بن - مریم علیهما السلام مردم دویست و پنجاه سال بدون حجت ظاهر گذرانیدند.»

بررسی سند روایت:

محمد بن حسن بن احمد بن ولید:

۱ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۴، ص ۴۴۷

۲ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۵، ص ۶۳

۳ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۱۵

۴ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۶۱

ایشان استاد و مورد توجه مرحوم صدوق به طوری که سعی می‌فرماید که در نظراتش خلاف ایشان نباشد.

محمد بن حسن صفار: در جلالت ایشان بحثی نیست.

سعد بن عبد الله اشعری:

ایشان هم شخصیت معتبری هستند و موفق به تشرف خدمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه شدند و سؤالات خود را با امام مطرح و جواب آن‌ها را گرفتند.

ایوب بن نوح: مرحوم مامقانی می‌فرماید: ثقة بالاتفاق.

عبد الله بن مغیره: نظر مرحوم نجاشی: ثقة ثقة لا يعدل به احد من جلالته و دینه و ورعه.^۱

سعد بن ابی خلف: ایشان هم مشکلی ندارد.

معاویه بن عمار: مرحوم خوئی در مورد ایشان مفصل بحث کردند و ایشان هم ثقة هستند.

روایت سوم غیبت حضرت عیسی علیه السلام

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ بَيْنَ عِيسَى وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام خَمْسُمِائَةِ غَامٍ مِنْهَا مِائَتَانِ وَخَمْسُونَ غَامًا لَيْسَ فِيهَا نَبِيٌّ وَ لَا غَالِمٌ ظَاهِرٌ قُلْتُ فَمَا كَانُوا قَالَ كَانُوا مُتَمَسِّكِينَ بِدِينِ عِيسَى عليه السلام قُلْتُ فَمَا كَانُوا قَالَ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ عليه السلام وَ لَا يَكُونُ الْأَرْضُ إِلَّا وَ فِيهَا غَالِمٌ.^۳

«يعقوب بن شعيب از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: بین عیسی و محمد عليه السلام پانصد سال فاصله بود که در دویست و پنجاه سال آن پیامبر و یا عالمی آشکار نبود، راوی گوید: در این مدت مردم چه می‌کردند؟ فرمود به دین عیسی عليه السلام عمل می‌کردند، گفتم: چه حالی داشتند؟ فرمود: مؤمن بودند، سپس فرمود: زمین هیچ گاه از عالم خالی نمی‌ماند.»

مرحوم صدوق می‌فرماید:

۱ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۲۴

۲ معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۱۶

۳ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۶۱

و كان ممن ضرب في الأرض لطلب الحجّة سلمان الفارسي رضي الله عنه فلم يزل ينتقل من عالم إلى عالم و من فقيه إلى فقيه و يبحث عن الأسرار و يستدل بالأخبار منتظرا لقيام القائم سيد الأولين و الآخرين محمد ﷺ أربعمائه سنة حتى بشر بولادته فلما أيقن بالفرج خرج يريد تهامة فسبى^١.

«و از جمله کسانی که در جستجوی حجت الهی در زمین سفرها کرد سلمان فارسی رضي الله عنه بود که پیوسته از نزد عالمی به نزد عالمی دیگر و از نزد فقیهی به نزد فقیه دیگری می‌رفت و جستجوی اسرار و رموز الهی می‌کرد و به اخبار انبیاء گذشته استدلال می‌کرد و چهار صد سال در انتظار قیام قائم سید اولین و آخرین محمد ﷺ بود تا آنکه مزده ولادتش را دادند و چون به فرج یقین کرد رهسپار حجاز و تهامة گردید و اسیر شد.»

تمام روایاتی که مرحوم صدوق نقل کردند در مورد غیبت حجج الهی بود پس در مورد غیبت امام زمان ﷺ نیز جای سؤال و استبعاد نیست چون حجج الهی دیگر هم غائب بودند.

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت حضرت عیسی علیه السلام

بررسی سند روایت سوم:

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ

يعقوب بن شعيب:

از ایشان ۱۴۲ روایت در کتب اربعه نقل شده است. ایشان اگر یعقوب بن شعیب بن میثم تمار باشد، ثقه است ولی اگر یعقوب بن شعیب بن حداد باشد یا یعقوب بن شعیب بن قاسم باشد، مهمل است^۱ اما به جهت داشتن شواهد زیاد و مضمون قوی این روایت را قبول می‌کنیم.

مرحوم والد ما^۲ پس از نقل غیبات انبیاء می‌فرماید:

كان لعيسى بن مريم عليه السلام غيبات يسبح في الأرض و لا يعرف قومه و شيعته خبره، ثم ظهر فاوصى الى شمعون الصفاء بن حمون فلما مضى شمعون غابت الحجج بعده فاشتد الطلب و عظمت البلوى و درس الدين و اضيعت الحقوق و اميتت الفروض و السنن و ذهب الناس يمينا و شمالا لا يعرفون أيا من أى فكانت هذه الغيبة ۲۵۰ سنة. و فى بعض الروايات. انه غاب عن قومه الى أراضى الشامات و مصر ۱۲ سنة. و عن ابن الاثير: ان مريم سلمت عيسى الى صباغ يتعلم عنده فاجتمع عند الصباغ ثياب متعددة و عرض له حاجة. فقال للمسيح: هذه ثياب مختلفة الألوان و قد جعلت فى كل ثوب منها خيطا على اللون الذى يصبغ به فاصبغها. فقال: أين هي؟ قال: فى هذا. فاخذها المسيح و القاها فى حب واحد فلما جاء الصباغ سأله عن الثياب فقال: صبغتها. فقال: أين هي؟

قال: فى هذا الحب. قال: كلها؟ قال: نعم قال: لقد أفسدتها على أصحابها. و تغيظ عليه فقال المسيح: لا تعجل و انظر اليها. فقام و أخرجها فوجد كل ثوب منها على اللون الذى أراد صاحبه فتعجب الصباغ منه و علم ان ذلك من الله^۳. و فيه انه لما بلغ ۳۰ سنة فاوحى الله اليه أن ابرز للناس فادعهم الى الله و داو المرضى و الزمنى و الأكمه و الأبرص و غيرهم من المرضى. ففعل ما أمر به و أحبه الناس و كثر أتباعه. و فى أتباعه و أصحابه أقوال: قيل هم الصباغ الذى تقدم. و قيل: كانوا صيادين. و قيل: ملاحين و الله أعلم.

۱ رجوع شود: مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۲۷۴ و معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۱۴۰

۲ مرحوم آیت الله محمد رضا طبسی نجفی رحمه الله؛ پدر استاد نجم الدین مروجی طبسی (دامت برکاته)

۳ الكامل فى التاريخ، ج ۱، ص ۱۰۸

و كانت عدتهم ١٢ رجلا و كان له صديق اسمه عازر فمرض فارسلت اخته الى عيسى: ان عازر يموت فسار اليه و بينهما ثلاثة أيام فوصل اليه و قد مات منذ ثلاثة أيام فاتى قبره فدعا له فعاش و بقى حتى ولد له. و أحيى امرأه و عاشت و ولد لها. و أحيى سام بن نوح و كان يوما مع الحواريين يذكر نوحا و الغرق و السفينة قالوا له: لو بعثت لنا من شهد ذلك. فاتى تلا و قال: هذا قبر سام بن نوح ثم دعا الله فقام و قال: قد قامت القيامة؟ فقال المسيح: لا ولكن دعوت الله فاحياك. فسأله فاخبرهم. ثم دعا ميتا و أحيى عزير النبی قال له: بنو اسرائيل احيى لنا عزيرا و إلا أحرقتك فدعا الله فعاش فقالوا: ما تشهد لهذا الرجل قال: أشهد انه عبد الله و رسوله. و أحيى يحيى بن زكريا و أحيى غير ذلك ممن ذكرنا.

و فى ص ١١٠ يقول: اختلف العلماء فى موته قبل رفعه الى السماء فقليل: رفع و لم يمت و قيل: توفاه الله ثلاث ساعات ثم أحياه و رفعه. «قلت»: و الصواب ما قاله عز و جل فى التنزيل: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ». و فى ج ١ من تفسير «ابن كثير» المتوفى سنة ٧٧٤

ص ٣٦٦ يقول: اختلف المفسرون فى قوله تعالى «إِنِّى مُتَوَفِّىكَ وَ رَافِعَكَ إِلَیَّ» فقال قتادة عن ابن عباس و غيره هذا من المقدم و المؤخر تقديره انى رافعك الى و متوفيك يعنى بعد ذلك. و قال على بن أبى طلحة عن ابن عباس: انى متوفيك أى مميتك. و قال محمد بن اسحاق عمن لايتهم عن وهب بن منبه قال: توفاه الله ثلاث ساعات من أول النهار حين رفعه الله. قال ابن اسحاق. و النصرى يزعمون ان الله توفاه سبع ساعات ثم أحياه. و عن مسطر الوراق: انى متوفيك من الدنيا و ليس بوفاء موت و كذا قال ابن جرير توفاه ثم هو رفعه و قال الأكثرون: المراد بالوفاء هاهنا النوم كما قال تعالى «وَهُوَ الَّذِى يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ» الى أن يذكر قوله تعالى «وَبِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ» «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» الى قوله «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» الآية يقول: و الضمير عايد على عيسى بن مريم أى و ان من أهل الكتاب إلا ليؤمنن بعيسى و ذلك حين ينزل الى الأرض قبل يوم القيامة على ما سيأتى بيانه.

«أقول»: قد عرفت انه ينزل بعد ظهور (المهدى المنتظر) بمنصب الوزارة له لا الامارة و الرسالة.^١

«حضرت عيسى عليه السلام» چندین غیبت داشت که به طور ناشناس در زمین می‌گشت و اقوام و پیروانش خبری از او نداشتند. بعد از آن ظهور کرد و شمعون بن حمون عليه السلام را وصی خود قرارداد. چون شمعون درگذشت، حجت‌های پس از وی غایب بودند، فتنه عظیمی روی داد و دین مندرس و حقوق ضایع گردید و واجبات و مستحبات الهی از بین رفت و مردم به این طرف و آن طرف می‌رفتند و هیچ چیز را نمی‌شناختند. این غیبت ۲۵۰ سال کشید.

و در بعضی روایات آمده که حضرت عیسی ۱۲ سال از قوم خود غایب شد و به سرزمین شامات و مصر رفت. و ابن اثیر آورده: حضرت مریم حضرت عیسی را تحویل رنگرز داد تا رنگری را فرا گیرد. نزد رنگرز لباس‌های

زیادی جمع شده بود که برای کاری رفت و به مسیح گفت: این لباس‌ها را به رنگ‌هایی که با نخ روی آن تعیین کرده‌ام رنگ کن. مسیح همه را جمع کرده و در ظرف واحدی ریخت. پس چون رنگرز آمد و از لباس‌ها سؤال کرد، فرمود: همه در این ظرف است. گفت: همه‌ی آن‌ها؟! فرمود: بله! گفت: آن‌ها را از بین بردی! و از او دلگیر شد.

مسیح گفت: عجله نکن و به آن‌ها نگاه کن. پس آن‌ها را خارج کرد و دید هر کدام به رنگی که صاحبش خواسته درآمده است. تعجب کرد و دانست که این از جانب خداوند است. پس چون عیسی ۳۰ ساله شد، خداوند به او وحی کرد که دعوتش را برای مردم آشکار کند و آنان را به سوی خدا بخواند و مریض‌ها، زمین‌گیرها، اکمه، ابرص و غیر آن‌ها را مداوا کند. آنچه به آن مأمور شده بود را انجام داد. مردم او را دوست داشتند و پیروان او زیاد شدند. در مورد شغل پیروان و اصحابش چند قول است: رنگرز، صیاد یا ملاح. آنها دوازده نفر بودند.

دوستی به نام عازر داشت که مریض شد. خواهرش را نزد عیسی فرستاد و خبر داد که عازر مریض شده. سه روز طول کشید که نزد او برسد. وقتی رسید، سه روز از مرگش گذشته بود. سر قبرش رفت و برای او و همسرش (که مرده بود) دعا کرد. آنها زنده شدند و مدتی زندگی کردند و صاحب فرزند شدند. همچنین سام بن نوح را زنده کرد. روزی برای حواریان داستان نوح و طوفان و کشتی را نقل نمود. درخواست کردند که کسی را که شاهد ماجرا بوده زنده کند. پس روی تپه‌ای بر سر قبر سام فرزند نوح رفتند و از خداوند تعالی خواست که او را زنده کند. سام زنده شد و گمان کرد که قیامت بر پا شده. حضرت مسیح گفت: نه و لکن خدا را خواندم پس تو را زنده کرد. پس از او سؤال کردند و از اخبار طوفان برایشان گفت. همین طور به دعای او عزیر نبی زنده شد. بنی اسرائیل به او گفتند: اگر عزیر را برایمان زنده نکنی، تو را می‌سوزانیم! به دعای او خداوند تعالی عزیر را زنده کرد. از او پرسیدند: آیا عیسی را تصدیق می‌کنی؟ گفت: شهادت می‌دهم او بنده خدا و رسول او است. و همین طور یحیی بن زکریا و غیر او را هم زنده کرد.

علما در مورد مرگ حضرت عیسی علیه السلام قبل از به آسمان رفتن او اختلاف کردند. پس گفته شده: به آسمان رفت و نمرود و گفته شده: خداوند سه ساعت جان او را گرفت؛ سپس او را زنده کرد و به آسمان برد. به نظر من صحیح آن چیزی است که خداوند در قرآن فرموده است: "او را نکشتند و به صلیب نکشیدند و لکن امر بر آن‌ها مشتبّه شد؛ بلکه خداوند او را به آسمان برد." ابن کثیر می‌گوید: مفسران در مورد تفسیر قول خداوند "إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ" اختلاف دارند. قتاده از ابن عباس و غیر او نقل کرده: این از باب مقدم و مؤخر است و تقدیر آن چنین است: "انی رافعک الی و متوفیک". علی بن ابی طلحه از ابن عباس نقل می‌کند: "انی متوفیک" به معنای ممیتک است.

محمد بن اسحاق از شخصی از وهب بن منبه نقل کرده که گفت: خداوند سه ساعت جان او را گرفت، سپس به آسمان برد. ابن اسحاق گفت: و نصارا گمان می‌کردند که خداوند هفت ساعت جان او را گرفت، سپس او را زنده

کرد. و از مسطر الوراق نقل شده: به معنای توفای از دنیا است و به معنای مرگ نیست. ابن جریر گفت: جان او را گرفت سپس او را به آسمان برد و اکثرا گفتند: مراد از وفات در اینجا خواب است. همانطور که خداوند می‌فرماید: "وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ" تا آنجا که ذکر می‌کند "وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ" و "وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ" تا قول خداوند: "وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ" می‌گوید: و ضمیر "به" به عیسی بن مریم علیه السلام بر می‌گردد یعنی: و هیچ اهل کتابی نیست مگر اینکه به عیسی ایمان می‌آورد. و آن زمان نزول او به زمین قبل از روز قیامت است.

گویم: همانا حضرت عیسی علیه السلام بعد از ظهور برای منصب وزارت نزول می‌کند، نه امارت و رسالت.»

مرحوم والد در مقدمه بحث غیبت انبیاء می‌فرماید:

و ان من تلك الامور الطفيفة التي أخذها علينا الخصم في أمر الغيبة ان هؤلاء القوم لا يجوزون وجود امام مستتر مختلف عن العيون و ذلك عندهم غير مقبول عقلا لأنه محل بالإمامة و الإمام يلزم أن يكون بمرأى و مسمع من الناس و ان هدد بالخطر و خاف ازهاق النفس المحترمة التي خصها الله بكل زلفى و مكرمة و الحقيقة ان الانسان يقف عند ما يريد أن يرد هذا القول أو يقابل هذا القائل! و حقا انه ليحق للانسان أن يستوقف الفكر و يستمع النظر فيما يريد أن يقول، فان كان فى قبال انسان اوتى من المواهب و الادراك ما جعله يفوج بنفسه فى معترك العلم و معمعان العلماء و يخوض حلبات ذوى الفكر و الفضيلة فلا يحتاج أن يكلفها هذا من الاهتمام فان الانسان منح من الله تعالى بالعقل و التمييز فيهما يدرك الحقائق و يتعرف الوقائع و ان كان المقابل غير ذلك فلا يحق للكاتب أن يتناول الى درجة يتفاهم فيها مع غير جنسه فانه غير مكلف بذلك و لا مسئول عنه، و الاول الذى قلنا انه معمور من قبل خالقه تبارك اسمه بالأطاف الشاملة التي أهلتة الى الانخراط فى الطراز الأول من مخلوقات الله تعالى و هو الإنسان الذى كونه تبارك و تعالى و جعله انموذجا جليلا لما خلقه يحق له أن يرعوى و يتبع سلفه فى المعتقدات التى لها المساس التام بجوهر الدين، و نحن معاصر المسلمين عصابة كان عليها أن تتحد و تتفق و تعمل طبق قانون الإسلام المقدس و هو القرآن الكريم (الذى لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه) فاذا كان اعتقادنا بكتابنا على هذا النحو من الايمان فعلينا أن لا نتحداه و لا نشك فيما حواه و ها هو يحدثنا عن عدة وقائع جرت فى سالف الزمن اقتضت فيها الحكمة الالهية غياب قائد القوم أو هاديهم المرشد.

(منها) غيبة آدم عليه السلام و هكذا غيبة موسى عليه السلام فانه صرح بانه غاب عن قومه أربعين ليلة، و كذا يونس عليه السلام الذى احتجب عن قومه ردحا من الزمن أيضا. (وهاك) واقعة الغار التى اختفى فيه الرسول صلى الله عليه وآله لاقتضاء المصلحة فانا ان صدقنا واحدة من هذه وجب علينا التصديق بالآخرى إذ هو سلسلة متوالية ترتبط واحدة منها بالثانية و اذا آمنا بأمر الغار و ما تبعه من القضايا فهو كاف لنا، إذ اللازم هو وجوب الاعتراف بذلك لا فرق بين قصر المدة و طولها و

لم تتفرد الشيعة بتفسير هذه الوقائع و سرد حوادثها التاريخية فهذه تفاسير العامة أيضا تثبتها لنا، إلا أنها تفسر حسب الرغبات و تأول بمقتضى الارادات إلا من شذ.^١

« و از جمله موارد جزئی که مخالفان ما در مسئله غیبت بر علیه ما می گویند اینکه اینها وجود امام غایب که مردم او را نمی بینند را عقلا نمی پذیرند. زیرا غیبت محل به امامت است و امام باید با مردم در ارتباط باشد؛ گر چه در خطر باشد و بترسد که کشته شود. البته کسی که از روی عقل صحبت نمی کند، پاسخی ندارد؛ ولی اگر بخواهیم جواب عاقلانه به او بدهیم، باید گفت:

۰۰۰ برای ما مسلمانان قرآن حجت است که در آن خطایی نیست و نخواهد بود. در قرآن از پیشوایانی صحبت شده که در گذشته به خاطر مصالحی از میان قوم خویش غایب شده اند. از جمله آنها حضرت موسی عليه السلام است که چهل سال از قوم خویش فاصله گرفت. همین طور حضرت یونس عليه السلام مدتی از میان قوم خویش غایب شد. در جریان هجرت در غار نیز از روی مصلحت مدتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفی شد. اگر یکی از این وقایع را تصدیق کنیم، لازم است بقیه را هم بپذیریم؛ زیرا اینها زنجیروار به هم متصل اند. حال اگر جواز اصل غیبت حجج الهی را بپذیریم، فرقی بین کوتاهی یا بلندی زمان آن نیست.

شیعیان در تفسیر این وقایع و بیان حوادث تاریخی تنها نیستند، بلکه تفاسیر اهل سنت نیز آن ها را بیان نموده اند. مگر تفسیرهایی که آیات را از روی هوای نفس تفسیر نموده و به اقتضای تمایلات و خواهش های نفسانی آن حوادث را تأویل کرده اند. این موضوع فعلا مورد بحث ما نیست بلکه می خواهیم اشاره کنیم که موضوع غیبت مورد اعتراف اهل سنت نیز هست و چون حدوث آن را درباره ی گذشتگان باور نمودیم، مانعی ندارد که پس از ایشان نیز حادث شود و همان طور که در گذشته واقع شده، در آینده نیز واقع شود.

دلیل ما بر این مدعا سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: "آنچه در امت های گذشته رخ داد در این امت نیز رخ می دهد، مانند گامی که در پی گام دیگر برداشته شود، یا پیکانی که جای پیکان دیگر قرار گیرد." یا اینکه فرمود: "هر چه در بنی اسرائیل یا امت های پیش رخ داد..."

نکته:

عامه در مورد اعتقاد ما به رجعت اشکال می کنند حال آنکه خود آنان در این زمینه کتاب نوشته اند: ابن ابی الدنيا از علمای عامه در قرن ۳ هجری می باشد که کتابی با عنوان "من عاش بعد الموت" دارد که در آن هم افراد امت های قبل را نام می برد و هم افراد امت اسلام را نام می برد که بعد از مرگ زنده شده اند. «

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

ادامه بیان مرحوم والد^۱ در مقدمه غیبت انبیاء:

و إنما أردنا أن نشير إلى أن الامر مُعترف به من قبلهم أيضا، و اذا اعتقدنا حدوث ذلك فيما سبق من الزمان فلا مانع من حدوثه فيما بعد أيضا، إذ كما وقع في السابق يمكن أن يقع في اللاحق و دليلنا عليه قوله صلی الله علیه و آله (يقع في هذه الامّة ما وقع في الامم السالفة حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة) أو (كلما كان في بني اسرائيل أو في الامم السالفة) الى غير ذلك من الروایات المختلف لفظها المتحد معناها و مآلها، و هذه صحاح القوم و اصولهم المعتبرة تروی ذلك و ترسله ارسال المسلمات راجع البخاری ج ۴ ص ۱۵۸ و ج ۸ ص ۱۲۷ و صحيح مسلم ج ۸ ص ۵۸ و مستدرک الحاكم ج ۱ ص ۱۲۹ فی آخر کتاب العلم فی رواية عبد الله بن يزيد، ج ۴ ص ۴۵۵ و ص ۲۶۹، و فی ینابيع المودة طبع اسلامبول ج ۲ ص ۴۴۲ و فی شرح النهج لابن أبي الحديد طبع مصر ج ۹ ص ۴۱۰ و فی الملاحم و الفتن و غيرها.

و أما أسفارنا فهي مترعة بذلك مملوءة منه لكن هؤلاء لا يقبلونها و لا يعتدون بها لأنها علم اخذ عن أهل بيت محمد صلی الله علیه و آله الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا و أهل بيت محمد صلی الله علیه و آله غير موثقين و لا معتبرين عندهم و شيعتهم قوم لا يؤخذ بكلامهم لأنهم روافض يحبون عليا و آله و حب علي و آله و معاداة أعاديهم بدعة فانا لله و إنا اليه راجعون. (ربنا احكم بيننا و بين قومنا بالحق و أنت خير الحاكمين) (و لنعم الحكم الله و الخصم محمد صلی الله علیه و آله).

«می‌خواهیم اشاره کنیم که اهل سنت نیز به موضوع غیبت اعتراف دارند و چون حدوث آن را درباره‌ی گذشتگان باور نمودیم مانعی ندارد که پس از ایشان نیز حادث شود و همان طور که در گذشته واقع شده در آینده نیز واقع شود. دلیل ما بر این مدعا سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: "آنچه در امت‌های گذشته رخ داد در این امت نیز رخ می‌دهد، مانند گامی که در پی گام دیگر برداشته شود، یا پیکانی که جای پیکان دیگر قرار گیرد." یا اینکه فرمود: "هر چه در بنی اسرائیل یا امت‌های پیش رخ داد..." و غیر آن از روایاتی که از لحاظ لفظ مختلف و از جهت معنا متحد هستند. (یعنی اتفاق مهمی که در دوران امت‌های گذشته افتاده، در امت اسلام هم محقق خواهد شد).

و این صحاح قوم و اصول معتبر آن‌ها است، آن را روایت می‌کنند و مفروغ عنه می‌گیرند: بخاری ج ۴ ص ۱۵۸ و ج ۸ ص ۱۲۷ و صحيح مسلم ج ۸ ص ۵۸ و مستدرک الحاكم ج ۱ ص ۱۲۹ در آخر کتاب علم در روایت عبد

۱ مرحوم آیت الله محمدرضا طبسی نجفی رحمته الله؛ پدر استاد نجم الدین مروجی طبسی (دامت برکاته)

۲ الشيعة و الرجعة، ج ۱، ص ۳۲۷

الله بن یزید، ج ۴ ص ۴۵۵ و ص ۲۶۹، و ینابیع الموده، چاپ اسلامبول ج ۲ ص ۴۴۲ و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید طبع مصر ج ۹ ص ۴۱۰ و در ملاحم و فتن ابن طاووس...

و اما کتاب‌های ما پر از روایاتی است که در مورد غیبت انبیاء علیهم‌السلام و غیبت امام زمان علیه‌السلام است لکن عامه آن‌ها را قبول نمی‌کنند و به آن‌ها اعتنا نمی‌کنند^۱ چون آن‌ها علمی هستند که از اهل بیت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله اخذ شده همان کسانی که رجس را از آنان دور ساخته و آنان را تطهیر کرده است و اهل بیت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد آن‌ها معتبر و موثق نیستند و شیعیان آن‌ها قومی هستند که کلامشان اخذ نمی‌شود^۲ چون آن‌ها رافضی هستند و علی علیه‌السلام و خاندان او را دوست دارند و حب علی و خاندان او و دشمنی با دشمنان آنان را بدعت می‌دانند.»

سپس مرحوم والد به بیان غیبت انبیاء می‌پردازند و مواردی که مرحوم صدوق ذکر کردند را نام می‌برند و سه غیبت به آن موارد اضافه می‌کنند:

۱. غیبت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۲. غیبت حضرت اسماعیل صادق علیه‌السلام

۳. غیبت حضرت الیاس علیه‌السلام

غیبت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله

مرحوم والد درباره‌ی غیبت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

ان له صلوات الله عليه و آله غیبات (أولها) فی أوائل بعثته ثلاثه سنوات و كان يدعو الناس بتوحيد الله إذ نزل عليه «فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشركين إنا كفيناك المستهزئين» (ثانيها) اختفاؤه فی غار ثور و حينما خرج صلوات الله عليه و آله لما هم الكفرة بقتله كما اخبر به فی التنزيل فی سورة الأنفال آیه ۳۰: «وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ».

۱ ابن جوزی در کتابش به افراد ناشناس حتی در حد رجل و امرأه می‌پردازد اما به امام کاظم و امام رضا علیه‌السلام که می‌رسد بسیار مختصر عبور می‌کند، دیداری در مکه با یکی از نظریه‌پردازان وهابیت داشتیم و به منزل او رفتیم . سن او ۸۵ سال بود و می‌گفت: من تا بحال روایات اهل بیت را ندیدم گفت: در ایران می‌گویند: یا رسول الله گفتیم: صحابه هم می‌گفتند: یا رسول الله گفت: در حال حیات ایشان بود گفتیم: پس از رحلت ایشان هم می‌گفتند گفت: چنین چیزی نیست گفتیم: هست جائی که نشسته بودم، کتاب بدایه و نهایه ابن کثیر روبروی ما بود گفتیم: جلد ششم کتاب بدایه و نهایه ابن کثیر را به من بدهید و روایتی را برای او خواندم که در زمان ابوبکر در جنگ با مسلمة کذاب شعار مسلمان‌ها یا محمد بود و پیامبر را صدا می‌زدند. فرزند او گفت: نه ما کسی که یا رسول الله بگوید تکفیر نمی‌کنیم گفتیم: پدر شما چنین می‌گوید. گفتیم: چرا احادیث اهل بیت علیهم‌السلام را نقل نمی‌کنید گفت: نقل می‌کنیم. گفتیم: بخاری یک حدیث هم از امام صادق علیه‌السلام نقل نمی‌کند گفت: طریق به جعفر بن محمد ضعیف بوده گفتیم: حالا معاصر امام صادق علیه‌السلام نبوده اما معاصر ائمه‌ی بعد که بوده است، او که با سه واسطه از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند نباید بدون واسطه از ائمه علیهم‌السلام نقل کند در حالی که هم سامرا بوده و هم به همه جا مسافرت داشته است. چیزی نگفت گفتیم: مشکل شما این است که از روایات اهل بیت روی گردان هستید.

۲ آقای محبان در کتابش در مورد امام رضا علیه‌السلام می‌نویسد: احادیث امام رضا خوب است اما به شرط اینکه فرزندان و شیعه او نقل نکند.

سپس مرحوم والد نظر مرحوم طبرسی را نقل می‌کند:

قال الشيخ الأجل في المجمع في ج ٤ ص ٥٣٧: في النزول قال المفسرون انها نزلت في قصة دار الندوة و ذلك ان نفرا من قريش اجتمعوا فيها و هي دار قصي بن كلاب و تأمروا في أمر النبي ﷺ فقال عروة بن هشام: نترصب به ريب المنون. و قال ابو البختری: اخرجوه عنكم تستريحون من أذاه. و قال ابو جهل: ما هذا برأى ولكن اقتلوه بان يجتمعوا عليه، من كل بطن رجل فيضربوه باسيافهم ضربة رجل واحد فيرضى حينئذ بنو هاشم بالدية فصوب ابليس هذا الرأي و كان قد جاءهم في صورة شيخ كبير من أهل نجد و خطأ الأولين فاتفقوا على هذا الرأي و اعدوا الرجل و السلاح و جاء جبرئيل «ع» فاخبر رسول الله ﷺ فخرج الى الغار و امر عليا «عليه السلام» فبات على فراشه فلما دخلوا وجدوا عليا و قد رد الله مكرهم فقالوا: اين محمد؟ فقال: لا ادري. فاقتفوا أثره و ارسلوا في طلبه فلما بلغوا الجبل و مروا بالغار رأوا على بابه نسج العنكبوت. فقالوا: لو كان هاهنا لم ينسج العنكبوت على بابه. فمكث فيه ثلاثا ثم قدم المدينة.^١

«برای پیامبر اکرم ﷺ چند غیبت بود، اولین آن در اوائل بعثت ایشان به مدت سه سال بود و ایشان مردم را به توحید دعوت می‌کرد، تا بر او نازل شد "آنچه امر شده‌ایرا با صدای بلند و آشکار برسان و از مشرکین اعراض کن ما تو را در برابر استهزاء کنندگان کفایت می‌کنیم."»

دومین مورد غیبت پیامبر ﷺ مخفی شدن ایشان در غار ثور بود و آن هنگامی بود که از مکه خارج شد چون مشرکین قصد کشتن او کردند همچنان که خداوند در قرآن به آن خبر داد در سوره انفال آیه ٣٠: و [یاد کن] هنگامی را که کافران در باره تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا [از مکه] اخراج کنند و نیرنگ می‌زدند و خدا تدبیر می‌کرد و خدا بهترین تدبیرکنندگان است.

شیخ اجل در مجمع در ج ٤ ص ٥٣٧ در شأن نزول آیه گفت: مفسرین گفتند: این آیه در مورد قصه دار الندوة نازل شد و آن این بود که عده‌ای از قریش در آن اجتماع کردند و آن خانه قصی بن کلاب بود، تا در مورد امر پیامبر اکرم ﷺ مشورت کنند. عروه بن هشام گفت: انتظار بکشیم تا بمیرد. ابو بختری گفت: او را از مکه اخراج کنید تا از اذیت او راحت شوید. ابو جهل گفت: این رأی نیست و لکن او را بکشید به این صورت که بر او جمع شوید، از هر قبیله یک نفر با شمشیرهای‌شان او را به قتل برسانند پس بنی هاشم به دیه راضی شوند؛ چون نمی‌توانند همه را قصاص کنند. ابلیس این رأی را تأیید کرد و او در صورت کهنسالی از اهل نجد نزد آنان آمده بود و دو نظر اول را اشتباه خواند پس بر این رأی اتفاق نظر پیدا کردند و افراد و سلاح‌شان را آماده کردند و جبرئیل «عليه السلام» آمد و به پیامبر ﷺ خبر داد پس پیامبر ﷺ به سوی غار خارج شد و حضرت علی «عليه السلام» را امر کرد در جای او بماند. پس علی در جای او خوابید چون کفار داخل شدند علی را یافتند و خداوند مکر آنان را از بین برد گفتند: محمد کجاست؟ گفت: نمی‌دانم پس به تعقیب او پرداختند و در جستجوی او افرادی را فرستادند

چون به کوه رسیدند و به غار رسیدند دیدند بر ورودی آن تار عنکبوت می‌باشد. گفتند: اگر اینجا بود عنکبوت تار
نبسته بود پس پیامبر ﷺ سه روز در غار بود سپس به مدینه رفتند.»

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت حضرت محمد صلی الله علیه و آله

بحث ما پیرامون غیبات انبیاء بود و ما کتاب شریف کمال الدین را محور کار قرار دادیم و مواردی که در این کتاب بود را مطرح کردیم. عرض کردیم که مرحوم والد ما در کتاب الشیعة و الرجعة سه مورد را اضافه می‌کنند:

۱. غیبت حضرت اسماعیل صادق الوعد علیه السلام ۲. غیبت حضرت الیاس علیه السلام ۳. غیبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. ایشان برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چهار غیبت بیان کردند که سه مورد از آن‌ها در اثر فشار دشمن بود و یک مورد هم مرتبط با عنایت خداوند عز و جل بود؛ برای اینکه مقامات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برای مردم بیان کند. غیبت چهارم در سفر معراج رخ داد.

غیبت اول غیبت ابتدای بعثت است که پیامبر صلی الله علیه و آله سه سال مخفیانه تبلیغ می‌کرد، غیبت دوم حضور پیامبر صلی الله علیه و آله به مدت سه سال در شعب ابی طالب است، غیبت سوم مربوط به هجرت از مکه است. نسبت به مورد اول بحث است که آیا از آن تعبیر به غیبت بکنیم مگر اینکه برای غیبت معنای وسیعی در نظر بگیریم. اما مورد دوم و سوم را دیگر علما نیز به عنوان غیبت بیان کردند هر چند مرحوم صدوق اصلاً غیبات برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر نکردند. مرحوم شیخ طوسی در کتاب شریف الغیبة مفصل در مورد غیبت نبی مکرم صلی الله علیه و آله بحث کردند و بر مسئله‌ی شعب ابی طالب و هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تأکید کردند. در موسوعه‌ای که برای آثار مرحوم شیخ مفید چاپ شده در جلد هفتم دو رساله ایشان راجع به غیبت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله است و بالخصوص به استتار پیامبر صلی الله علیه و آله در غار اشاره کردند. مرحوم سید مرتضی در یکی از رسائل‌شان به نام المقنع بحث مشروحی در مورد علل غیبت و سنت الهی بودن غیبت انبیاء دارند و در آنجا به استتار پیامبر صلی الله علیه و آله در غار اشاره کردند.

مرحوم والد در مورد غیبات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«و ثالثها» فی شعب أبی طالب ثلاث سنوات. «و رابعها» خروجه من هذا العالم الناسوت و خروجه الی عالم الملكوت و کل ذلک واضح لا یحتاج الی اطالة الکلام (نعم) الغیبات المتقدمة الثلاثة کانت لأجل الأعداء و حفظاً علی انفسهم و لذلک خرجوا و اختفوا کما هو المتعارف عند کل من یعتنی بشأنه فانه یتحفظ نفسه من حساده و أعدائه و لا اختصاص فی ذلک بالأنبیاء بل هی متعارفة عادة (و اما الثالثة) فهی خروج عن العادة حیث انه تعالی اسرى به صلوات الله علیه و آله من المسجد الحرام الی المسجد الأقصى و منه الی السموات العلی و کلامنا فی غیر هذا القسم بل البحث فیما هو المتعارف لكل من له شأن من الملوك و غیرهم حیث یتستخفون انفسهم من

الأعداء كما هو كذلك في «المهدى المنتظر» فان غيبته سلام الله عليه من ناحية المعاندين و اعداء الدين لا انه يخاف من أهل الدين و المؤمنين. و لنعم ما أفاده المحقق الطوسي في تجريده في بحث الامامة في شأنه عليه السلام: «وجوده لطف و تصرفه آخر و غيبته منا» كما ورد به الأخبار المتواترة في اصولنا المعتمدة هذا ما عندنا من شاء فليؤمن و من شاء فليكفر.^۱

« و سومین از موارد، حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در شعب ابو طالب به مدت سه سال است. و چهارمین آن: خروج ایشان از عالم ناسوت به عالم ملکوت است و همه این موارد روشن است و نیازی به اطاله کلام ندارد بلکه سه غیبت اول به جهت تهدید دشمن و حفظ جان حضرت بود و به همین جهت از اجتماع خارج شدند و خود را مخفی کردند همچنان که متعارف هم همین می باشد که شخص، جان خود را از حساد و دشمنانش حفظ کند و این اختصاصی به انبیاء ندارد بلکه امری عادی است اما مورد چهارم خروج از عادت است چون خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی و از آنجا به آسمان ها بردند و کلام ما در غیر این قسم است. بلکه بحث ما در متعارف از حاکمان و شخصیت های است که بر جان خویش از دشمنانشان بیمناک اند.

همچنان که امر در مورد حضرت مهدی منتظر عليه السلام چنین است، غیبت ایشان از ناحیه دشمنان دین است نه اینکه ایشان از اهل دین و مومنین بترسند. و محقق طوسی چه خوب در بحث امامت کتاب تجرید در شأن امام فرموده: "وجود امام لطف است و تصرف او لطف دیگر است و غیبت او از جانب ما است." همچنانی که این مطلب در روایات متواتری که در اصول ما نقل شده وارد شده است.

مرحوم شیخ طوسی می فرماید:

بل الذي نقول إن في الجملة يجب على الله تعالى تقوية يد الإمام بما يتمكن معه من القيام و يبسط يده و يمكن ذلك بالملائكة و بالبشر فإذا لم يفعله بالملائكة علمنا أنه لأجل أنه تعلق به مفسدة فوجب أن يكون متعلقا بالبشر فإذا لم يفعلوه أتوا من قبل نفوسهم لا من قبله تعالى فيبطل بهذا التحرير جميع ما يورد من هذا الجنس و إذا جاز في النبي صلی الله علیه و آله أن يستتر مع الحاجة إليه لخوف الضرر و كانت التبعة في ذلك لازمة لمخيفه و محوجية إلى الغيبة فكذلك غيبة الإمام عليه السلام سواء.^۲

«خلاصه آنچه که ما در این مورد اعتقاد داریم این است که بر خداوند تبارک و تعالی لازم و واجب است که امام را به وسیله آنچه که بتواند قیام به امر امامت کند تقویت فرموده و دست او را در تدبیر امور و مصالح مردم باز بگذارد.

۱ الشیعة و الرجعة، ج ۱، ص ۳۴۷

۲ الغيبة للطوسی، ص ۹۲

انجام این عمل نیز به وسیله ملائکه و امور غیر معمول و یا به وسیله انسان‌ها ممکن است، و وقتی که خداوند به وسیله ملائکه انجام نداد، خواهیم دانست که در این عمل مفسده‌ای وجود داشته است. در نتیجه انجام این عمل را به بشریت سپرده تا انسان‌ها یاری‌دهندگان امام باشند، و چنانچه جامعه بشری از یاری امامشان سر باز زدند، ضرری که از این جهت متوجه آن‌ها می‌شود از ناحیه خودشان است نه خداوند تبارک و تعالی.»

با توجه به توضیحات فوق تمامی ایرادات و اشکالات از این قبیل ابطال می‌شود.

و زمانی که مخفی شدن برای پیامبر صلی الله علیه و آله با وجود نیاز مردم به ایشان و به خاطر وجود ضرر جانی برای حضرت، صحیح باشد، به تبعیت از پیامبر، لزوم غیبت امام و این‌که ایشان مجبور به غیبت شدند، صحیح و درست است. لذا غیبت امام علیه السلام با مخفی شدن پیامبر [در فلسفه غیبت] فرقی ندارد.

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت حضرت محمد صلی الله علیه و آله

مرحوم والد در ادامه بیان غیبات انبیاء به غیبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداختند و علمای دیگر هم همچون مرحوم شیخ مفید، سید مرتضی و مرحوم شیخ طوسی به تفصیل به این سنخ از غیبات از نبی مکرم صلی الله علیه و آله پرداختند. ما بخشی از بیانات شیخ طوسی را بیان کردیم و در ادامه به بیان بعضی از کلمات سید مرتضی می‌پردازیم.

مرحوم سید مرتضی می‌فرماید:

بیان حکمه الغیبه عند المصنف و إذا کنا قد وعدنا بأن نتبرّع بذكر سبب الغیبه علی التفصیل، و إن کان لا یلزمنا، و لا یخلّ الإضراب عن ذکره بصحّه مذهبنا، فنحن نفعل ذلک و نتبعه بالأسئله التي تسأل علیها و نجیب عنها. فإن کان کلّ هذا فضلا منّا، اعتمدناه استظهارا فی الحجّه، و إلّا فالتمسک بالجملة المتقدّمة مغن کاف. الغیبه استتارا من الظلمه أمّا سبب الغیبه فهو: إخافه الظالمین له علیه السلام، و قبضهم یده عن التصرف فیما جعل إلیه التصرف و التدبیر له؛ لأنّ الإمام إنّما ینتفع به إذا کان ممکنا، مطاعا، مخلی بینة و بین أغراضه، ليقوم الجناء، و یحارب البغاء، و یقیم الحدود، و یسدّ الثغور، و ینصف المظلوم من الظالم، و کلّ هذا لا یتّم إلّا مع التمكن، فإذا حیل بینة و بین مراده سقط عنه فرض القیام بالإمامه، فإذا خاف علی نفسه و جبت غیبه و لزم استتاره.

و من هذا الذی یلزم خائفا- أعداؤه علیه، و هم حنقون- أن یرزق لهم و أن یرزق بینهم؟! و التحرّز من المضارّ واجب عقلا و سمعا. و قد استتر النبی صلی الله علیه و آله فی الشعب مرّه، و أخرى فی الغار، و لا وجه لذلك إلّا الخوف من المضارّ الواصله إلیه. التفرقه بین استتار النبی و الإمام فی أداء المهمّه و الحاجه إلیه.

فإن قيل: النبی صلی الله علیه و آله ما استتر عن قومه إلّا بعد أدائه إلیهم ما وجب أدائه، و لم تتعلّق بهم إلیه حاجه، و قولکم فی الإمام بخلاف ذلک. و لأنّ استتاره صلی الله علیه و آله ما تطاول و لا تمادی، و استتار إمامکم قد مضت علیه العصور و انقضت دونه الدهور! قلنا: لیس الأمر علی ما ذکرتم؛ لأنّ النبی صلی الله علیه و آله إنّما استتر فی الشعب و الغار بمکّه، و قبل الهجرة، و ما کان أدی صلی الله علیه و آله جمیع الشریعه، فإنّ أكثر الأحکام و معظم القرآن نزل بالمدينه، فكيف ادّعیتم أنّه کان بعد الأداء؟! و لو کان الأمر علی ما زعمتم من تکامل الأداء قبل الاستتار: لما کان ذلک رافعا للحاجه إلی تدبیره علیه السلام، و سیاسته، و أمره فی أمته و نهیه. و من هذا الذی یقول: إنّ النبی صلی الله علیه و آله بعد أداء الشرع غیر محتاج إلیه، و لا مفتقر إلی تدبیره، إلّا معاند مکابر؟! و إذا جاز استتاره علیه السلام - مع تعلّق الحاجه إلیه - لخوف الضرر، و كانت التبعة فی ذلک لازمه لمخيفیه و محوجیه إلی التغیّب، سقطت عنه اللائمه، و توجّهت إلی من أحوجه إلی الاستتار و ألجأه إلی التغیّب. و کذلک القول فی غیبه امام الزمان علیه السلام.

[التفرقة بينهما في طول الغيبة و قصرها] فأما التفرقة بطول الغيبة و قصرها فغير صحيحة: لأنه لا فرق في ذلك بين القصير المنقطع و بين الممتد المتماضي؛ لأنه إذا لم يكن في الاستتار لائمه على المستتر إذا أحوج إليه: جاز أن يتناول سبب الاستتار، كما جاز أن يقصر زمانه.

لَمْ لَمْ يستتر الأئمة السابقون عليهم السلام؟ فإن قيل: إن كان الخوف أحوجه إلى الاستتار، فقد كان آباؤه عندكم في تقيّة و خوف من أعدائهم، فكيف لم يستتروا؟! قلنا: ما كان على آباءه عليهم السلام خوف من أعدائهم، مع لزومهم التقيّة، و العدول عن التظاهر بالإمامة، و نفيتها عن نفوسهم. و إمام الزمان كلّ الخوف عليه؛ لأنه يظهر بالسيف و يدعو إلى نفسه و يجاهد من خالف عليه. فأى نسبة بين خوفه من الأعداء، و خوف آباءه عليهم السلام منهم، لو لا قلة التأمل؟!^١

» بررسی حکمت غیبت:

اگرچه ذکر تفصیلی اسباب غیبت حضرت مهدی علیه السلام بر ما لازم نیست، و ذکر نکردن آنها هم ضرر و اخلاقی به درستی مبنا و مذهب ما وارد نمی کند، با اینهمه از آنرو که وعده دادیم تا به شکل تبرّعی و افتخاری سبب غیبت را به شکل مفصل ذکر کنیم، به این وعده عمل کرده و با ذکر سؤالاتی که در این باره پرسیده می شوند و جوابی که به آنها می دهیم، مطلب را پی می گیریم. پس اگر اینهمه، فضل و زیادتی مفید از ناحیه ما محسوب گردد، ما به خاطر ظاهرتر ساختن دلیل و برهان مان بر آنها اعتماد می کنیم و گرنه، همان تمسک به مجموعه پیشین کفایت کننده بود و ما را مستغنی می ساخت.

پنهان شدن از دید ستمگران: اما سبب غیبت این است که: ستمکاران آن حضرت علیه السلام را می ترسانند و دست او را نسبت به تصرف در چیزهایی که خداوند برای او حق تدبیر و تصرف قرار داده است می بندند. زیرا بهره‌وری از امام فقط در زمانی است که دارای تمکین و تمکّن باشد، و مورد اطاعت قرار گیرد، و بین او و اهدافی که دارد مانعی نباشد، تا بتواند جنایتکاران را سر جای شان نشاند، و با طغیانگران جنگ کند، و حدود الهی را اقامه کند، و مرزها را محکم گرداند، و حق مظلوم را از ظالم بازستاند، و هیچکدام از اینها تمام نمی شود مگر با تمکّن و قدرت داشتن او.

پس اگر بین او و بین این خواسته‌هایش مانعی پیدا شود، لزوم قیام به لوازم امامت و پیشوایی از او ساقط می گردد و اگر بر جان خویش ترسید، غیبت او واجب می شود و پنهان شدنش لزوم پیدا می کند. و چه کسی است که چنین شخصی را که از دشمنان پر از کینه و عداوت خویش، ترسان است بتواند مجبور کند که بر ایشان ظاهر شود و در بین شان آشکار گردد؟ در حالیکه دوری جستن از ضررها بر هر کسی عقلا و شرعا واجب است. و این خود پیامبر صلی الله علیه و آله بود که یکبار در شعب ابی طالب علیه السلام پنهان گشت و بار دیگر در غار مخفی شد. و می دانیم که هیچ وجهی برای چنین استتار و پنهان شدنی نبود مگر ترس آنحضرت از ضررها و آسیب‌هایی که ایشان را تهدید می کرد، و در صورت دسترسی دشمن به ایشان، آن آسیب‌ها وارد می گشت.

فرق بین اختفاء پیامبر ﷺ و غیبت امام علیّه  اگر گفته شود: پیامبر ﷺ از امت خویش مخفی نشد مگر بعد از انجام دادن همه اموری که بر عهده او واجب بود، و در زمان مخفی بودن هم کسی به او نیازی پیدا نکرد، در حالیکه سخن شما درباره امام برخلاف این است. از جهت دیگر نیز استتار و مخفی ماندن پیامبر ﷺ زیاد طولانی نگشت و مدت زیادی طول نکشید، در حالیکه پنهان ماندن امام شما زمانهایی طولانی بر آن گذشته و قرنهای متمادی بر آن سپری شده است.

گوییم: مطلب این طوری که گفتید نیست. زیرا پیامبر ﷺ قبل از هجرت و در زمانی که در مکه بود در شعب ابی طالب و در غار پنهان گشت، در حالیکه تمام شریعت را هنوز به انجام نرسانیده بود، چون اکثر احکام و بخش اعظم قرآن کریم در مدینه نازل شد. پس چگونه ادعا می کنید که مخفی شدن حضرت پس از تکمیل و به پایان رساندن ادای رسالت بود؟ تازه اگر امر بنابر آنچه که شما می پندارید کامل شدن انجام رسالت قبل از استتار و مخفی شدن باشد، باز هم این مطلب نمی تواند نیاز مردم را به تدبیر و سیاست او و امر و نهی او در بین امت نفی کند. و کیست آنکس که بگوید: بعد از ادای رسالت و بیان کامل شرع دیگر هیچ احتیاجی به وجود پیامبر ﷺ نیست و هیچ نیازی به تدبیر و اندیشه او در بین امت وجود ندارد. کیست جز انسان معاند و زورگو که بتواند چنین ادعای باطلی کند؟

حال اگر مخفی گشتن پیامبر ﷺ - با فرض نیاز مردم به او - به خاطر خوف از ستمگران و دشمنان، جایز و ممکن باشد، و پیامدهای این امر هم بر عهده کسانی قرار گیرد که او را در حالت ترس قرار داده و ناچار از غیبت و پنهان شدن ساخته اند، دیگر سرزنشی بر او نیست و همه ملامتها و سرزنشها متوجه کسانی می شود که او را مجبور به اختفاء و استتار کرده و ناچار از غیبت و پنهان شدن ساخته اند، و سخن درباره غیبت امام زمان علیّه  چنین است.

طولانی یا کوتاه بودن غیبت: اما اختلاف به سبب طولانی بودن غیبت و کوتاه بودن آن نادرست است: زیرا فرقی در وجه غیبت، بین غیبت کوتاه و منقطع، و غیبت طولانی و مستمر نیست. از آن رو که اگر قرار باشد در پنهان شدن و غیبت به هنگام نیاز به آن، هیچ ملامتی بر پنهان شونده و غیبت کننده نباشد، ممکن است سبب و وجهی که باعث این غیبت شده، طولانی باشد و مدتها طول بکشد همچنانکه ممکن است زمانی کوتاه ادامه یابد و قطع شود.

عدم غیبت امامان پیشین: اگر گفته شود: در صورتیکه ترس از دشمن، او را به غیبت و پنهان شدن واداشت؛ چرا پدران که امامان پیش از او بودند غیبت نکردند. با اینکه همه آنان در حالت تقیه و ترس از دشمنان شان بسر می بردند؟

گوییم: بر پدران بزرگوار او علیهم السلام هیچ ترسی از دشمنان شان نبود، زیرا همواره تقیه می کردند و از تظاهر به امام بودن سرباز می زدند و امامت و پیشوایی را از خود نفی می کردند. در حالی که همه خوف و ترس متوجه امام

زمان علیه السلام است، بخاطر اینکه ظهور و قیامش با شمشیر خواهد بود، و همه را به خویش و امامت خود فرا می خواند، و با هر کس که با او مخالفت نماید به جهاد برمی خیزد. پس چه نسبتی بین خوف و ترس او از دشمنان، با خوف و ترس پدران بزرگوارش علیهم السلام از آنان می تواند باشد؟ کسی نمی تواند قائل به تساوی این دو خوف باشد یا حتی نسبتی بین آن دو برقرار سازد، مگر از روی بی دقتی و کم توجهی.»

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت حضرت محمد صلی الله علیه و آله

مرحوم سید مرتضی در ادامه پاسخ به سؤالات پیرامون غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام می فرماید:

الفرق بین الغیبة و عدم الوجود

فإن قيل: أى فرق بین وجوده غائبا لا یصل إلیه أحد و لا ینتفع به بشر، و بین عدمه؟! و ألا جاز أن یعدمه الله تعالى، حتى إذا علم أن الرعیة تمکنه و تسلّم له أوجده، كما جاز أن یبیحه الاستتار حتى یعلم منهم التمکین له فیظهره؟! و إذا جاز أن یتکون الاستتار سببه إخافة الظالمین، فألا جاز أن یتکون الإعدام سببه ذلك بعینه؟!

قيل: ما یقطع - قبل أن نجیب عن سؤالک - على أن الإمام لا یصل إلیه أحد و لا یلقاه؛ لأنّ هذا الأمر مغیب عنّا، و هو موقوف على الشکّ و التجویز. و الفرق بعد هذا - بین وجوده غائبا من أجل التقيّة، و خوف الضرر من أعدائه، و هو فی أثناء ذلك متوقع أن یمکنه و یزیلوا خیفته فیظهر و یقوم بما فوّض إلیه من أمورهم؛ و بین أن یعدمه الله تعالى - جلیّ واضح: لأنّه إذا کان معدوما، کان ما یفوت العباد من مصالحهم، و یعدمونه من مرادهم، و یحرمونه من لطفهم و انتفاعهم به منسوباً إلیه تعالى، و معضوباً لا حجة فیهِ على العباد، و لا لوم یلزمهم و لا ذمّ. و إذا کان موجوداً مستترا بإخافتهم له، کان ما یفوت من المصالح و یرتفع من المنافع منسوباً إلی العباد، و هم الملمومون علیه المؤاخذون به. فأما الإعدام فلا یجوز أن یتکون سببه إخافة الظالمین؛ لأنّ العباد قد یلجئ بعضهم بعضاً إلی أفعاله.

الفرق بین استتار النبیّ و عدم وجوده

على أنّ هذا ینقلب علیهم فی استتار النبیّ صلی الله علیه و آله فیقال لهم: أى فرق بین وجوده مستترا و بین عدمه؟! فأیّ شیء قالوا فی ذلك أجبناهم بمثله. و لیس لهم أن یفرّقوا بین الأمرین بأنّ النبیّ صلی الله علیه و آله ما استتر من کلّ أحد، و إنّما استتر من أعدائه، و إمام الزمان علیه السلام مستتر من الجميع! و ذلك أنّ النبیّ صلی الله علیه و آله لمّا استتر فی الغار کان مستترا من أولیائه و أعدائه، و لم یکن معه إلّا أبو بکر وحده. و قد کان یجوز عندنا و عندکم أن یستتر بحیث لا یتکون معه أحد من ولیّ و لا عدوّ إذا اقتضت المصلحة ذلك. و إذا رضوا لأنفسهم بهذا الفرق قلنا مثله؛ لأنّا قد بینّا أنّ الإمام یجوز أن یلقاه فی حال الغیبة جماعة من أولیائه و أنّ ذلك ممّا لا یقطع على فقده.

« فرق بین غیبت و عدم وجود: اگر گفته شود: چه فرقی هست بین اینکه موجود باشد لکن در پس پرده غیبت قرار گیرد، بطوریکه دست هیچکس به او نرسد و هیچ انسانی از او بهره‌ای نگیرد، و بین اینکه اصلاً موجود نباشد؟ به عبارت دیگر آیا ممکن نیست خداوند او را همچنان معدوم نگهدارد، تا زمانی که دانست که رعیت توانایی پذیرش او را دارد و تسلیم فرمانش خواهد بود، او را به وجود آورد؟ همچنانکه ممکن است که بنا به گفته شما او را در پس پرده غیبت نگه دارد تا وقتی که علم به تمکین و پذیرش مردم نسبت به او پیدا کرد، ظاهرش سازد. بنابراین همانطور که پنهان بودن و غیبت می‌تواند سببش، ترس ستمکاران باشد، چرا همین ترس نتواند سبب برای معدوم کردن امام باشد؟

قبل از پاسخ به این سؤال باید گفت: اینکه گفته می‌شود در زمان غیبت، هیچکس به امام علیه السلام دسترسی ندارد و با او ملاقات نمی‌کند، معلوم و قطعی نیست، زیرا خود این امر بر ما پوشیده است و مورد شک قرار دارد و جایز و ممکن بشمار می‌رود. بعد از ذکر این نکته، فرق بین وجود او در حال غیبت و معدوم ساختن او توسط خداوند تعالی واضح و روشن است. غیبتی که بخاطر تقیه و ترس ضرر از دشمنان صورت گرفته، و بگونه‌ای است که امام علیه السلام در هر زمان انتظار قدرت یافتن بر ظهور، و برطرف شدن اسباب خوف و خطر از ناحیه مردم را دارد تا بتواند ظاهر شود و آنچه را که از امور آنان به او واگذار شده است انجام دهد.

روشن بودن فرق بین چنین غیبتی با عدم وجود او از این جهت است که او اگر معدوم می‌بود، هر مقدار از مصلحت‌ها را که مردم از دست می‌دادند و هرچه از هدایت‌ها و کمالات آنان که از بین می‌رفت و هراندازه از الطاف و منفعت‌های او محروم می‌ماندند همگی به خدای تعالی نسبت داده می‌شد و در ممنوع و محروم ماندن مردم از این همه خیرات، هیچ اعتراضی بر بندگان وارد نبود و هیچ سرزنش و نکوهشی بر آنان روا نبود. در حالی که اگر موجود باشد و بخاطر ایجاد خوف و خطر از ناحیه مردم، به غیبت و نهانزیستی گرفتار آمده باشد، هرچه از این مصالح از بین برود و هرچه بهره‌ها و منافع حضور او از مردم سلب شود، همگی به خود مردم نسبت داده می‌شود و هم آنان هستند که مورد ملامت و مؤاخذه قرار می‌گیرند.

از طرفی ممکن نیست، ایجاد ترس و خوف از طرف ستمگران سبب و علت برای معدوم ساختن امام علیه السلام قرار گیرد زیرا واقعیت در بین بندگان اینست که گاهی بعضی از آنان، بعضی دیگر را به کارها یا واکنش‌هایی وادار می‌کنند. و معنی ندارد برای جلوگیری از این واقعیت، طرف دیگر معدوم گردد.

مخفی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و عدم وجود او: علاوه بر اینکه این سؤال به خود آنان برگردانده می‌شود و درباره مخفی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله همین سؤال از آنان می‌شود که: چه فرقی بین وجود داشتن پیامبر در حال غیبت و اختفاء، با معدوم بودن او وجود دارد؟ پس هرچه در جواب این سؤال گفتند، ما هم مثل همان جواب را در باره فرق غیبت و عدم وجود حضرت مهدی علیه السلام به آنها می‌دهیم. اما اینکه بخواهند بین دو مطلب فرق بگذارند و بگویند که پیامبر صلی الله علیه و آله از همه افراد مخفی نشد، بلکه فقط از دشمنانش مخفی گشت، در حالیکه امام زمان علیه السلام از همه

پنهان و غایب است. چنین فرقی درست نیست زیرا پیامبر ﷺ زمانی که در غار پنهان گشت، مخفی از همه دوستان و دشمنانش بود و هیچکس جز ابو بکر^۱ با او نبود. و این امر هم مورد قبول ما و شما است که اگر مصلحتی اقتضا می کرد، ممکن بود پیامبر ﷺ بگونه ای مخفی شود که دیگر هیچکس حتی یک نفر از دوست یا دشمن با او نباشد.

حال هنگامی که مخالفین به چنین فرقی بین وجود و غیبت با عدم وجود پیامبر ﷺ قائل و راضی شدند، ما نیز قائل به همین فرق در رابطه با امام زمان ﷺ می شویم. زیرا بیان کردیم که ممکن است در حال غیبت امام ﷺ گروهی از دوستان او مشرف به دیدار حضرت شوند. و این مطلبی نیست که بشود برخلاف آن قطع پیدا کرد.»

۱ جای بحث است که آیا همراه پیامبر ﷺ ابوبکر بود یا ابن بکر، یعنی عبدالله بن بکر بن اریقط. ما این بحث را در کتاب نقد ادله خلافت مطرح و بررسی کرده ایم.

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت حضرت اسماعیل صادق علیه السلام

مرحوم والد می فرماید: غیبه اسماعیل علیه السلام الصادق الوعد «التاسع»: غاب عن قومه سنه کامله و هو ابن حزقیل النبی ذکره فی الناسخ و فی ج ۷ من بحار الأنوار ص ۳۱۶ نقلا عن قصص الأنبياء.^۱

مرحوم مجلسی جریان غیبت حضرت اسماعیل علیه السلام را از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند:

۱. [قصص الأنبياء علیهم السلام] بِإِسْنَادٍ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْكُوفِيِّ عَنِ التَّفْلَيْسِيِّ عَنِ السَّمْنَدِيِّ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنَّ أَفْضَلَ الصَّدَقَةِ صَدَقَةُ اللِّسَانِ تَحْفَنُ بِهِ الدَّمَاءَ وَ تَدْفَعُ بِهِ الْكَرِيهَةَ وَ تَجْرُ الْمُنْفَعَةَ إِلَى أَخِيكَ الْمُسْلِمِ ثُمَّ قَالَ صلى الله عليه وآله إِنَّ عَابِدَ بَنِي إِسْرَائِيلَ الَّذِي كَانَ أَعْبَدَهُمْ كَانَ يَسْعَى فِي حَوَائِجِ النَّاسِ عِنْدَ الْمَلِكِ وَ إِنَّهُ لَقِيَ إِسْمَاعِيلَ بْنَ حَزْقِيلَ فَقَالَ لَا تَبْرَحْ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ يَا إِسْمَاعِيلُ فَسَهَا عَنْهُ عِنْدَ الْمَلِكِ فَبَقِيَ إِسْمَاعِيلُ إِلَى الْحَوْلِ هُنَاكَ فَأَنْبَتَ اللَّهُ لِإِسْمَاعِيلَ عُشْبًا فَكَانَ يَأْكُلُ مِنْهُ وَ أَجْرَى لَهُ عَيْنًا وَ أَظْلَهُ بِغَمَامٍ فَخَرَجَ الْمَلِكُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى التَّنْزِهِ وَ مَعَهُ الْعَابِدُ فَرَأَى إِسْمَاعِيلَ فَقَالَ إِنَّكَ لَهَاهِنَا يَا إِسْمَاعِيلُ فَقَالَ لَهُ قُلْتُ لَا تَبْرَحْ فَلَمْ أَبْرَحْ فَسَمِيَ صَادِقَ الْوَعْدِ قَالَ وَ كَانَ جَبَّارٌ مَعَ الْمَلِكِ فَقَالَ أَيُّهَا الْمَلِكُ كَذَبَ هَذَا الْعَبْدُ قَدْ مَرَرْتُ بِهَذِهِ الْبَرِّيَّةِ فَلَمْ أَرَهُ هَاهُنَا فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَنَزِعَ اللَّهُ صَالِحَ مَا أَعْطَاكَ قَالَ فَتَنَاثَرَتْ أَسْنَانُ الْجَبَّارِ فَقَالَ الْجَبَّارُ إِنِّي كَذَبْتُ عَلَى هَذَا الْعَبْدِ الصَّالِحِ فَأُطْلَبُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ أَنْ يَرُدَّ عَلَيَّ أَسْنَانِي فَإِنِّي شَيْخٌ كَبِيرٌ فَطَلَبَ إِلَيْهِ الْمَلِكُ فَقَالَ إِنِّي أَفْعَلُ قَالَ السَّاعَةَ قَالَ لَا وَ أُخْرَهُ إِلَى السَّحَرِ ثُمَّ دَعَا ثُمَّ قَالَ يَا فَضْلُ^۲ إِنْ أَفْضَلَ مَا دَعَوْتُمُ اللَّهَ بِالْأَسْحَارِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.^۳

« امام صادق علیه السلام از پدران شان از رسول الله صلى الله عليه وآله نقل می کنند که پیامبر صلى الله عليه وآله فرمودند: بهترین صدقه صدقه ی زبان است، خون ها حفظ می شود، بواسطه خوش زبانی بدی ها دفع می شود و منفعت به برادر مسلمانان می رسد سپس فرمودند: بدرستی که عابد بنی اسرائیل که عابدترین آن ها بود و همیشه نزد ملک برای رفع حوائج مردم وساطت می کرد پس با اسماعیل بن حزقیل ملاقات کرد و گفت: ای اسماعیل همین جا باش تا برگردم پس به نزد ملک او را فراموش کرد پس اسماعیل تا یکسال آنجا ماند و خداوند برای اسماعیل گیاه رویانید پس از آن می خورد و چشمه ای جاری کرد و ابر بر او سایه می انداخت پس ملک بعد مدتی برای گردش خارج شد و عابد همراه او بود پس اسماعیل را دید پس گفت: ای اسماعیل اینجا چه می کنی؟ پس گفت: گفתי ترک نکنم پس

۱ الشیعه و الرجعه، ج ۱، ص ۳۳۶

۲ اسم للسمندي، و هو فضل بن أبي قره التميمي السمندي.

۳ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۸۹

ترک نکردم پس صادق الوعد نامیده شد و جباری همراه ملک بود پس گفت: ای ملک او دروغ می‌گوید به تحقیق من به این بیابان عبور کردم و او را اینجا ندیدم پس اسماعیل به او گفت: اگر دروغگو هستی پس خداوند خوبی‌هایی که به تو داده را بگیرد پس دندان‌های آن جبار شکست و فرو ریخت. پس جبار گفت: من بر این عبد صالح دروغ بستم پس از حضرت اسماعیل می‌خواهم که برایم دعا کند که خداوند دندان‌هایم را برگرداند بدرستی که من پیرمردی هستم پس ملک هم از اسماعیل خواست پس گفت: من انجام می‌دهم گفت: الان گفت: نه و آن را تا سحر به تأخیر انداخت سپس دعا کرد.»

۲. وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ ابْنِ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَوْرَمَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ إِسْمَاعِيلَ نَبِيَّ اللَّهِ وَعَدَ رَجُلًا بِالصَّفَاحِ فَمَكَثَ بِهِ سَنَةً مُقِيمًا وَ أَهْلُ مَكَّةَ يَطْلُبُونَهُ لَا يَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ حَتَّى وَقَعَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ ضَعْفْنَا بَعْدَكَ وَ هَلَكْنَا فَقَالَ إِنَّ فُلَانِ الظَّاهِرِ وَعَدَنِي أَنْ أَكُونَ هَاهُنَا وَ لَمْ أَبرَحْ حَتَّى يَجِيءَ قَالَ فَخَرَجُوا إِلَيْهِ حَتَّى قَالُوا لَهُ يَا غَدُوَّ اللَّهِ وَعَدْتَ النَّبِيَّ فَأَخْلَفْتَهُ فَجَاءَ وَ هُوَ يَقُولُ لِإِسْمَاعِيلَ عليه السلام يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَا ذَكَرْتُ وَ لَقَدْ نَسِيتُ مِيعَادَكَ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ لَمْ تَجِئْنِي لَكَانَ مِنْهُ الْمَحْشَرُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ^۱

« قصص الأنبياء: بسندش از امام صادق عليه السلام : اسماعیل پیغمبر خدا با مردی در گوشه بیابان وعده کرد و یک سال در آنجا انتظار کشید و مردم مکه جویای او بودند و نمی‌دانستند کجا است؟ تا مردی به او برخورد و گفت: ای پیغمبر خدا ناتوان و هلاک شدیم پس از تو.

پس گفت: فلانی با من وعده کرد که اینجا باشم و ترک نکنم تا او بیاید فرمود: پس نزد او رفتند و گفتند: ای دشمن خدا با پیامبر وعده کرده و تخلف می‌کنی! پس فوراً خود را به اسماعیل رساند و گفت: ای پیامبر خدا من قرار تو را فراموش کرده بودم. فرمود: به خدا اگر نمی‌آمدی تا قیامت اینجا می‌ماندم و از اینجا وارد محشر می‌شدم. و خداوند آیه ۵۵ سوره مریم را نازل فرمود: "و در کتاب اسماعیل را که صادق الوعد بود، یاد کن."

مرحوم والد می‌فرماید:

قلت بقاءه في المكان في مدة سنة ما كان عليه واجبا بل انما هو من الملكات الفاضلة و في الحديث ثلاثة لا يعزل فيها احد الوفاء بالوعد، برّ الوالدين و رد الأمانة و التفكيك في الفقرات غير عزيز. «گویم بقاء اسماعیل در آن مکان تا یکسال بر او واجب نبود بلکه آن از ملکات فاضله است و در حدیث سه چیز است که کسی در آنها معزول نیست: وفای به عهد، نیکی به پدر و مادر و برگرداندن امانت.»

۱ قصص الأنبياء عليهم السلام (للاوندی)، ص ۱۸۹

۳. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَشِيمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ أَ تَدْرِي لِمَ سُمِّيَ إِسْمَاعِيلُ صَادِقَ الْوَعْدِ قَالَ قُلْتُ لَا أَدْرِي قَالَ وَعَدَ رَجُلٌ [رَجُلًا] فَجَلَسَ لَهُ حَوْلًا يَنْتَظِرُهُ.^۱

« پدرم رضی الله عنه فرمود: سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از علی بن احمد بن اشیم، از سلیمان جعفری از حضرت ابی الحسن الرضا عليه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: آیا می‌دانی چرا اسماعیل را صادق الوعد می‌نامند؟ عرض کردم: نمی‌دانم. حضرت فرمودند: زیرا با مردی وعده گذاشته بود لذا یک سال در وعده‌گاه به انتظار آن مرد نشست. »

۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ إِسْمَاعِيلَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا لَمْ يَكُنْ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بَلْ كَانَ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى قَوْمِهِ فَأَخَذُوهُ فَسَلَخُوا فَرْوَةَ رَأْسِهِ وَ وَجْهَهُ فَاتَاهُ مَلَكٌ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ بَعَثَنِي إِلَيْكَ فَمُرْنِي بِمَا شِئْتَ فَقَالَ لِي أَسُوَّةٌ بِمَا يُصْنَعُ بِالْحُسَيْنِ عليه السلام.^۲

«در کتاب علل الشرائع از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: آن اسماعیلی که خدای سبحان (در سوره مریم، آیه - ۵۴-) در باره‌اش فرموده و اذکر فی الکتاب اسماعیل الی آخره این اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام نبود. بلکه یکی از پیامبران بود که خدا او را بر قوم خود مبعوث نمود. آن قوم وی را گرفتند و پوست سر و صورت آن حضرت را کردند!! آنگاه ملکی نزد آن بزرگوار آمد و گفت: هر دستوری داری بمن بده تا از ایشان انتقام بگیریم، فرمود: من هم به مظلومیت امام حسین عليه السلام اقتدا می‌نمایم. »

۵. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّ إِسْمَاعِيلَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا سُلِّطَ عَلَيْهِ قَوْمُهُ فَفَقَشَرُوا جِلْدَهُ وَ وَجْهَهُ وَ فَرْوَةَ رَأْسِهِ فَاتَاهُ رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَالَ لَهُ رَبُّكَ يَقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ قَدْ رَأَيْتُ مَا صَنَعَ بِكَ وَ قَدْ أَمَرَنِي بِطَاعَتِكَ فَمُرْنِي بِمَا شِئْتَ فَقَالَ يَكُونُ لِي بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام أَسُوَّةٌ.^۳

« اسماعیل رسول و پیامبر بود، قومش بر او مسلط شد، پوست صورت و سرش را کردند، رسول و فرستاده‌ای از طرف پروردگار عالم به نزدش آمد و عرضه داشت: پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: دیدم آنچه با تو انجام

۱ علل الشرائع، ج ۱، ص ۷۷

۲ علل الشرائع، ج ۱، ص ۷۷

۳ علل الشرائع، ج ۱، ص ۷۸

دادند و مرا امر فرموده که اطاعتت را بنمایم، پس آنچه خواهی به من فرمان بده. اسماعیل فرمود: من در تحمل مصائب تابع حسین بن علی علیه السلام هستم.»

۶- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّزَّازُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ إِسْمَاعِيلَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ يَقُولُ - وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا أ كَانَ إِسْمَاعِيلَ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فَقَالَ عليه السلام إِنَّ إِسْمَاعِيلَ مَاتَ قَبْلَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ حُجَّةً لِلَّهِ كُلِّهَا [قَائِمًا] صَاحِبَ شَرِيعَةٍ فَإِلَى مَنْ أُرْسِلَ إِسْمَاعِيلُ إِذْنٌ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَنْ كَانَ قَالَ عليه السلام ذَاكَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ حَزْقِيلَ النَّبِيِّ عليه السلام بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى قَوْمِهِ فَكَذَّبُوهُ فَقَتَلُوهُ وَ سَلَّخُوا وَجْهَهُ فَغَضِبَ اللَّهُ لَهُ عَلَيْهِمْ فَوَجَّهَهُ إِلَيْهِ أَسْطَاطَائِيلَ مَلَكُ الْعَذَابِ فَقَالَ لَهُ يَا إِسْمَاعِيلُ أَنَا أَسْطَاطَائِيلُ مَلَكُ الْعَذَابِ وَجَّهَنِي إِلَيْكَ رَبُّ الْعِزَّةِ لِأَعَذِّبَ قَوْمَكَ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ إِنْ شِئْتُ فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ لَا حَاجَةَ لِي فِي ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ فَمَا حَاجَتَكَ يَا إِسْمَاعِيلُ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّكَ أَخَذْتَ الْمِيثَاقَ لِنَفْسِكَ بِالرَّبُّوبِيَّةِ وَ لِمُحَمَّدٍ بِالنَّبُوءَةِ وَ لَأَوْصِيَائِهِ بِالْوَلَايَةِ وَ أَخْبَرْتَ خَيْرَ خَلْقِكَ بِمَا تَفْعَلُ أُمَّتَهُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام مِنْ بَعْدِ نَبِيِّهَا وَ إِنَّكَ وَعَدْتَ الْحُسَيْنَ عليه السلام أَنْ تُكَرَّهُ إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى يَنْتَقِمَ بِنَفْسِهِ مِمَّنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ فَحَاجَتِي إِلَيْكَ يَا رَبِّ أَنْ تُكَرَّنِي إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى أَنْتَقِمَ مِمَّنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِي كَمَا تَكُرُّ الْحُسَيْنَ عليه السلام فَوَعَدَ اللَّهُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ حَزْقِيلَ ذَلِكَ فَهُوَ يُكْرَّمُ مَعَ الْحُسَيْنِ عليه السلام.

« محمد بن جعفر رزازی از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب و احمد بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از مروان بن مسلم از برید بن معاویه العجلی نقل کرده که گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا: خبر دهید به من از اسماعیل که حق تعالی در کتاب خودش از او یاد کرده و فرموده: وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا. آیا مقصود از او اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام است چه آنکه مردم این طور می پندارند که وی اسماعیل بن ابراهیم می باشد.

امام علیه السلام فرمودند: اسماعیل پیش از حضرت ابراهیم از دنیا رفت و جناب ابراهیم علیه السلام حجت قائم حق تعالی و صاحب شریعت بود و مع ذلک اسماعیل با چنین موقعیتی به جانب چه کسانی می توانست مبعوث باشد؟! راوی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: پس اسماعیل در آیه مذکور چه کسی است؟

حضرت فرمودند: وی اسماعیل بن حزقیل پیغمبر می باشد که خداوند متعال او را به جانب قومش مبعوث نمود و آنها وی را تکذیب کرده و کشتند و سپس پوست صورتش را کردند پس خداوند به ایشان غضب نمود و سطاطایل را که فرشته عذاب است بر او نازل کرد، فرشته عرضه داشت: ای اسماعیل من سطاطایل، فرشته عذاب هستم. پروردگار متعال من را نزد شما فرستاده تا قومتان را به انواع عذابها معذب نمایم و در صورتی که نخواهی، ایشان را به بلاها و گرفتاریها مبتلا سازم.

اسماعیل به او فرمود: به این امر نیاز و احتیاجی ندارم. پس حق تعالی وحی فرستاد: ای اسماعیل حاجت تو چیست؟ عرض کرد: پروردگارا از بندگان عهد و میثاق گرفتی که تو را ربّ و پروردگار دانسته و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را پیغمبر و اوصیاء کرامش را ولیّ بدانند و به بهترین مخلوقات خبر دادی که امّتش با حسین بن علی علیه السلام بعد از پیامبر چه خواهند نمود و به حسین علیه السلام وعده دادی که به دنیا برگردانده می شود تا خودش از آن قوم جفا کار انتقام بگیرد و حاجت من به تو ای پروردگارم آن است که من را نیز به دنیا برگردانی تا انتقام خود را از ظالمین بگیرم همان طوری که حسین علیه السلام را به دنیا بازگردانیدی، پس حق تعالی به اسماعیل بن حزقیل وعده داد او را با حسین بن علی سلام الله علیهما به دنیا برگرداند.»

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت حضرت شعیب نبی علیه السلام

[قصص الانبیاء علیهم السلام] بِإِسْنَادٍ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي بَرٍّ أَوْ رَمَهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ رَاشِدٍ رَفَعَهُ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَدِّثْنَا قَالَ إِنَّ شُعَيْبًا النَّبِيَّ علیه السلام دَعَا قَوْمَهُ إِلَى اللَّهِ حَتَّى كَبِرَ سِنُهُ وَ دَقَّ عَظْمُهُ ثُمَّ غَابَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ غَادَ إِلَيْهِمْ شَابًا فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَقَالُوا مَا صَدَّقْنَاكَ شَيْخًا فَكَيْفَ نَصَدِّقُكَ شَابًا وَ كَانَ عَلِيٌّ علیه السلام يَكُرِّرُ عَلَيْهِمُ الْحَدِيثَ مِرَارًا كَثِيرَةً.^۲

«به امیر المومنین علیه السلام گفته شد برای ما حدیث نقل کنید! فرمود: شعیب نبی علیه السلام، قوم خود را به خدا دعوت می کرد؛ تا اینکه سالخورده شد و استخوان های او ضعیف شد. آن گاه تا مدتی که خداوند خواست از میان مردم غایب شد و در حالی که جوان شده بود به سوی قوم خود بازگشت و آنان را به سوی خداوند دعوت کرد. گفتند: در سالخوردگی تصدیقت نکردیم! چگونه در حال جوانی تصدیقت کنیم! و حضرت علی علیه السلام این حدیث را بر آن ها تکرار می کرد.»

شخصیت حضرت شعیب:

۱. [علل الشرائع] الطَّالِقَانِيُّ عَنْ عُمَرَ بْنِ يُوْسُفَ بْنِ سَلِيْمَانَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ اِبْرَاهِيْمَ الرَّقِّيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اَحْمَدَ بْنِ مَهْدِيٍّ الرَّقِّيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ اَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: بَكَى شُعَيْبٌ علیه السلام مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ فَلَمَّا كَانَتِ الرَّابِعَةُ اَوْحَى اللَّهُ اِلَيْهِ يَا شُعَيْبُ اِلَى مَتَى يَكُونُ هَذَا اَبَدًا مِنْكَ اِنْ يَكُنْ هَذَا خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَقَدْ اَجْرْتِكَ - وَ اِنْ يَكُنْ شَوْقًا اِلَى الْجَنَّةِ فَقَدْ اُبْخُتِكَ فَقَالَ اِلَهِي وَ سَيِّدِي اَنْتَ تَعْلَمُ اَنِّي مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْقًا اِلَى جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ عَقَدْتُ حُبَّكَ عَلَى قَلْبِي فَلَسْتُ اَصْبِرُ اَوْ اُرَاكَ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ اِلَيْهِ اَمَّا اِذَا كَانَ هَذَا هَكَذَا فَمِنْ اَجْلِ هَذَا سَأُخْدِمُكَ كَلِيْمِي مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ.^۳

«انس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: شعیب علیه السلام آنقدر از محبت خداوند گریه کرد تا نابینا گشت. پس خداوند بینائی او را به او برگرداند. باز گریه کرد تا نابینا گشت و خداوند بینائی او را برگرداند. سپس گریه کرد تا نابینا

۱ مرفوعه در اصطلاح ما جزء مراسیل است ولی در اصطلاحات عامه از روایات معتبر شمرده می شود.

۲ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۸۵

۳ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۸۰

گشت و خداوند بینائی او را برگرداند. پس چون نوبت چهارم شد، خداوند به او وحی کرد ای شعیب تا چه زمان می‌خواهی گریه کنی، اگر این گریه‌ی تو برای خوف از آتش است من تو را از آن نجات بخشیدم و اگر به جهت اشتیاق به بهشت است، آن را به تو بخشیدم. شعیب علیه السلام پاسخ گفت: خداوند! تو می‌دانی که من گریه نمی‌کنم به جهت خوف از آتش تو و نه شوق به بهشت تو و لکن محبت تو به قلبم گره خورده. پس صبر ندارم یا اینکه تو را ملاقات کنم پس خداوند به او وحی کرد حال که چنین است، کلیمم موسی بن عمران را به خدمت تو می‌گیرم.»

۲. قصص الأنبياء عليه السلام بِإِسْنَادٍ إِلَى الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ السَّعْدِ أَبَادِيٍّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامٍ عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ عَمِلَ الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ شُعَيْبُ النَّبِيُّ عليه السلام عَمِلَهُ بِيَدِهِ فَكَانُوا يَكِيلُونَ وَ يُؤْفُونَ ثُمَّ إِنَّهُمْ بَعْدَ طَقَفُوا فِي الْمِكْيَالِ وَ بَخِسُوا فِي الْمِيزَانِ فَأَخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ فَعَذَّبُوا بِهَا فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ.^۱

«امام سجاد عليه السلام فرمودند: اولین که کیل و وزن و ترازو را به کار برد، شعیب نبی بود. خود ایشان میزان را ساخت پس کیل می‌کردند و درست هم کیل می‌کردند. بعد از مدتی کم‌فروشی کردند و در میزان کم می‌گذاشتند. پس آنان به زلزله عذاب شدند. پس صبح کردند در حالی که در خانه‌هایشان به روی افتاده و مرده بودند.»

۳. قصص الأنبياء عليه السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: بَعَثَنِي هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ أَسْتَخْرِجَ لَهُ بَثْرًا فِي رُصَافَةِ عَبْدِ الْمَلِكِ فَحَفَرْنَا مِنْهَا مَائَتِي قَامَةً ثُمَّ بَدَتْ لَنَا جُمُجُمَةٌ رَجُلٍ طَوِيلٍ فَحَفَرْنَا مَا حَوْلَهَا فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى صَخْرَةٍ عَلَيْهِ ثِيَابٌ بَيْضٌ وَإِذَا كَفَّهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِهِ عَلَى مَوْضِعِ ضَرْبِهِ بِرَأْسِهِ فَكُنَّا إِذَا نَحْنُ يَدُهُ عَنْ رَأْسِهِ سَالَتِ الدَّمَاءُ وَإِذَا تَرَكَنَاهَا غَادَتْ فَسَدَّتِ الْجُرْحُ وَإِذَا فِي ثَوْبِهِ مَكْتُوبٌ أَنَا شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى قَوْمِهِ^۲ فَضَرْبُونِي وَ أَضْرُّوا بِي وَ طَرَحُونِي فِي هَذَا الْجُبِّ وَ هَالُوا إِلَى التَّرَابِ فَكَتَبْنَا إِلَى هِشَامٍ بِمَا رَأَيْنَاهُ فَكَتَبَ أَعِيدُوا عَلَيْهِ التَّرَابَ كَمَا كَانَ وَ احْتَفِرُوا فِي مَكَانٍ آخَرَ.^۳

«سهل بن سعید گفت: هشام بن عبد الملک مرا فرستاد تا برای او چاهی حفر کنم. ما دویست قامت حفر کردیم. ناگهان جمجمه‌ی مرد بلند قدی ظاهر گشت، اطراف آن را حفر کردیم. جنازه او بر صخره‌ای بود و لباس سفیدی به تن داشت و کف دست راستش بر سرش بر موضع ضربت سرش بود. چون دستش را از سرش برداشتیم، خون

۱ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۸۲

۲ راوندی علاوه بر قصص الانبياء عليه السلام کتاب الخرائج و الجرائع دارد. بر خلاف ادعای ابن ابی الحدید او اولین کسی است که نهج البلاغه را شرح داد و از حیث ادبیات عرب هم قوی بودند.

۳ فی نسخه: رسول رسول الله شعیب النبى الى قومه.

۴ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۸۳

جاری شد و هنگامی که دست او را به حالت اول رها کردیم، به حالت اول برگشت و جراحات بسته شد.^۱ و در لباس او نوشته‌ای بود: من شعیب بن صالح فرستاده رسول خدا به سوی قوم او هستم. مرا زدند و به من آسیب رساندند و در این چاه انداختند و زنده به گور کردند. من آنچه دیدم را برای هشام نوشتم؛ او نوشت: خاک را همان طور که بود بر او برگردانید و چاه را در مکان دیگری حفر کنید.»

بیان مرحوم طبرسی:

قال الطبرسی رحمته الله فی قوله تعالى «وَالِی مَدَیْن» اى اهل مدین أو هو اسم القبيلة قيل إن مدین ابن ابراهیم الخلیل فنسبت القبيلة إلیه قال عطا هو شعیب بن توبه بن مدین بن ابراهیم و قال قتاده هو شعیب بن نوب و قال ابن إسحاق هو شعیب بن میکیل بن یشجب بن مدین بن ابراهیم.^۲

« مرحوم طبرسی در مورد قول خداوند «وَالِی مَدَیْن» گفت: یعنی اهل مدین یا اینکه اسم قبیله‌ای است. گفته شده است: مدین بن ابراهیم خلیل است. پس قبیله به او نسبت داده شده است. عطا گفت: شعیب بن توبه بن مدین بن ابراهیم است. و قتاده گفت: شعیب بن نوب. ابن اسحاق گفت: او شعیب بن میکیل بن یشجب بن مدین بن ابراهیم بود.»

تفسیر مرحوم قمی:

بَعَثَ اللَّهُ شُعَيْبًا إِلَى مَدَیْنٍ وَ هِيَ قَرْيَةٌ عَلَى طَرِيقِ الشَّامِ فَلَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ وَ حَكَی اللَّهُ قَوْلَهُمْ قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْْبُدُ آبَاؤُنَا إِلَى قَوْلِهِ الْحَلِيمِ الرَّشِيدُ قَالَ قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ السَّفِيهِ الْجَاهِلُ فَحَكَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُمْ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمِ الرَّشِيدُ وَ إِنَّمَا أَهْلَكَهُمْ اللَّهُ تَعَالَى بِنَقْصِ الْمِكْيَالِ وَ الْمِيزَانِ.^۳

«خداوند شعیب را به سوی مدین مبعوث کرد و آن قریه‌ای در راه شام بود. آنها به او ایمان نیاوردند و خداوند قول آنها را حکایت کرد: "گفتند: ای شعیب! آیا نماز تو امر می‌کند که ترک کنیم آنچه پدرانمان می‌پرستیدند" تا قول "حلیم و رشید" فرمود آنها گفتند: هر آینه تو سفیه و جاهل هستی پس خداوند قول آنها را حکایت کرد "هر آینه تو حلیم و رشید هستی" و خداوند آنان را به جهت کم گذاشتن در مکیال و میزان هلاک کرد.»

۱ مرحوم والد تعلیقه می‌زنند: این مطلب استبعادی ندارد و در دوران اسلام هم چنین حادثه‌ای در مرود حر بن یزید ریاحی در زمان شاه اسماعیل صفوی رخ داد که چون جسد او نمایان شد، امام حسین علیه السلام دستمالی به پیشانی او بسته بود که هنگامی که باز کردند، خون جاری شد و هر چیز دیگری را که به جای آن دستمال بستند جراحات بسته نشد تا اینکه خود آن دستمال را به پیشانی حر بستند.

۲ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۷۵

۳ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۸۱

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت حضرت شعیب علیه السلام

بیان مرحوم طبرسی پیرامون عاقبت قوم حضرت شعیب علیه السلام:

قال الطبرسی رحمه الله فی قوله تعالى فَأَخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ أی فأخذ قوم شعیب الزلزلة عن الکلبی و قيل أرسل الله علیهم وقده^۱ و حرا شديدا فأخذ بأنفاسهم فدخلوا أجواف البيوت فدخل علیهم البيوت فلم ينفعهم ظل و لا ماء و أنضجهم الحر فبعث الله تعالى سحابة فیها ریح طيبة فوجدوا برد الريح و طيبها و ظل السحابة فتنادوا علیکم بها فخرجوا إلى البرية فلما اجتمعوا تحت السحابة ألهبها الله علیهم نارا و رجفت بهم الأرض فاحترقوا كما يحترق الجراد المقلی و صاروا رمادا و هو عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عن ابن عباس و غيره من المفسرين.^۲

«فَأَخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ»: کلبی گوید: یعنی قوم شعیب را زلزله‌ای فرا گرفت. ابن عباس و مفسران دیگر گویند: چنان گرمایی شدید آنها را فرا گرفت که به اتاق‌ها و سایه‌ها پناه بردند. اما آنها را سودی نبخشید. حتی آب هم به حال آنها فایده نداشت. از شدت گرما بدن آنها پخته شده بود. خداوند ابری فرستاد که همراه آن نسیم ملایمی می‌وزید. آنها همگی به سایه ابر پناه بردند. در این وقت شعله‌ای آتش از ابر جدا شد و آنها را همچون ملخ سوزانید و خاکستر شدند. این عذاب را عذاب «يَوْمِ الظُّلَّةِ» خوانده‌اند.»

روایت وهب بن منبه در مورد شعیب نبی علیه السلام

مرحوم مجلسی روایاتی را از ائمه در مورد حضرت شعیب نقل می‌کند اما بعضی از روایاتی که در مورد حضرت شعیب نقل می‌کند از وهب (وهب بن وهب یا وهب بن منبه) می‌باشد.

۴. وَ عَنْ ابْنِ بَابُوْنِهِ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ شاذَانَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عُثْمَانَ الْبَرْوَاذِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ سُفْيَانَ الْخَافِظِ السَّمَرْقَنْدِيُّ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ سَعِيدٍ التَّرْمِذِيُّ عَنْ عَبْدِ الْمُنْعِمِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنْبَهٍ الْيَمَانِيِّ قَالَ: إِنَّ شُعَيْباً وَ أَيُّوبَ عليهما السلام وَ بَلْعَمَ بْنَ بَاعُورَاءَ كَانُوا مِنْ وَلَدِ زَهْطٍ آمَنُوا لِإِبْرَاهِيمَ يَوْمَ أُحْرِقَ فَنَجَا وَ هَاجَرُوا مَعَهُ إِلَى الشَّامِ فَزَوَّجَهُمْ بَنَاتِ لُوطٍ فَكُلُّ نَبِيٍّ كَانَ قَبْلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام مِنْ نَسْلِ أَوْلَيْكَ الرَّهْطِ فَبَعَثَ اللَّهُ شُعَيْباً إِلَى أَهْلِ مَدْيَنَ وَ لَمْ يَكُونُوا فَصِيلَةَ شُعَيْبٍ وَ لَا قَبِيلَتَهُ الَّتِي كَانَ مِنْهَا وَ لَكِنَّهُمْ كَانُوا أُمَّةً مِنَ الْأُمَمِ بَعَثَ إِلَيْهِمْ شُعَيْبٌ عليه السلام وَ كَانَ عَلَيْهِمْ مَلِكٌ جَبَّارٌ لَا يُطِيقُهُ أَحَدٌ مِنْ مُلُوكِ عَصْرِهِ وَ كَانُوا يَنْقُصُونَ الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ وَ يَبْخُسُونَ النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ مَعَ كُفْرِهِمْ بِاللَّهِ وَ تَكْذِيبِهِمْ لِنَبِيِّهِ وَ عَتُوَّهُمْ وَ كَانُوا

۱ الوقدة: النار.

۲ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۸۲

يَسْتَوْفُونَ إِذَا اكْتَالُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَوْ وَزَنُوا لَهَا فَكَانُوا فِي سَعَةٍ مِنَ الْعَيْشِ فَأَمَرَهُمُ الْمَلِكُ بِاِحْتِكَارِ الطَّعَامِ وَ نَقْصِ مَكَايِلِهِمْ وَ مَوَازِينِهِمْ وَ وَعَظَهُمْ شُعَيْبٌ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْمَلِكُ مَا تَقُولُ فِيمَا صَنَعْتَ أَرْضِي أَمْ أَنْتَ سَاخِطٌ فَقَالَ شُعَيْبٌ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ أَنَّ الْمَلِكَ إِذَا صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعْتَ يُقَالُ لَهُ مُلْكٌ فَاجِرٌ فَكَذَّبَهُ الْمَلِكُ وَ أَخْرَجَهُ وَ قَوْمَهُ مِنْ مَدِينَتِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْهُمْ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا فَنَزَادَهُمْ شُعَيْبٌ فِي الْوَعْظِ فَ قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَ صَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ فَأَذَوَّهُ بِالنَّفْيِ مِنْ بِلَادِهِمْ فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْحَرَّ وَ الْغَيْمَ حَتَّى أَنْضَجَهُمْ فَلَبِثُوا فِيهِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ وَ صَارَ مَاؤُهُمْ حَمِيمًا لَا يَسْتَطِيعُونَ شَرْبَهُ فَانْطَلَقُوا إِلَى غَيْضِهِ لَهُمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ فَرَفَعَ اللَّهُ لَهُمْ سَحَابَةً سَوْدَاءَ فَاجْتَمَعُوا فِي ظِلِّهَا فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ نَارًا مِنْهَا فَأَحْرَقَتْهُمْ فَلَمْ يَنْجُ مِنْهُمْ أَحَدٌ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا ذَكَرَ عَنْدهُ شُعَيْبٌ قَالَ ذَلِكَ خَطِيبُ الْأَنْبِيَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَمَّا أَصَابَ قَوْمَهُ مَا أَصَابَهُمْ لَحِقَ شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِمَكَّةَ فَلَمْ يَزَالُوا بِهَا حَتَّى مَاتُوا وَ الرَّوَايَةُ الصَّحِيحَةُ أَنَّ شُعَيْبًا ﷺ صَارَ مِنْهَا إِلَى مَدِينَةٍ فَأَقَامَ بِهَا وَ بِهَا لَقِيَهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ ﷺ^١

«وهاب بن منبه یمانی گفت: شعیب و ایوب علیهما السلام و بلعم بن باعورا با هم فامیل بودند و در روز آتش زدن به ابراهیم علیهما السلام ایمان آوردند. پس نجات پیدا کردند و همراه او به شام هجرت کردند. آنگاه حضرت لوط دخترانش را به ازدواج آن‌ها درآورد. پس هر پیامبری قبل بنی اسرائیل و بعد ابراهیم علیهما السلام از نسل این جمع بودند و خداوند شعیب علیهما السلام را برای اهل مدین مبعوث کرد و آن‌ها خویشاوندان و قبیله‌ی شعیب نبودند ولی امتی از امتی از امت‌ها بودند که شعیب علیهما السلام به سوی آن‌ها مبعوث شده بود و برآنان پادشاه ستمگری بود که دیگر پادشاهان هم عصرش توان مقابله با او را نداشتند. آنان در مکیال و میزان کم می‌گذاشتند و کم فروشی می‌کردند و خداوند و پیامبرش را تکذیب می‌کردند ولی در خریدن کامل می‌گرفتند و وزن می‌کردند. با این روش ثروت زیادی اندوخته بودند. پادشاه آنان را امر به احتکار طعام و کم گذاشتن در مکیال و میزان کرد و شعیب علیهما السلام آنان را موعظه کرد. آنگاه پادشاه دنبال شعیب علیهما السلام فرستاد و به او گفت: آیا از آنچه نسبت به سرزمینم انجام می‌دهم ناخشنودی؟! شعیب گفت: خداوند به من وحی کرد: هنگامی که پادشاهی مانند تو رفتار کرد، حاکم ستمگر است. پس پادشاه او را تکذیب کرد و او و قومش را از شهر اخراج کرد. خداوند داستان آنان را چنین حکایت نمود: «ای شعیب! تو و کسانی که همراه تو ایمان آوردند را از سرزمینمان خارج می‌کنیم.» اما شعیب علیهما السلام آنان را بیشتر نصیحت کرد. «گفتند: ای شعیب آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم.» پس او را با تبعید مجازات کردند و خداوند حرارت و تشنگی را بر آن‌ها مسلط کرد؛ تا اینکه آنان پخته شدند. نه روز گرفتار بودند و آب آن‌ها حمیم گشت که نمی‌توانستند بنوشند. پس به بیسه رفتند. به قول خداوند: "وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ" پس خداوند ابر سیاهی فرستاد و آنان در سایه ابر جمع شدند. آنگاه آتشی از آن بر آن‌ها فرستاد؛ پس آن‌ها را سوزاند و احدی از آن‌ها نجات نیافت. این است

١ قصص الأنبياء عليهم السلام (للاخواندي)، ص ١٤٦

قول خداوند "فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظَّلَّةِ" و به راستی هنگامی که نزد رسول خدا ﷺ ذکر شعیب علیہ السلام می کردند، می فرمود: او خطیب انبیاء در روز قیامت است. پس چون آن عذاب و بلا بر آنان فرود آمد. شعیب و کسانی که ایمان آورده بودند همراه او به مکه رفتند و تا آخر عمر در آنجا باقی ماندند. ولی روایت صحیح این است که شعیب علیہ السلام به مدین رفت و در آنجا بود که موسی بن عمران علیهما السلام با او ملاقات کرد.»

بررسی سند روایت ۴:

وهب بن وهب:

ایشان هم از نظر ما و هم از نظر عامه مورد تأیید نیست.

دیدگاه علمای عامه نسبت به وهب بن وهب:

ذهبی می گوید: او از شخصیت های سرشناس رجال است؛ ولی احادیث او متروک است. (به آنها عمل نمی شود).

احمد و ابن نعیم گفتند: او جعل حدیث می کرد.

بخاری گفته است: سکتوا عنه (این از بدترین تعبیرات در تضعیف است)

خطیب گفته است: کان فقیها اخباریا

مادر وهب بن وهب همسر امام صادق علیهما السلام بود و با ایشان ازدواج کردند.

دیدگاه علمای شیعه در مورد وهب بن وهب:

مرحوم شوشتری می فرماید:

قال: عدّه الشیخ فی رجاله فی أصحاب الصادق علیهما السلام قائلا: «أبو البختری القرشی المدنی» و عنوانه فی الفهرست قائلا: أبو البختری، ضعیف، و هو عامی المذهب و عنوانه النجاشی، قائلا: و کان کذابا، و له أحادیث مع الرشید فی الکذب؛ قال سعد: تزوّج أبو عبد الله علیهما السلام بأمّه، و عنوانه ابن الندیّم، قائلا: بن کثیر بن عبد الله (إلی أن قال) و کان فقیها أخباریا ناسبا، و ولّاه هارون القضاء بعسکر المهدی، ثمّ عزله و ولّاه مدینه الرسول ﷺ بعد بکار بن عبد الله، و جعل إلیه حربها مع القضاء ثمّ عزل فقدم بغداد و توقّى بها؛ و کان ضعیفا فی الحدیث.

و ضعفه الفقیه. و فی الاستبصار: عامی متروک العمل فی ما یختصّ به. و فی التهذیب: ضعیف جدّا عند أصحاب الحدیث. و قال الکشی و قال علیّ ایضا: کان أبو البختری من أكذب البریّة. محمّد بن مسعود قال: حدّثنی علیّ بن الحسن بن علیّ بن فضال، قال: حدّثنی محمّد بن الولید البجلی، قال: حدّثنا العباس بن هلال عن أبی الحسن الرضا علیهما السلام قال العباس: سمعت رجلا یخبر أنّ أبا البختری کان یحدّث أنّ النار تستأمر فی قرشی سبع مرّات، قال:

فقال له أبو الحسن عليه السلام: قد كذب على الله و ملائكته و رسله. و قال زكريّا الساجي: بلغني أنّ البختری دخل على الرشید و هو قاض - و هارون إذ ذاك يطير الحمام، فقال: هل تحفظ في هذا شيئاً! فقال: حدثني هشام ابن عروه عن أبيه عن عائشة: أنّ النبي صلى الله عليه وآله كان يطير الحمام، فقال: اخرج عني! لو لا أنّه رجل من قريش لعزلته. و قيل لأحمد بن حنبل: تعلم أحداً روى «لا سبق إلّا في خفّ أو حافر أو جناح؟» فقال: ما روى هذا إلّا ذاك الكذاب أبو البختری.

و قال عثمان بن أبي شيبة: إنّ دجال أرى أنّه يبعث دجالاً، و قال عليّ بن المدینی و أبو بكر بن عیّاش و إبراهيم الجوزجانی و أبو داود: إنّ كذاب. و فی ادباء الحموی: كان فقیهاً أخباریاً نسباً، لكنّه متّهم فی الحدیث، توقی ببغداد فی سنه مائتین.^۱

«مرحوم شیخ در رجال خود او را از اصحاب امام صادق عليه السلام شمرده است و گفته: ابو البختری قرشی مدنی و در فهرست او را عنوان کرده و گفته: ابو البختری ضعیف است و او از اهل سنت است. و نجاشی گفته است: او کذاب بود و احادیثی با هارون الرشید در کذب دارد. سعد گفت: امام صادق عليه السلام با مادر او ازدواج کرد. ابن ندیم گفته است: او فقیه اخباری نسب شناس بود، و هارون او را قاضی ارتش قرار داد. بد او را عزل کرد و بعد از بکار بن عبد الله استاندار مدینه قرار داد. سپس او را عزل کرد و در آخر به بغداد آمد و در آنجا درگذشت؛ و در حدیث ضعیف بود.

شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه او را تضعیف کرده است، و شیخ طوسی در استبصار گفته: او عامی است و به روایاتی که فقط او نقل کرده عمل نمی شود، و در تهذیب گفته: او نزد اصحاب جدا ضعیف است. کشی و علی گفتند که: ابو البختری از دروغگوترین افراد است. عباس (عموی پیامبر) گفت: شنیدم مردی خبر می داد که بختری حدیث می گفت که آتش در مورد قرشی هفت مرتبه اجازه می گرفت. گفت: امام رضا عليه السلام فرمود: به تحقیق او بر خداوند و ملائکه و پیامبران دروغ بسته است.

زکریا ساجی گفت: به من خبر رسید که بختری بر هارون الرشید وارد شد - و او قاضی هارون بود - و هارون در این هنگام کبوتر بازی می کرد. هارون گفت: آیا در این مورد چیزی حفظ هستی؟ بختری گفت: هشام بن عروه از پدرش از عایشه برای من حدیث گفت که پیامبر صلى الله عليه وآله کبوتر بازی می کرد!!! پس گفت: گم شو بیرون! اگر قریشی نبودی، حتماً عزلت می کردم.

به احمد بن حنبل گفتند: به یاد داری کسی این روایت نقل کرده باشد: "مسابقه (شرط بندی) جز در خفّ یا شتر سواری یا کبوتر بازی جایز نیست!" پس گفت: این را جز کذاب ابو بختری روایت نکرده است. عثمان بن ابی شیبّه گفت: او دجال است و می بینم که او دجال را برمی انگیزد، و علی بن مدینی و ابوبکر بن عیّاش و ابراهیم

جوزجانی و ابو داود گفتند: او کذاب است. و در ادباء حموی آمده: او فقیه اخباری نسب شناس است؛ ولی در حدیث متهم است. در سال ۲۰۰ در بغداد از دنیا رفت.»

نتیجه: متفردات وهب بن وهب مورد قبول نیست.

غیبت حضرت الیاس علیه السلام

مرحوم والد می‌فرماید:

«العاشر»: الیاس النبی علیه السلام غاب عن قومه سبع سنين متواريا في الصحارى و الفلوات و فی ج ۱ ص ۷۲ من الكامل يقول: لما توفي حزقیل كثرت الأحداث فی بنی اسرائیل و انكروا عهد الله و عبدوا الأوثان، فبعث الله اليهم الیاس بن یاسین بن فنحاص بن العزار بن هارون بن عمران نبيا، و كان الیاس مع ملك من ملوكهم يقال له (خاب) و كان يسمع منه و يصدقه و كان الیاس يقيم له أمره و كان بنو اسرائیل اتخذوا صنما يعبدونه يقال له (بعل)، فجعل الیاس يدعوهم الى الله و هم لا يسمعون إلا من ذلك الملك، و كان للملك جار صالح مؤمن يكتم إيمانه و له بستان الى جانب دار الملك و الملك يحسن جواره و للملك زوجة عظيمة الشر و الكفر، فقالت له ليأخذ بستان الرجل فلم يفعل فكانت تخلف زوجها إذا سار عن بلده و تظهر للناس فغاب مرة فوضعت امرأته على صاحب البستان من شهد عليه انه سب الملك فقتلته و أخذت بستانه، فلما عاد الملك غضب من ذلك و استعظمه و أنكره فقالت فات أمره فاوحى الله الى الیاس يأمره أن يقول للملك و امرأته أن يردا البستان على ورثه صاحبه فان لم يفعلا غضب عليهما و أهلكهما فی البستان و لم يتمتعا به إلا قليلا، فأخبرهما الیاس بذلك فلم يرجعا الحق فلما رأى الیاس ان بنی اسرائیل قد أبوا إلا الكفر و الظلم دعا عليهم فامسك الله عنهم المطر ثلاث سنين فهلكت المواشى و الطيور و الهوام و الشجر و جهد الناس جهدا شديدا و استخفى الیاس خوفا من بنی اسرائیل فكان يأتيه رزقه. محل الاستدلال تحقق الغيبة لالیاس النبی لعبارة «و استخفى الیاس» و لم يعين مقداره لكن المبين فی اخبارنا انه كان سبع سنين عن قومه.

«دهم»: الیاس نبی که هفت سال از قوم خود غائب بود و در بیابانها متواری بود و در جلد ۱ صفحه ۷۲ از کامل می‌گوید: محل استدلال تحقق غیبت حضرت الیاس نبی است و شاهد ان عبارت "و استخفى الیاس" و مقدار غیبت را معین نکرده است لكن مقدار ان در روایات ما هفت سال معین شده است.»

شخصیت و نسب حضرت الیاس:

مرحوم طبرسی می‌فرماید:

و اختلف فيه فقيل هو إدريس عن ابن مسعود و قتاده و قيل هو من أنبياء بنى إسرائيل من ولد هارون بن عمران ابن عم اليسع عن ابن عباس و محمد بن إسحاق^۱ و غيرهما قالوا إنه بعث بعد حزقيل لما عظمت الأحداث فى بنى إسرائيل و كان يوشع لما فتح الشام بوأها بنى إسرائيل و قسمها بينهم فأحل سبطا منهم بعلبك و هم سبط إلياس بعث فيهم نبيا إليهم فأجابه الملك ثم إن امرأته حملته على أن ارتد و خالف إلياس و طلبه ليقتله فهرب إلى الجبال و البرارى و قيل إنه استخلف اليسع على بنى إسرائيل و رفعه الله تعالى من بين أظهرهم و قطع عنه لذة الطعام و الشراب و كساه الريش فصار إنسيا ملكيا أرضيا سماويا و سطر الله على الملك و قومه عدوا لهم فقتل الملك و امرأته و بعث الله اليسع رسولا فأمنت به بنو إسرائيل و عظموه و انتهوا إلى أمره عن ابن عباس و قيل إن إلياس صاحب البرارى و الخضر صاحب الجزائر يجتمعان فى كل يوم عرفه بعرفات و ذكر وهب^۲ أنه ذو الكفل^۳.

«و در مورد الياس اختلاف شده است. بعضى مى‌گويند: او همان ادريس است و اين قول ابن مسعود^۴ و قتاده^۵ است و گفته شده است: او از انبياء بنى اسرائيل از فرزندان هارون بن عمران بن عم اليسع است، اما ابن عباس و محمد بن اسحاق و غير اين دو گفتند: او بعد از حزقيل مبعوث شد چون حوادث در بنى اسرائيل بزرگ شد و يوشع چون شام را فتح کرد بنى اسرائيل را در آنجا مكان داد و بين آنها تقسيم کرد و گروهى از آنان را به بعلبك فرستاد و آنان فرزندان الياس بودند و پيامبرى را نزد آنها فرستاد پس پادشاه به او ايمان آورد، ولى همسرش او را وادار کرد که مرتد شود و با الياس مخالفت کند و او را دستگير کند تا به قتل برساند پس او به کوه‌ها و بيابان‌ها فرار کرد و گفته شده است: او اليسع را جانشين بر بنى اسرائيل نهاد و خداوند او را به آسمان برد و لذت طعام و شراب از او قطع شد و به او لباس پوشاند. او انسان فرشته و زمينى آسمانى شد و خداوند بر ملک و قوم او دشمن آنها را مسلط کرد پس ملک و زن او کشته شدند و خداوند اليسع را رسول مبعوث کرد پس بنى اسرائيل به او ايمان آوردند و او را بزرگ شمردند و امر او را پذيرفتند اين قول ابن عباس^۶ است و گفته شده است: الياس صاحب بيابان‌ها است و خضر صاحب جزائر است و هر دو در روز عرفه در عرفات جمع مى‌شوند. و وهب مى‌گويد: او همان ذو الكفل است.»

مرحوم مجلسى روايتى را در مورد ملاقات حضرت الياس با امام باقر نقل مى‌کند و در مورد سند اين روايت مى‌فرمايد:

۱ تاريخ ابن اسحاق از قوی‌ترین تواریخ است اما عامه سعی در معدوم کردن آن داشتند چون در آن افشاگری زیادی بود، جریان ترور پيامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسیر برگشت از تبوک را نقل مى‌کند و نام ۱۳ منافقى که نقشه ترور پيامبر صلی الله علیه و آله را کشيدند مى‌برد.

۲ ايشان وهب بن منبه است که مورد قبول مانيس است اما نزد عامه شخصيت مهمى است.

۳ مجمع البيان فى تفسير القرآن ج ۸ ص ۷۱۳

۴ ابن مسعود از نظر ما مقبول نیست اگر چه مرحوم مامقانى تلاش مى‌کنند که ايشان را تأييد کنند، ابن مسعود (لم يوالى على و مال الى القوم)

۵ قتاده متهم به نصب است، او بحثى با امام باقر عليه السلام داشت، وقتى در برابر امام مى‌نشيند مى‌گويد: من با اصحاب و علما و بزرگان زيادى نشستم، اين اضطرابى که الان به من دست داده در هيچ يك از ملاقات‌ها چنين نبود، امام فرمود: مى‌دانى كجا نشستى؟

۶ اگر طريق روايت به ابن عباس صحيح باشد، روايات او مقبول است چون ابن عباس كلام رسول الله صلی الله علیه و آله را از امير المومنين عليه السلام نقل مى‌کند. ايشان شاگرد امير المومنين عليه السلام بود و به امامت حضرت اعتقاد داشت، در صحيح بخارى سن ايشان هنگام رحلت پيامبر اکرم صلی الله علیه و آله ده سال بيان شده در حالى که دو هزار روايت از او نقل شده است لذا ايشان روايات را از حضرت امير المومنين عليه السلام تعليم مى‌ديده است. ابن عباس هنگام رحلتش درخواست مى‌کند که بسترش را بيرون برده و به سمت آسمان چنين دعا مى‌کند: خدايا مرا به ولايت امير المومنين على بن ابى طالب بميران.

الحديث الأول: ضعيف. على المشهور بالحسن بن العباس، لكن يظهر من كتب الرجال أنه لم يكن لتضعيفه سبب إلا رواية هذه الأخبار العالية الغامضة التي لا يصل إليها عقول أكثر الخلق، و الكتاب كان مشهورا عند المحدثين و أحمد بن محمد روى هذا الكتاب مع أنه أخرج البرقي عن قم بسبب أنه كان يروى عن الضعفاء، فلو لم يكن هذا الكتاب معتبرا عنده لما تصدى لروايته و الشواهد على صحته عندى كثيرة.^١

«حديث اول بنا بر نظر مشهور به جهت حسن بن عباس ضعيف است لكن از كتب رجال ظاهر است كه سببى براى تضعيف او نمى باشد مگر روايت كردن اين اخبار عالى كه عقول بيشتر خلق به آنها نمى رسد، و كتاب نزد محدثين مشهور است و احمد بن محمد اين كتاب را روايت كرده است با وجود اينكه مرحوم برقى او را از قم خارج كرد به علت اينكه از ضعفا روايت مى كند، اگر اين كتاب نزد برقى معتبر نبود روايات آن را نقل نمى كرد و شواهد بر صحت آن نزد من زياد است.»

بيان روايت در جلسه بعد.

١ مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول، ج ٣، ص ٦١

شبهات غیبت امام زمان (عج) با غیبت انبیاء (علیهم السلام)

غیبت حضرت الیاس:

روایت اول غیبت حضرت الیاس (علیه السلام)

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلٍ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي (عليه السلام) قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) بَيْنَا أَبِي (عليه السلام) يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ إِذَا رَجُلٌ مُعْتَجِرٌ قَدْ قُيِّضَ لَهُ فَقَطَعَ عَلَيْهِ أُسْبُوعُهُ حَتَّى أَدْخَلَهُ إِلَى دَارٍ جَنْبَ الصَّفَا فَأُرْسِلَ إِلَيَّ فَكُنَّا ثَلَاثَةً فَقَالَ مَرْحَباً يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي وَ قَالَ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ بَعْدَ آبَائِهِ يَا أَبَا جَعْفَرٍ إِنْ شِئْتَ فَأَخْبِرْنِي وَ إِنْ شِئْتَ فَأَخْبِرْتُكَ وَ إِنْ شِئْتَ سَلْنِي وَ إِنْ شِئْتَ سَأَلْتُكَ وَ إِنْ شِئْتَ فَاصْدُقْنِي وَ إِنْ شِئْتَ صَدَّقْتُكَ قَالَ كُلُّ ذَلِكَ أَشَاءُ قَالَ فَإِيَّاكَ أَنْ يَنْطِقَ لِسَانُكَ عِنْدَ مَسْأَلَتِي بِأَمْرٍ تُضْمِرُ لِي غَيْرَهُ قَالَ إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ مَنْ فِي قَلْبِهِ عِلْمَانِ يُخَالِفُ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَبَى أَنْ يَكُونَ لَهُ عِلْمٌ فِيهِ اخْتِلَافٌ قَالَ هَذِهِ مَسْأَلَتِي وَ قَدْ فَسَّرْتُ طَرَفاً مِنْهَا أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْعِلْمِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ مَنْ يَعْلَمُهُ قَالَ أَمَّا جُمْلَةُ الْعِلْمِ فَعِنْدَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَمَّا مَا لَا بُدَّ لِلْعِبَادِ مِنْهُ فَعِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ قَالَ فَفَتَحَ الرَّجُلُ عَجِيرَتَهُ وَ اسْتَوَى جَالِساً وَ تَهَلَّلَ وَجْهُهُ وَ قَالَ هَذِهِ أَرَدْتُ وَ لَهَا أَتَيْتُ رَعَمْتُ أَنْ عِلْمٌ مَا لَا اخْتِلَافَ فِيهِ مِنَ الْعِلْمِ عِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ فَكَيْفَ يَعْلَمُونَهُ قَالَ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَعْلَمُهُ إِلَّا أَنَّهُمْ لَا يَرَوْنَ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَرَى لِأَنَّهُ كَانَ نَبِيّاً وَ هُمْ مُحَدِّثُونَ وَ أَنَّهُ كَانَ يَفِدُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَسْمَعُ الْوَحْيَ وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ فَقَالَ صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَأَلْتُكَ بِمَسْأَلَةٍ صَغْبَةٍ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْعِلْمِ مَا لَهُ لَا يَظْهَرُ كَمَا كَانَ يَظْهَرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ فَضَحِكَ أَبِي (عليه السلام) وَ قَالَ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُطْلَعَ عَلَى عِلْمِهِ إِلَّا مُمْتَحَنًا لِلإِيمَانِ بِهِ كَمَا قَضَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَنْ يَصْبِرَ عَلَى أَدَى قَوْمِهِ وَ لَا يُجَاهِدَهُمْ إِلَّا بِأَمْرِهِ فَكَمْ مِنْ اكْتِنَامٍ قَدْ اكْتَنَمَ بِهِ حَتَّى قِيلَ لَهُ فَاصْذَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَ آيَمُ اللَّهُ أَنْ لَوْ صَدَعَ قَبْلَ ذَلِكَ لَكَانَ آمِنًا وَ لَكِنَّهُ إِنَّمَا نَظَرَ فِي الطَّاعَةِ وَ خَافَ الْخِلَافَ فَلِذَلِكَ كَفَّ فَوَدِدْتُ أَنْ عَيْنُكَ تَكُونَ مَعَ مَهْدِي هَذِهِ اللَّامَةُ وَ الْمَلَائِكَةُ بِسُيُوفِ آلِ دَاوُدَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ تُعَذِّبُ أَرْوَاحَ الْكَافِرَةِ مِنَ الْأَمْوَاتِ وَ تُلْحِقُ بِهِمْ أَرْوَاحَ أَشْبَاهِهِمْ مِنَ الْأَحْيَاءِ ثُمَّ أَخْرَجَ سَيْفًا ثُمَّ قَالَ هَا إِنَّ هَذَا مِنْهَا قَالَ فَقَالَ أَبِي إِي وَ الَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْبَشَرِ قَالَ فَرَدَّ الرَّجُلُ اغْتِبَارَهُ وَ قَالَ أَنَا إِلْيَاسُ مَا سَأَلْتُكَ عَنْ أَمْرِكَ وَ بِي مِنْهُ جَهَالَةٌ غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْحَدِيثُ قُوَّةً لِأَصْحَابِكَ.^۱

«حسن بن عباس بن حریش از حضرت جواد الائمه (علیه السلام) و ایشان از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرد که فرمود: پدرم مشغول طواف کعبه بود، مردی که نقاب بر صورت داشت مقابلش ایستاد و طواف آن جناب را قطع کرد و پدرم را به خانه‌ای کنار صفا برد و به دنبال من نیز فرستاد. سه نفر شدید گفت: مرحبا به فرزند پیامبر! و دست بر روی سر من گذاشته گفت: خدا به تو خیر دهد ای امین خداوند بعد از پدران خویش.

آنگاه به پدرم رو کرده گفت: ای ابا جعفر می‌خواهی تو برای من توضیح ده یا من برای تو توضیح دهم. یا تو سؤال کن یا من. در صورتی که بخواهی من تو را تصدیق می‌کنم یا تو مرا تصدیق کن. فرمود: همه اینها را می‌خواهم. آن مرد گفت: مبدا وقتی من سؤال کردم، جوابی بدهی که حقیقت را پنهان کرده باشی.

فرمود: چنین جوابی را کسی می‌دهد که در دل دو علم داشته باشد که هر کدام مخالف دیگری است. ولی خداوند امتناع دارد از اینکه دارای علمی متضاد باشد. گفت: سؤال من همین بود! اینکه که قسمتی از آن را توضیح دادی بگو: علمی که حقیقت خالص باشد و در آن اختلاف نباشد نزد کیست؟ فرمود: اما تمام این علم نزد خدا است و آنچه مردم بدان نیازمندند در اختیار اوصیاء است.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن مرد نقاب از صورت برداشت و روی پا نشست. صورتش می‌درخشید. گفت: برای همین علم آمدم و مقصودم همین بود. شما عقیده داری که علم بدون اختلاف نزد اوصیاء هست، از کجا آنها بر این علم آگاه می‌شوند؟

فرمود: همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانست؛ مگر اینکه آنها آنچه پیامبر می‌دید، نمی‌بینند. زیرا او نبی بود و آنها محدث هستند، او از خداوند بدون واسطه وحی می‌گرفت و وحی را می‌شنید و اوصیاء استماع وحی نمی‌کنند. گفت: صحیح است! اکنون سؤال مشکلی دارم. بگو ببینم چرا این علم آن طوری که برای پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهر می‌شد، حالا ظاهر نمی‌شود؟

پدرم لبخندی زد و فرمود: خداوند هرگز علم خود را جز به کسی که او را به ایمان آزمایش کرده نمی‌دهد. همان‌طور که به پیامبر دستور داد تا اجازه نداده با مشرکین پیکار نکند و بر آزار آنها صبر نماید. چقدر به خاطر اطاعت امر الهی دعوت مخفیانه نمود، تا اینکه دستور رسید که اکنون آشکارا دعوت کن و از مشرکین کناره بگیر. خدا شاهد است اگر قبل از این دستور هم آشکارا دعوت می‌کرد، در امان بود؛ ولی او ملاحظه اطاعت امر خدا را می‌نمود و می‌ترسید مخالفت با دستور خدا بنماید. به همین جهت خودداری نمود. دلم می‌خواهد چشم‌های تو شاهد مهدی این امت باشد. ببینی که ملائکه با شمشیرهای آل داوود بین آسمان و زمین چگونه روح کفار مرده و ارواح کسانی که شبیه کافران هستند از زنده‌ها را عذاب می‌کنند. سپس شمشیری بیرون آورده گفت: این از همان شمشیرها است.

پدرم فرمود: آری به آن خدائی که محمد را بر کل بشریت انتخاب کرد. گفت: آن شخص در این موقع نقاب بر صورت انداخت و گفت: من الیاس هستم. من شناخته از شما سؤال نکردم. خواستم این حدیث نیروئی برای اصحابت باشد. »

توضیح روایت:

مرحوم مجلسی می‌فرماید:

" فضحك أبي " لعل ضحكه عليه السلام كان لهذا النوع من السؤال الذى ظاهره الامتحان تجاهلا مع علمه بأنه عارف بحاله، أو لعدده المسأله صعبه و ليست عنده عليه السلام كذلك، و حاصل الجواب أن ظهور هذا العلم مع رسول الله صلى الله عليه وآله دائما فى محل المنع، فإنه كان فى سنين من أول بعثته مكتتما إلا عن أهله، لخوف عدم قبول الخلق منه حتى أمر بإعلانه، و كذلك الأئمة عليهم السلام قوله: «تعذب أرواح الكفرة»، قيل: إشارة إلى الذين أحياهم فى الرجعة " ثم أخرج " أى إلياس عليه السلام " سيفا ثم قال: ها " و هو حرف تنبيه، أو بمعنى خذ " إن هذا منها " أى من تلك السيوف الشهرة فى زمانه عليه السلام، لأن اليأس من أعوانه عليهم السلام و لعل رد الاعتجار لأنه مأمور بأن لا يراه أحد بعد المعرفة الظاهرة.^١

« " فضحك أبي " شاید تبسم امام عليه السلام به جهت این بوده که ظاهر چنین سؤالی برای امتحان است و او تجاهل کرده با وجود علم به اینکه او عارف به حال ایشان است. یا جهت تبسم امام عليه السلام این باشد که او مسئله را مشکل شمرد در حالی که نزد امام چنین نیست، و حاصل جواب اینکه: ظهور این علم همراه رسول خدا صلى الله عليه وآله به صورت دائم ممنوع است. به راستی پیامبر صلى الله عليه وآله در سال های اول بعثت این علم را جز از اهلش پوشیده داشت؛ از ترس اینکه مردم از او نپذیرند. تا اینکه امر به اعلان رسید و ائمه عليهم السلام نیز چنین هستند.

قوله: "تعذب أرواح الكفرة"، گفته شده است: اشاره باشد به کسانی که در رجعت زنده می شوند " ثم اخرج " یعنی الیاس عليه السلام "سيفا ثم قال: ها" و این حرف تنبيه است یا به معنای بگیر " إن هذا منها " یعنی این شمشیر از آن شمشیرهای مشهور در زمان امام عليه السلام، زیرا الیاس از یاران امام عليه السلام است. و شاید پوشاندن دوباره صورت به این جهت بود که او مأمور بود به اینکه بعد از شناخت ظاهری دیده نشود.

پس حضرت الیاس عليه السلام جزو انبیائی بود که از قوم خود غائب شد و غیبت او طبق این روایت ادامه دارد و جزء یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در زمان ظهور می باشد.

بررسی سند روایت:

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ

حسن بن عباس بن حریش:

مرحوم مامقانی می فرماید:

١ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ٣، ص ٦٣

عَدَّ الشَّيْخُ الْحَسَنُ بْنُ عَبَّاسٍ بْنُ حَرِيشٍ الرَّازِيَّ مِنْ أَصْحَابِ الْجَوَادِ عليه السلام و قَالَ فِي الْفَهْرَسْتِ: الْحَسَنُ بْنُ عَبَّاسٍ بْنُ حَرِيشٍ الرَّازِيَّ، لَهُ كِتَابٌ: ثَوَابُ قِرَاءَةِ: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ**، أَخْبَرَنَا بِهِ ابْنُ أَبِي جَدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ الصَّفَّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَبَّاسٍ ابْنِ حَرِيشٍ الرَّازِيَّ. انْتَهَى. وَ قَالَ النَّجَاشِيُّ: الْحَسَنُ بْنُ عَبَّاسٍ بْنُ حَرِيشٍ الرَّازِيَّ أَبُو عَلِيٍّ، رَوَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام، ضَعِيفٌ جَدًّا، لَهُ كِتَابٌ: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ**، وَ هُوَ كِتَابُ رَدِّ الْحَدِيثِ، مُضْطَرِبُ الْأَلْفَاظِ، أَخْبَرَنَا إِجَازَةُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى، عَنْ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْهُ. انْتَهَى.

وَ قَالَ ابْنُ الْغَضَائِرِيِّ: الْحَسَنُ بْنُ عَبَّاسٍ بْنُ حَرِيشٍ الرَّازِيَّ أَبُو مُحَمَّدٍ، ضَعِيفٌ جَدًّا، يَرَوِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام فَضْلًا: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ**، وَ لَهُ كِتَابٌ مُصَنَّفٌ فَاسِدُ الْأَلْفَاظِ، تَشْهَدُ مَخَائِلُهُ عَلَى أَنَّهُ مُضْطَرِبٌ. وَ هَذَا الرَّجُلُ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ، وَ لَا يَكْتُبُ مِنْ حَدِيثِهِ.

وَ ذَكَرَهُ ابْنُ دَاوُدَ فِي الْقِسْمِ الثَّانِي، وَ عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِ الْجَوَادِ عليه السلام وَ نَقَلَ عَنِ النَّجَاشِيِّ أَنَّهُ: ضَعِيفٌ جَدًّا.

وَ ظَاهِرُ الْمَوْلَى تَقَى الْمَجْلِسِيِّ قَدَّسَ سِرَّهُ الْمِيلَ إِلَى إِصْلَاحِ حَالِ الرَّجُلِ، حَيْثُ قَالَ: رَوَى الْكِتَابُ الْكَلِينِي رحمته الله وَ أَكْثَرُهُ مِنَ الدَّقِيقِ، لَكِنَّهُ مُشْتَمِلٌ عَلَى عُلُومٍ كَثِيرَةٍ، وَ لَمَّا لَمْ يَصِلْ إِلَيْهِ أَفْهَامُ بَعْضِ رَدِّهِ بِأَنَّهُ مُضْطَرِبُ الْأَلْفَاظِ. وَ الَّذِي يَظْهَرُ بَعْدَ التَّتَبُّعِ وَ التَّأَمُّلِ أَنَّ أَكْثَرَ الْأَخْبَارِ الْوَارِدَةَ عَنِ الْجَوَادِ وَ الْهَادِي وَ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام لَا تَخْلُو مِنْ اضْطِرَابِ تَقْيَّةٍ، أَوْ اتِّقَاءٍ؛ لِأَنَّ أَكْثَرَهَا مَكَاتِبَةٌ، وَ يُمْكِنُ أَنْ تَقَعَ فِي أَيْدِي الْمَخَالَفِينَ، وَ لَمَّا كَانَ أُمْتِنًا أَفْصَحَ فَصَحَاءُ الْعَرَبِ عِنْدَ الْمُؤَالَفِ وَ الْمَخَالَفِ؛ فَلَوْ أَطْلَعُوا عَلَى مِثْلِ أَخْبَارِهِمْ كَانُوا يَجْزَمُونَ بِأَنَّهُمَا لَيْسَتْ مِنْهُمْ، وَ لِهَذَا لَا يَسْمَوْنَ غَالِبًا، وَ يَعْتَبَرُ عَنْهُمْ عليه السلام ب: الرَّجُلُ وَ الْفَقِيه.^١

«مَرْحُومُ شَيْخِ طُوسِي حَسَنُ بْنُ عَبَّاسٍ بْنُ حَرِيشٍ رَازِيٌّ رَأَى مِنْ أَصْحَابِ إِمَامِ جَوَادٍ عليه السلام شَمْرَدَةً اسْت. وَ فِي فَهْرَسْتِ گُفْتُ: حَسَنُ بْنُ عَبَّاسٍ بْنُ حَرِيشٍ رَازِيٌّ بَرَاءِ أَوْ كِتَابِ اسْت: ثَوَابِ قِرَائَتِ **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ**. نَجَاشِي گُفْتُ: أَوْ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ ثَانِي عليه السلام رَوَايَتِ كَرْدَةٍ اسْت. وَ أَوْ جَدًّا ضَعِيفٌ اسْت. وَ بَرَاءِ أَوْ كِتَابِ اسْت: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** وَ أَنَّ كِتَابِي بَا أَحَادِيثِي سَطْحِ پَایین اسْت. وَ الْفَازِ آن مُضْطَرِبٌ اسْت.

ابن غضائری گُفْتُ: أَوْ جَدًّا ضَعِيفٌ اسْت. وَ أَوْ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ ثَانِي عليه السلام رَوَايَتِ مِی كَرْدِ فِي فَضْلِ **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** وَ بَرَاءِ أَوْ كِتَابِي اسْت. كِه الْفَازِ آن فَاسِدٌ اسْت. وَ دَرْهَمِ رِیخْتِگِیِ آن شَهَادَتِ بِهْ جَعْلِي بُوْدَنِ آن مِی دَهْدِ وَ بِهْ اَيْنِ شَخْصِ اَعْتِنَائِي نَمِی شُودِ وَ أَحَادِيثِ أَوْ نُوْشْتِهْ نَمِی شُود. ابْنِ دَاوُودِ أَوْ رَا دَرِ بَخْشِ دُومِ ذِكْرِ كَرْدَةٍ اسْت. وَ أَوْ رَا مِنْ أَصْحَابِ إِمَامِ جَوَادٍ عليه السلام شَمْرَدَةٍ اسْت. وَ مِنْ نَجَاشِي نَقَلَ كَرْدَةٍ اسْت. كِه أَوْ جَدًّا ضَعِيفٌ اسْت.

و ظاهراً مرحوم محمد تقی مجلسی میل به اصلاح حال رجل دارد آنجا که گفت: کلینی این کتاب را نقل کرده است و ایشان در نقل دقیق بودند لکن این کتاب مشتمل بر علوم زیادی است و چون به افهام بعضی نمی‌رسیده، آن را رد می‌کردند به اینکه الفاظ آن مضطرب است.

و آنچه بعد از تأمل و تتبع ظاهر می‌شود اینکه اکثر روایاتی که از جواد و هادی و عسگری علیهم‌السلام وارد شده خالی از اضطراب نیست و از روی تقیه صادر شده است، چون اکثر آن روایات مکاتبه بوده است و امکان این را داشته است که در دست مخالفین بیافتد و چون ائمه‌ی ما فصیح‌ترین فصحاء نزد موافق و مخالف بودند پس اگر مخالفین بر مثل این اخبار دست می‌یافتند، جزم پیدا می‌کردند که آن اخبار از ائمه علیهم‌السلام نیستند و به همین جهت غالباً نامی از آن‌ها برده نمی‌شد و از آنان تعبیر به رجل و فقیه می‌شد.»

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت حضرت الیاس علیه السلام

ادامه بررسی سند روایت اول (حسن بن عباس بن حریش):

روایتی را از کافی شریف در مورد حضرت الیاس علیه السلام به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کردیم و این روایت حکایت از این داشت که حضرت الیاس علیه السلام الآن حیات دارند اما از دیده‌ها پنهان هستند. در ادامه به بررسی سند روایت پرداختیم، مشکل سند غیر از سهل بن زیاد (البته ما سهل بن زیاد را قبول داریم چون بیش از دو هزار روایت از او در کتب اربعه نقل شده است هر چند بعضی او را تضعیف کردند) حسن بن عباس بن حریش است که به دو عنوان ذکر شده «ابن حریش» و «ابن جریش» که اگر دو عنوان باشند، یکی ضعیف و دیگری مجهول است و اگر یک عنوان باشد، تضعیف دارد.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

و قال الوحيد رحمه الله بعد نقله: إنَّ الكليني رحمه الله مع أنَّه قال في أوَّل الكافي ما قال، لم يذكر في باب شأن: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ و تفسیرها غیر روایة الحسن بن عباس و کتابه و بالجملة؛ هؤلاء القميون رووا عنه، و قد أشرنا إلى الأمر في ذلك في إبراهيم ابن هاشم، و إسماعيل بن مرّار. انتهى. و زاد الحائري على ذلك كله تأييده، بعدم تضعيف الشيخ رحمه الله إياه، مع ذكره له في كتابه، و لو كان ضعف كتابه بهذه المثابة لما خفي عليه، مع وجوده عنده، و حضوره لديه. و أقول: لو لا تضعيف النجاشي بضرر قاطع لأمكن مقابلة تضعيف غيره بما ذكره، إلّا أنَّ النجاشي لشدة ضبطه، و قوّة الوثوق به لا معدل عن تضعيفه، سيما و تضعيفه نصّ، و ما ذكر ظواهر، و الظاهر لا يعارض النصّ، فالاعتماد على ما تفرّد به الحسن بن العباس مشکل، و عليك بالفحص و البحث لعلّك تقف على ما لم تنله يدى.

نعم؛ لا شبهة في كونه شيعيًا اثني عشريًا، لكشف عدّة من الأخبار التي رواها عن ذلك، مثل ما «رواه الكليني، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد ابن عيسى، عن محمد بن أبي عبد الله، و محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد- جميعا- عن الحسن بن العباس بن حریش، «عن أبي جعفر الثاني علیه السلام: إنَّ أمير المؤمنين علیه السلام قال يوما لأبي بكر: لا تحسبنَّ الذين قُتِلُوا في سبيلِ الله أمواتاً بلْ أحياءٌ عند ربّهم يُرزقونَ، و أشهد أن رسول الله صلّى الله عليه وآله، مات شهيدا، و الله ليأتينك فأيقن إذا جاءك، فإنَّ الشيطان غير متخيل به، فأخذ على علیه السلام بيد أبي بكر فأراه النبي

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: "يا أبا بكر! آمن بعلي و بأحد عشر من ولده .. إنهم مثلي إلا النبوة، و تب إلى الله ممّا في يدك، فإنّه لا حقّ لك فيه"، [قال:] ثم ذهب فلم يره^١.

«مرحوم وحيد گفت: مرحوم کلینی با وجود مطلبی که در اول کافی گفت (روایات را بر طبق فتوا جمع‌آوری کردم)، در باب شأن انا أنزلناه و تفسیر آن ذکر نمی‌کند غیر روایت حسن بن عباس و کتاب او، و بالجمله: قمی‌ها از او روایت کردند، و اشاره کردیم به امر در مورد ابراهیم بن هاشم و اسماعیل بن مرار. و مرحوم حائری علاوه بر آنچه گفته شد، در تأیید او اضافه کردند که مرحوم شیخ او را تضعیف نکردند با وجود اینکه او را در دو کتابش ذکر کردند و اگر کتاب او ضعیف بود بر ایشان مخفی نمی‌ماند با توجه به اینکه کتاب نزد ایشان بوده است.

گویم: اگر تضعیف قاطع مرحوم نجاشی نبود امکان مقابله تضعیف غیر او به آنچه گفته شد وجو داشت مگر اینکه مرحوم نجاشی به جهت شدت ضبطی که دارند و قوت وثوقی که به ایشان است، معادلی برای تضعیف ایشان نیست به خصوص که تضعیف او نص است و آنچه ذکر شد ظواهر است، و ظاهر با نص معارضه نمی‌کند، پس اعتماد بر متفردات حسن بن عباس بن حریش مشکل است.

بله؛ شکی نیست که او شیعی اثنی عشری است چون اخباری که روایت کرده کشف از حال او می‌کند مانند آنچه کلینی روایت کرده است: از حسن بن عباس بن حریش از ابو جعفر ثانی عَلَيْهِ السَّلَام: "امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَام روزی به ابو بکر گفت: هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند، و شهادت می‌دهم که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شهید از دنیا رفتند، به خدا قسم نزد تو می‌آید پس یقین کن هنگامی که نزد تو آمد پس شیطان متصور به پیامبر نمی‌شود" پس علی عَلَيْهِ السَّلَام دست ابو بکر را گرفت و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را به ایشان نشان داد، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «ای ابوبکر! به علی و یازده فرزند او ایمان بیاور... آن‌ها مانند من هستند مگر در نبوت، و از آنچه در دست است نزد خداوند توبه کن که تو حقّی در آن نداری سپس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رفتند پس دیده نشدند.»

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

إنّ الحكم بأنّ كتاب المترجم له، موضوع، أو أنّه يضم بين دفتيه أخبارا ضعافا مضطربة الألفاظ و المعاني محل كلام، و لكن لا محيص عن الحكم بجهالة المترجم أو ضعفه، و ذلك لتصريح النجاشي بذلك، و عدم ورود توثيق صريح في شأنه، فتفتن^٢.

١ تنقيح المقال في علم الرجال، ج ١٩، ص ٣٥٨

٢ تنقيح المقال في علم الرجال، ج ١٩، ص ٣٦١

«حکم به اینکه کتاب مترجم جعلی است یا اینکه اخبار آن ضعیف و الفاظ و معانی آن مضطرب است محل کلام است، لکن چاره‌ای نیست از حکم به مجهول بودن یا ضعف مترجم به جهت تصریح مرحوم نجاشی به آن و توثیق صریحی هم در مورد او وارد نشده است.»

مرحوم خوئی هم حکم به ضعف ایشان می‌کند.

اشکال به مرحوم خوئی: مبنای شما چنین بود که کسانی که در اسناد تفسیر قمی قرار دارند، همه ثقه هستند و از این مبنا هم عدول نکردید پس چگونه حکم به ضعف مترجم می‌کنید؟

جواب مرحوم خوئی:

نعم روی عن أبي جعفر و روی عنه سهل بن زیاد، تفسیر القمی: سورة الحديد، فی تفسیر قوله تعالى: (لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ ..) و کیف کان فالرجل ضعیف إما لثبوت اتحادہ مع سابقه، أو لاحتماله، فتوثیق علی بن إبراهیم یسقط بمعارضة تضعیف النجاشی. و طریق الشیخ إلیه ضعیف بأبی المفضل و باین بطة.^۱

«به هر حال ایشان ضعیف است یا به جهت ثبوت اتحاد او با شخص سابق یا احتمال اتحاد، پس توثیق مرحوم قمی با تضعیف مرحوم نجاشی تعارض می‌کند و هنگامی که تعارض کنند هر دو ساقط می‌شوند پس به هر حال پس مترجم ضعیف است و طریق شیخ به او هم به جهت ابو مفضل و ابن بطه ضعیف است.»

مرحوم شوشتری می‌فرماید:

قال المصنّف: إن كان ضعف، فلا شبهة في كونه إماميًا، لكشف عدّة أخبار رواها الكليني عنه عن الجواد عليه السلام إن أمير المؤمنين عليه السلام قال يوما لأبي بكر: «لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل أحياء عند ربهم يرزقون» و أشهد أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله مات شهيدا، و الله ليأتينك! فأيقن إذا جاءك، فإنّ الشيطان غير متخيل به فأخذ عليّ عليه السلام - بيد أبي بكر فأراه النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا أبا بكر! آمن بعليّ و بأحد عشر من ولده إنهم مثلي إلّا النبوة؛ و تب إلى الله ممّا في يدك، فانه لا حقّ لك فيه. ثمّ ذهب فلم يره.^۲

قلت: هو أحسن أخباره التسعة التي قلنا، و مع ذلك يكفي هو في إثبات ما قال ابن الغضائري و النجاشي، أمّا لفظه: فأى معنى لقوله: «فإنّ الشيطان غير متخيل به»؟ و الصواب أن يقال: «لا يتشكّل به» و أمّا معناه فأى ربط لقوله تعالى: «لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً الخ» لمجىء النبي صلى الله عليه وآله إلى أبي بكر؟ فإنّ المراد بالآية الحياة في ذاك العالم، فأى وجه لترتيب مجىء النبي صلى الله عليه وآله عليه؟ ثمّ لو كان الشهادة موجبة لذلك لجاز أن يجيء كل شهيد إلى هذا العالم و يخاطب الناس، و هو غير معقول.

۱ معجم رجال الحديث، ج ۵، ص ۳۶۳

۲ الكافي: ۱/ ۵۳۳

و جواز مجيء النبى صلى الله عليه وآله من حيث نبوته، لا من حيث الشهادة حتى يحتاج إلى الشهادة أنه مات شهيدا. ثم إن الناس ليسوا مكلفين إلا بإمام موجود رأوه فكيف يقول لأبى بكر: آمن بعلی و بأحد عشر من ولده؟^۱

«مصنف گفت: اگر چه او تضعیف شده، اما شکی در امامی بودن او نیست به جهت کشف اخباری که کلینی از او روایت کرده از امام جواد علیه السلام: "امیر المومنین علیه السلام روزی به ابو بکر گفت: هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند، و شهادت می‌دهم که رسول خدا صلى الله عليه وآله شهید از دنیا رفتند، به خدا قسم نزد تو می‌آید پس یقین کن هنگامی که نزد تو آمد پس شیطان متصور به پیامبر نمی‌شود" سپس علی علیه السلام دست ابو بکر را گرفت و پیامبر صلى الله عليه وآله را به ایشان نشان داد، پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: "ای ابوبکر! به علی و یازده فرزند او ایمان بیاور... آن‌ها مانند من هستند مگر در نبوت، و از آنچه در دست است (یعنی، غصب خلافت) نزد خداوند توبه کن که تو حقی در آن نداری سپس پیامبر صلى الله عليه وآله رفتند پس دیده نشدند"

گویم: این از بهترین اخبار نه‌گانه است که گفتیم، و با این وجود همین خبر کفایت می‌کند در اثبات آنچه ابن غضائری و نجاشی گفتند، اما از جهت لفظ درست آن بود که به جای "فان الشيطان غير متخیل به" گفته می‌شد: "لا يتشکل به"^۲ اما از جهت معنا چه ربطی است بین آیه "لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا الْخ"^۳ و آمدن پیامبر نزد ابو بکر؟ اگر مراد آیه حیات در آن عالم است چه وجهی برای مترتب کردن آمدن پیامبر بر آن دارد؟ و اگر شهادت موجب آن است، باید گفت: جایز است که هر شهیدی به این عالم بیاید و مردم را مخاطب قرار دهد و این غیر معقول است.^۴

و جواز آمدن پیامبر از حیث نبوت است نه از جهت شهادت تا برای اثبات آمدن پیامبر نیاز به شهادت ایشان داشته باشد. علاوه بر آن، مردم به قبول حرف کسی، جز امام موجود که او را می‌بینند، مکلف نیستند. پس چطور به ابو بکر می‌گوید: ایمان بیاور به علی و یازده فرزند از نسل او؟»

نتیجه:

مبنای مرحوم کلینی در نگارش کتاب کافی شریف در مقدمه‌ی کتاب:

۱ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۷۲

۲ مرحوم مجلسی از این اشکال جواب دادند: رجوع شود صفحه‌ی ۸۸

۳ جای تعجب است اولاً بین شهادت پیامبر صلى الله عليه وآله و آیه ارتباط است، ثانیاً پیامبر صلى الله عليه وآله در آن عالم حیات دارند، در این عالم هم حیات دارند لذا هنگامی که به زیارت حضرت می‌رویم سلام خدمت ایشان عرض می‌کنیم، خود اهل سنت در مورد سیوطی می‌گویند او شصت بار در بیداری پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله را دیده است ثالثاً آمدن شهدا به این عالم و صحبت کردن با اهل این عالم چیز غیر معقولی نیست.

و قلت: إنك تحب، أن يكون عندك كتاب كاف، يجمع من جميع فنون علم الدين ما يكتفى به المتعلم، و يرجع إليه المسترشد، و يأخذ منه من يريد علم الدين، و العمل به، بالآثار الصحيحة عن الصادقين عليهم السلام.

«گفتم: اگر دوست داری کتابی کافی نزد تو باشد که جمیع فنون علم دین به مقداری که متعلم را کفایت کند در آن جمع باشد و مسترشد به آن رجوع کند و کسی که علم دین را اراده کرده از آن اخذ کند و به آن عمل کند، در این کتاب آثار صحیح از صادقین عليهم السلام را جمع کردم.»

کلینی که در کافی شریف مبنای او این چنین است، این روایت را از حسن بن عباس بن حریش نقل کرده است و این یکی از قرائن است و قرائن دیگر هم هست لذا به نظر ما اگر مترجم ثقه نباشد لااقل حسن است و کتاب او هم مورد قبول است مگر مطالبی که خلاف اعتقادات باشد.

شبهات غیبت امام زمان علیه السلام با غیبت انبیاء علیهم السلام

غیبت حضرت الیاس علیه السلام

بحث ما پیرامون غیبات انبیاء بود، آخرین موردی که مطرح کردیم غیبت حضرت الیاس علیه السلام بود. مرحوم والد مطلبی را در کتاب الشیعه و الرجعه به نقل از کتاب الکامل فی التاریخ نقل کردند ولی روایات متعددی در مورد غیبات متعدد حضرت الیاس علیه السلام و ابعاد مختلف زندگی ایشان در بحار الانوار نقل شده است:

روایت دوم غیبت حضرت الیاس علیه السلام

الإحتجاج، التوحید، عیون أخبار الرضا علیه السلام، فی خبر طویل، رواه الحسن بن محمد النوفلی عن الرضا علیه السلام فیما احتج به علی جاثلیق النصارى أن قال علیه السلام إنَّ الیسع قد صنع مثل ما صنع عیسی علیه السلام مشى علی الماء و أحیا الموتى و أبرأ الأکمة و الأبرص فلم تتخذہ أمتہ رباً بالخبر.^۱

«امام رضا علیه السلام فرمودند: الیسع انجام داد آنچه را که عیسی انجام داد؛ راه رفتن بر روی آب و زنده کردن مردگان و بهبود خوره و پیسی؛ ولی امتش او را به عنوان رب نپرستیدند.»

مرحوم مجلسی روایتی را از قصص الانبیاء به سندش از مرحوم صدوق و مرحوم صدوق به سند خودش از وهب بن منبه نقل می‌کند. روایت مهمی است که اشاره به فراز و نشیبهای زندگی حضرت الیاس علیه السلام و غیبات متعدد او دارد که یکی از شواهد خوب در پاسخ به شبهه‌ی غیبت امام زمان علیه السلام است و غیبت حضرت الیاس علیه السلام از ترس پادشاه و عاملان او بوده است. ولی ما قبل از بیان روایت به بررسی سند روایت می‌پردازیم البته اگر سند روایت هم اشکالی داشته باشد خللی به بحث ما وارد نمی‌کند چون اصل بحث غیبات انبیاء متواتر است.

وهب بن منبه:

اهل سنت در مورد ایشان بزرگ‌نمایی کردند.

نظر ذهبی:

ذهبی در سیر اعلام النبلاء مقابل اسم او حرف «ع» گذاشته است. یعنی «روی عنه الصحاح الستة» بعد می‌نویسد: الامام^۲ العلامة الأخباری القصصی مولده فی زمن عثمان سنة أربع و ثلاثین و رحل و حج و أخذ عن ابن

۱ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۰۱

۲ امام به کسی می‌گویند که فوق عدالت باشد.

عباس و ابی هریره، و روایتی للمسند قليلة و إنما غزارة علمه في الإسرائيليات و من صحائف أهل الكتاب قال أحمد كان من ابناء فارس له شرف قال و كل من كان من اهل اليمن له ذی هو شریف يقال فلان له ذی و فلان لا ذی له قال العجلي تابعی ثقة كان على قضاء صنعاء و قال أبو زرعة و النسائی ثقة. قال احمد بن محمد بن الأزهري سمعت مسلمة بن همام بن همام يذكر عن آبائه أن هماما و وهبا و عبد الله و معقلا و مسلمة بنو منبه أصلهم من خراسان من هراة فمنبه من أهل هراة عن وهب قال يقولون عبد الله بن سلام كان أعلم أهل زمانه و ان كعبا اعلم أهل زمانه أفرايت من جمع علمهما أهو أعلم أم هما.

«امام علامه اخباری قصصی و در زمان عثمان در سال ۳۴ به دنیا آمد و از ابن عباس و دیگران نقل می‌کند و روایت او با سند کم است و عمده علم او از اسرائیلیات و از کتب اهل کتاب است، احمد گفت: او از نژاد فارس است.

عجلی گفت: او تابعی و ثقة است و او قاضی القضاة صنعاء بود.

ابو زرعه و نسائی گفتند: او ثقة است.

احمد بن محمد بن ازهر گفت: شنیدم مسلمة بن همام بن همام پدران خود را ذکر می‌کند؛ که همام و وهب و عبد الله و معقل و مسلمة فرزندان منبه بودند و اصالتا از خراسان از هرات پس منبه از اهل هرات است. از وهب گفت: می‌گویند عبد الله بن سلام اعلم اهل زمانش است و کعب اعلم اهل زمان خودش است آیا دیدی کسی که علم آن دو را جمع کرده آیا او اعلم است یا آن دو.»

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

و من راجع کتابه فی قصص الأنبياء عرف انه كتاب لا ينطبق على اصول الشيعة و عقائدها في الأنبياء و يتبين سرّ استثنائه من رجال نوادر الحكمة.^۱ «کسی که به کتاب او در قصص انبیاء رجوع کند می‌فهمد که کتاب او منطبق بر اصول و عقائد شیعه در مورد انبیاء نیست و آشکار می‌شود سرّ استثناء کردن او از رجال نوادر الحكمة.»

مرحوم شوشتری می‌فرماید:

قال: مرّ عن الشيخ في فهرست و النجاشي أنّ القمّيين استثنوه من رجال نوادر الحكمة. أقول: نقله النجاشي عن ابن الوليد و ابن نوح و الشيخ في فهرست عن ابن بابويه و قرّاهم، و وجه استثنائهم كون أخباره منكرات: و منها: قصّة جرجيس التي نقلها الطبري عن كتابه «المبتدأ و السير» و أنّ ملك الموصل قتله أربع مرّات و من أخباره المنكرة: ما رواه الحليّ عنه، أنّه قال: مسخ بخت نصر أسدا فكان ملك السباع، ثمّ مسخ نسرا فكان ملك الطير، ثمّ مسخ ثورا فكان ملك الدوابّ، و هو في ذلك يعقل عقل الإنسان، و كان ملكه قائما يدبّر، ثمّ ردّ الله روحه فدعا إلى

۱ تنقيح المقال في علم الرجال، ج ۳، ص ۲۸۱

التوحيد، فقیل له: أ مؤمننا مات؟ فقال: قد اختلف أهل الكتاب، بعضهم قال: نعم، و بعضهم قال: قتل الأنبياء و حرق الكتب و حرق بيت المقدس فلم تقبل منه التوبة.

و من أقواله المنكرة: ما نقله الطبري عنه، أنه قال: جميع مدّة الدنيا عنده ستّة آلاف سنّة^١ مضى عنده من ذلك إلى زمانه ٥٦٠٠ سنّة، و مات سنّة ١١٤، فعلى ما قاله كان عمر الدنيا في سنّة ٥١٤ منقضية، و ما مضى بعد و يمضى زائد. و من أخباره الموضوعة: ما رواه عنه الحليّة: أن النبي ﷺ قال: إن أبا بكر و عمر من الإسلام بمنزلة السمع و البصر من الإنسان، و أنّه لذلك لم يبعثهما النبي ﷺ للدعوة إلى الإسلام؛ و أن عكاشة لما تصدى للاقتصاص عن النبي ﷺ قال له: اقتصّ منّا، فقال النبي ﷺ: امضيا عرف الله مكانكما و مقامكما؛ و أن النبي ﷺ قال لبلال: مر أبا بكر يصلّي بالناس. هذا، و قال الطبري: إنّه و عطاء بن مركبود أول من جمع القرآن بصنعاء اليمن. و في معارف ابن قتيبة: هو من أبناء الفرس الذين بعث بهم كسرى إلى اليمن، قال: قرأت من كتب الله اثنين و سبعين كتابا. و كان مهاجرا لطاوس. و قال الحموي: كان كثير النقل من الكتب القديمة المعروفة بالاسرائيليات. قال وهب: «كنت أقول بالقدر حتّى قرأت بضعة و سبعين كتابا من كتب الأنبياء في كلّها: من جعل لنفسه شيئا من المشيئة فقد كفر، فتركت قولي» مات و هو على قضاء صنعاء.^٢

«مرحوم شيخ طوسي در فهرست و مرحوم نجاشي گفتند: قمی ها او را از رجال نوادر الحکمه استثناء کردند.

گویم: نجاشي از ابن وليد وابن نوح نقل کرده و شيخ در فهرست از ابن بابويه نقل کرده است و تأييد کردند، و وجه استثناء آن ها منکر بودن اخبار او است. و از جمله منکرات: قصه ي جرجيس است که طبري آن را از کتاب «المبتدأ و السير» نقل کرده که پادشاه موصل او را چهار مرتبه به قتل رساند.

و از اخبار منکر: آنچه حليه از او روايت کرده است که گفت: بخت نصر به صورت شیر مسخ شد پس پادشاه درندگان بود. سپس به صورت عقاب مسخ شد پس پادشاه پرندگان بود. سپس به صورت گاو مسخ شد پس پادشاه چهارپايان بود و او در اين حالات به عقل انسانی تعقل می کرد و حکومت او پايرجا بود و آن را تدبير می کرد سپس خداوند روح او را برگرداند پس دعوت به توحيد کرد. سپس سؤال کردند: آیا مومن از دنيا رفت؟ گفت: اهل کتاب اختلاف کردند، بعضی گفتند: بله و بعضی گفتند: انبياء را کشت و کتب را آتش زد و بيت المقدس را خراب کرد پس توبه او قبول نشد.

و از اقوال منکر او: آنچه طبري از او نقل کرده که گفت: تمام مدت دنيا نزد او شش هزار سال است و تا زمان او ٥٦٠٠ سال آن گذشته و او در سال ١١٤ از دنيا رفت بنابر اين سال ٥١٤ دنيا تمام شده و ما بعد آن اضافی است. (و ما در آخرت زندگی می کنیم).

١ تاريخ الطبري: ١٠ / ١.

٢ قاموس الرجال، ج ١٠، ص ٤٥٤.

و از اخبار جعلی او: آنچه حلیه از او روایت کرده: که پیامبر ﷺ فرمود: ابو بکر و عمر در اسلام به منزله گوش و چشم در انسان هستند و به همین جهت پیامبر ﷺ آن دو را برای دعوت به اسلام نفرستاد؛ و چون عکاشه متصدی قصاص از پیامبر ﷺ شد، آن دو گفتند: از ما قصاص کن پس پیامبر ﷺ فرمود: خداوند مکان و مقام شما را می‌داند و پیامبر به بلال گفت: ابو بکر را بگو با مردم نماز گزارد.

طبری گفت: او و عطاء بن مرکبود اول کسانی بودند در صنعاء یمن قرآن را جمع کردند.

و در معارف ابن قتیبه: او از نژاد فارس است، گفت: هفتاد و دو کتاب از کتاب‌های آسمانی را قرائت کردم.

حموی گفت: او بسیار از کتب قدیمی که معروف به اسرائیلیات است را نقل می‌کرد.

وهب گفت: من قائل به قدر بودم تا اینکه هفتاد کتاب از کتب‌های انبیاء را خواندم در همه آن‌ها بود: کسی که قرار دهد برای خودش چیزی از مشیت را به تحقیق کافر شده است پس قولم را ترک کردم. او از دنیا رفت در حالی که قاضی صنعاء بود.»

مرحوم نمازی می‌فرماید:

جمله من روایاته المفصلة فی المناقب و النصوص علی أمير المؤمنين و الأئمة المعصومین صلوات الله علیهم.^۱

«جمله‌ای از روایات او پیرامون مناقب و نصوص در مورد امیر المؤمنین ﷺ و ائمه علیهم السلام است.»

البته مرحوم نمازی ایشان را توثیق نمی‌کند.

شبهات غیبت امام زمان (عجله الله تعالی فرجه) با غیبت انبیاء (علیهم السلام)

غیبت حضرت الیاس (علیه السلام)

بحث ما پیرامون علل غیبت امام بود و اینکه در این زمینه از روایات چه استفاده‌ای می‌کنیم. در روایات جهاتی برای غیبت ذکر شده: خوف بر جان، نبود عهد از خلفای جور بر گردن امام، خلو اصلاص از مؤمنین، غضب خداوند، اجرای سنن انبیاء در مورد امام؛ آیا موارد ذکر شده علل غیبت است یا اینکه این موارد حکمت است و علت واقعی غیبت چیز دیگری است.

روایتی در مورد فلسفه غیبت

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِوَسِّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ قَتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْمَدَائِنِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (علیه السلام) يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ فَقُلْتُ وَلِمَ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ لِأَمْرِ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ قُلْتُ فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ قَالَ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتٍ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ إِنَّ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيمَا آتَاهُ الْخَضِرُ (علیه السلام) مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَقَتْلِ الْغُلَامِ وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى (علیه السلام) إِلَى وَفْتِ افْتِرَاقِهِمَا يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَإِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ^۱

«عبد الله بن فضل هاشمی گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: برای صاحب الامر غیبت ناگزیری است که هر باطل‌جویی در آن به شک می‌افتد، گفتیم: فدای شما شوم، برای چه؟ فرمود: به خاطر امری که ما اجازه نداریم آن را آشکار کنیم، گفتیم: در آن غیبت چه حکمتی وجود دارد؟

فرمود: حکمت غیبت او همان حکمتی است که در غیبت حجت‌های الهی پیش از او بوده است و وجه حکمت غیبت او پس از ظهورش آشکار گردد، همچنان که وجه حکمت کارهای خضر (علیه السلام) از شکستن کشتی و کشتن پسر و بیاداشتن دیوار بر موسی (علیه السلام) روشن نبود تا آنکه وقت جدایی آنها فرارسید. ای پسر فضل این امر، امری از امور الهی و سِرّی از اسرار خدا و غیبی از غیوب پروردگار است و چون دانستیم که خدای تعالی حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همه افعال او حکیمانه است اگر چه وجه آن آشکار نباشد.»

پس موارد ذکر شده در روایات جزء حکم غیبت است و ما به بررسی این روایات پرداختیم که یک دسته از این روایات اشاره داشت به اینکه اجرای سنن و غیبات انبیاء در مورد ایشان جاری است لذا ما ذکر غیبات انبیاء پرداختیم تا جواب داده شود از شبهه‌ای که می‌گوید: مگر می‌شود کسی حجت خدا باشد و در عین حال از چشمان مردم غائب باشد که با بررسی غیبات انبیاء بیان کردیم که همانطور که در حجج قبل امکان داشته است در مورد امام زمان عجل الله تعالی فرجه نیز امکان دارد و در آخرین مورد به غیبت حضرت الیاس علیه السلام پرداختیم که طبق بعضی روایات الآن هم ایشان غائب هستند.

روایت سوم غیبت حضرت الیاس علیه السلام

روی الثعلبی یاسناده عن رجل من أهل عسقلان أنه كان يمشي بالأردن عند نصف النهار فرأى رجلاً فقال يا عبد الله من أنت فجعل لا يكلمني فقلت يا عبد الله من أنت قال أنا إلياس قال ف وقعت على رعدة فقلت ادع الله أن يرفع عني ما أجد حتى أفهم حديثك و أعقل عنك قال فدعا لي بثمان دعوات يا بر يا رحيم يا حنان يا منان يا حي يا قيوم و دعوتين بالسريانية فلم أفهمهما فرفع الله عني ما كنت أجد فوضع كفه بين كتفي فوجدت بردها بين ثديي فقلت له يوحى إليك اليوم قال منذ بعث محمد رسولا فإنه ليس يوحى إلي قال قلت له فكم من الأنبياء اليوم أحياء قال أربعة اثنان في الأرض و اثنان في السماء عيسى و إدريس عليهما السلام و في الأرض إلياس و الخضر عليهما السلام قلت كم الأبدال قال ستون رجلا خمسون منهم من لدن عريش المصر إلى شاطئ الفرات و رجلا بالمصيصة و رجل بعسقلان و سبعة في سائر البلاد و كلما أذهب الله تعالى بواحد منهم جاء سبحانه بآخر بهم يدفع الله عن الناس البلاء و بهم يمطرون.^۱

«ثعلبی به سند خودش از مردی از اهل عسقلان نقل می‌کند که به طرف اردن نزدیک ظهر حرکت می‌کرد پس مردی را دید، به او گفت: ای بنده‌ی خدا تو کیستی؟ او جوابم را نداد. پس گفتم: ای بنده‌ی خدا تو کیستی؟ گفت: من الیاس هستم پس بدنم لرزید پس گفتم: از خداوند بخواه من تیزهوش شوم تا بتوانم مطالب را دریابم و چیزهائی که می‌گوئی را بفهمم پس برای من به هشت دعا کرد یا رحیم یا حنان یا منان یا حی یا قیوم و دو دعا به زبان سریانی کرد که من آن دو را نفهمیدم پس از آن فهم و دریافتم قوی شد. او دستش را بین دو شانه من گذاشت؛ به گونه‌ای که اثر آن را روی سینه‌ام احساس کردم.

به او گفتم: امروز به تو وحی می‌شود؟ گفت: از زمانی که محمد صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث شد، دیگر به من وحی نشد گفتم: چه تعداد از انبیاء امروز زنده هستند گفت: چهار نفر، دو نفر در زمین و دو نفر در آسمان پس در آسمان عیسی و ادريس علیه السلام و در زمین الیاس و خضر علیه السلام گفتم: چه تعداد ابدال هستند؟ گفت: شصت نفر که پنجاه نفر آنان در عریش مصر تا رود فرات و دو نفر در مصيصة و یک نفر در عسقلان (الآن جزو فلسطين

۱ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۰۱

۲ ظاهراً اکثر اهل سنت به خلاف اکثر علمای شیعه قائل به حیات ادريس علیه السلام هستند.

۳ از این استفاده می‌شود که حضرت خضر هم پیامبر است.

است) و هفت نفر در سایر بلاد است و هر یک از آنها که از دنیا برود، خداوند عز و جل جایگزین می‌کند و خداوند عز و جل به برکت این‌ها بلا را از مردم دور می‌کند و باران به برکت آنان می‌آید (البته چنین مضمونی هم از امام رضا علیه السلام نقل شده است.) «

شبهات غیبت امام زمان (عج) با غیبت انبیاء (علیهم السلام)

غیبت حضرت الیاس (علیه السلام)

ادامه روایت سوم:

قلت فالخضر أنى يكون قال فى جزائر البحر قلت فهل تلقاه قال نعم قلت أين قال بالموسم قلت فما يكون من حديثكما قال يأخذ من شعري و أخذ من شعره قال و ذاك حين كان بين مروان بن الحكم و بين أهل الشام القتال فقلت فما تقول فى مروان بن الحكم قال ما تصنع به رجل جبار عات على الله عز و جل القاتل و المقتول و الشاهد فى النار قلت فإنى شهدت فلم أظعن برمح و لم أرم بسهم و لم أضرب بسيف و أنا أستغفر الله تعالى من ذلك المقام لن أعود إلى مثله أبدا قال أحسنت هكذا فكن فإنى و إياه قاعدان إذ وضع بين يديه رغيفان أشد بياضا من الثلج فأكلت أنا و هو رغيفا و بعض آخر ثم رفع فما رأيت أحدا وضعه و لا أحدا رفعه و له ناقة ترعى فى واد الأردن فرفع رأسه إليها فما دعاها حتى جاءت فبركت بين يديه فركبها قلت أريد أن أصحبك قال إنك لا تقدر على صحبتى قال إنى خلق ما لى زوجة و لا عيال فقال تزوج و إياك و النساء الأربع إياك و الناشزة و المختلعة و الملائنة و المبارءة و تزوج ما بدا لك من النساء قال قلت إنى أحب لقاءك قال إذا رأيتنى فقد رأيتنى ثم قال لى إنى أريد أن أعتكف فى بيت المقدس فى شهر رمضان ثم حالت بينى و بينه شجرة فو الله ما أدرى كيف ذهب^۱.

«گفتم: پس خضر کجا است؟ گفت: در یکی از جزائر دریا است گفتم: آیا با او ملاقات داری؟ گفت: بله گفتم: کجا؟ گفت: در موسم حج گفتم: آنجا با هم چه می گوئید؟ گفت: شعر می گوئیم. گفت: این ملاقات هنگامی بود که بین مروان بن حکم^۲ و بین اهل شام جنگ بود پس گفتم: نظر شما در مورد مروان بن حکم چیست؟ گفت: چه کار داری به مردی که جبار و طغیانگر در برابر خداوند است، قاتل و مقتول و شاهد در آتش هستند گفتم:

۱ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۰۲

۲ مروان حکم از پست ترین افراد بنی امیه بود که شامی ها هم علیه او شورش کردند. وقتی در جنگ جمل دستگیر شد، امام (علیه السلام) به او فرمودند: قَالُوا: أَخَذَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ أَسِيرًا يَوْمَ الْجَمَلِ فَاسْتَشْفَعَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ (علیهم السلام) إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) فَكَلَّمَاهُ فِيهِ فَخَلَّى سَبِيلَهُ فَقَالَ لَهُ يُبَايِعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ (علیه السلام): أَوْ لَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ إِنَّهَا كَفَتْ يَهُودِيَّةً لَوْ بَايَعْنِي بِكَفِّهِ لَعَذَرَ بِسَبْتِهِ أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً كَلَعَفَهُ الْكَلْبُ أَنْفَهُ وَ هُوَ أَبُو الْأَكْبَشِ الْأَرْبَعَةِ وَ سَتَلَقَى الْأُمَّةَ مِنْهُ وَ مِنْ وَلَدِهِ يَوْمًا أَحْمَرُ

گفتند: مروان بن حکم روز جمل اسیر شد، برای نجاتش از امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) در نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) شفاعت خواهی کرد، از حسینین (علیهم السلام) شفاعت کردند و امیر المؤمنین (علیه السلام) او را آزاد فرمود. حسینین (علیهم السلام) برای بیعت مروان از حضرت اجازه خواستند، امام (علیه السلام) فرمود: مگر بعد از قتل عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیاز نیست، دستش دست یهودی خائن است، اگر با دستش با من بیعت کند با نشیمنگاهش می شکند. برای او حکومتی در پیش است که مقدار زمانش به اندازه ای است که سگ بینی خود را بلیسد. او پدر چهار حاکم است، و جامعه اسلامی از او و فرزندانش روز خونباری خواهد دید. مروان همان کسی بود که تیر باران بدن مطهر امام حسن (علیه السلام) را فرماندهی می کرد و به فرماندار مدینه پیشنهاد قتل امام حسین (علیه السلام) در مدینه را داد و پدر او علیه نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) جاسوسی می کرد مروان بن حکم به امام مجتبی (علیه السلام) تندی کرد، گفت: شنیدم تو ما را لعن می کنی امام فرمود: من لعن نکردم، خدا تو را لعن کرد. پیامبر در مورد او تعبیر سوسک فرزند سوسک کردند.

من شرکت کردم اما شمشیر نزد من و الآن از این کارم استغفار می‌کنم که دیگر شرکت نکنم گفت: احسنت همین طور کن.

می‌گوید: همین طور که نشسته بودیم. ناگهان دو نان برایمان آوردند. خوردیم پس بدون اینکه کسی را ببینیم سفره جمع شد. او مرکبی داشت چون خواست برود بدون اینکه اشاره کند، مرکب پیش او آمد گفتم: می‌خواهم با تو باشم گفت: نمی‌توانی با من همراهی کنی! گفتم: من زن و فرزندی ندارم که منتظر من باشند. گفت: برو زن بگیر، اما مواظب باش زن به یکی از این اوصاف چهارگانه نگیری: ناشزه و مختلعه و ملاعنه و مبارئه و غیر آن از زنان را بگیر گفتم: من دیدن تو را دوست دارم گفت: هر وقت مرا دیدی، دیده‌ای سپس گفت: من اراده کردم که در ماه رمضان در بیت المقدس معتکف شوم. ناگهان بین من و او درختی قرار گرفت و فاصله انداخت. به خدا قسم ندیدم که الیاس کجا رفت.»

این روایت مصاحبه‌ای بود که بین شخصی و حضرت الیاس واقع شده است، و راوی آن هم معلوم نیست که چه کسی است و ثعلبی هم آنقدر نزد ما معتبر نیست که هر چیزی که نقل کند، بپذیریم. ما اقرار آنان را قبول داریم. اما ادعاهای آنان مورد بحث است.

بررسی سند روایت سوم:

ثعلبی:

ذهبی در حاشیه‌ی اکمال گفته است: الثعلبی المفسر الجلیل الخراسانی.

صاحب معجم الادباء گفته است: «المقرئ، المفسر، الواعظ، الأديب، الثقة، الحافظ، صاحب التصانيف الجليله من التفسير الحاوی لأنواع الفوائد من المعانی و الإشارات و کلمات أرباب الحقائق و وجوه الإعراب و القراءات».

ابن کثیر گفته است: النیشابوری المفسر المشهور له تفسير الكبير و كان كثير الحديث ولهذا يوجب في كتبه من الغرائب شيء كبير، صحيح النقل، موثق به.

سبکی در طبقات از ایشان تعبیر اوحدی اهل زمانه در علم قرآن می‌کند.

ابن حماد حنبلی می‌گوید: كان حافظا واعظا رأسا في التفسير و العربية.

نتیجه می‌گیریم که ثعلبی از نظر عامه شخصیت بزرگی است و کتاب تفسیر او نیز از نظر عامه کتاب ارزشمندی است اما از علمای ما کسی از او تعریف و تمجید نکرده است.

۱ از اینجا تا انتهای این بحث مربوط به جلسه سی و هشتم است؛ ولی چون بعد از آن به تناسب موضوع ابدال که در این حدیث آمده؛ بحث مستقل ابدال در جلسات متعددی مطرح می‌شود، که خود جزوه مستقلی است؛ بحث سندی این روایت را به این جزوه ملحق کردیم.

از این رو، این روایت تواتر اجمالی یا تواتر معنوی ما در مورد غیبت انبیاء را تأیید می‌کند. ما در صدد اثبات این مطلب هستیم که غیبت امام زمان یک چیز جدید نیست و حجج الهی قبل هم غیبت داشته‌اند چنانچه غیبت حضرت الیاس را خود اهل سنت با عمری طولانی نقل می‌کنند.^۱

^۱ ان شاء الله جزوه بعدی استطرادا مباحث مربوط به ابدال خواهد بود و بعد از آن مباحث اسرار و علل غیبت پیگیری خواهد شد.